

# امپریالیسم

به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری

رساله عامه فهم

اثر

ولادیمیر ایلیچ لنین

ترجمه‌ی محمد پورهرمزان

ویراستار

غلامرضا پرتوی

## فهرست مطالب

3	پیشگفتار ولادیمیر ایلیچ لنین
4	پیشگفتار ترجمه‌ی فرانسه و آلمانی
9	تمرکز تولید و انحصارها
19	بانک‌ها و نقش نوین آن‌ها
31	سرمایه‌ی مالی و الیگارشی مالی
42	صدور سرمایه
46	تقسیم جهان بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران
52	تقسیم جهان بین دول معظم
61	امپریالیسم به مثابه مرحله‌ی خاصی از سرمایه‌داری
63	تعریف کائوتسکی چنین است
69	طفیلیگری و گندیدگی سرمایه‌داری
76	انتقاد از امپریالیسم
86	مقام تاریخی امپریالیسم

## امپریالیسم

### به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری

#### (رساله عامه فهم)<sup>۱</sup>

#### پیشگفتار ولادیمیر ایلیچ لنین

رساله‌ای که از نظر خواننده می‌گذرد در بهار سال 1916 در زوریخ به توسط نگارنده به رشته تحریر در آمد. طبیعی است که در شرایط کار آن جا، من تا اندازه‌ای از لحاظ مطبوعات و کتاب‌های فرانسه و انگلیسی و به میزان فوق العاده‌ای از لحاظ مطبوعات و کتاب‌های روسی در مضيقه بودم. ولی با این وصف از کتاب ج. آ. هوبسن، مهمترین اثر انگلیسی درباره امپریالیسم با دقتی، که به اعتقاد من این اثر شایسته آنست، استفاده نمودم.

این رساله با در نظر گرفتن سانسور تزاری نوشته شده است. بدین جهت نه تنها مجبور بودم جدا به تجزیه و تحلیل صرفاً تئوریک - و به ویژه اقتصادی- اکتفا و رزم، بلکه در بیان تذکرات سیاسی معذوبی نیز که ذکر آن‌ها ضروری به نظر می‌رسید ناگزیر بودم نهایت احتیاط را مرااعات نموده و این کار را با ایمای و اشاره و به کمک آن زبان لعنتی از پوپ انجام دهم که تزاریسم همه‌ی انقلابیونی را که برای نگارش بک اثر «علنی» قلم به دست می‌گرفتند وادر می‌ساخت بدان توسل جویند.

اکنون که روزهای آزادی فرا رسیده، خواندن مجدد آن قسمت‌های رساله که در نتیجه اندیشه از سانسور تزاری تحریف گردیده و در منگنه‌ی آهنینی فشرده و متراکم شده بسی شاق و دشوار است. در این باره که امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است و در این باره که سوسیال شوینیسم (سوسیالیسم در گفتار و شوینیسم در کردار) خیانت کامل به سوسیالیسم و گرویدن کامل به جبهه بورژوازیست، و نیز در این باره که این انشعاب در جنبش کارگری، با شرایط عینی امپریالیسم و غیره مربوط می‌باشد - ناچار بودم با زبانی «بردهوار» سخن گویم و مجبور بودم دقت خواننده‌ای را که به این مسئله علاقه مند بود به سلسله مقالاتی که از سال 1914 تا 1917 در خارجه نوشته‌ام و به زودی تجدید چاپ خواهد شد. معطوف دارم. به خصوص لازم است درباره قسمتی که در صفحات 119 و 120 این رساله مسطور است تذکری داده شود. برای این که با مرااعات سانسور به خواننده توضیح داده باشم چگونه سرمایه‌داران و سوسیال شوینیست‌هایی که به جبهه آن‌ها گرویده‌اند (همان سوسیال شوینیست‌هایی که کاتوتسکی چنین ناپیگیرانه با آن‌ها مبارزه می‌کند) در مورد مسئله مربوط به انضمام طلبی بی شرمانه دروغ می‌گویند و چگونه انضمام طلبی سرمایه‌داران خود را پرده پوشی می

1- لنین در 19 ژوئن سال 1916 نگارش کتاب را به پایان رساند و دست نویس آنرا برای چاپ به بنگاه نشریات «پاروس» فرستاد. اعضای جناح منشویک سوسیال دمکراتی که در این دفتر انتشاراتی کار می‌کردند انتقاد شدیدی را که از تئوری‌های اپرتوتسکی و منشویک‌های روس (مارتف و دیگران) شده بود از کتاب حذف کردند و کلمه «رشد و انتقال» را (رشد سرمایه‌داری و انتقال آن به امپریالیسم سرمایه‌داری) با کلمه «تبديل» و عبارت «جنبه ارتجاعی» را (جنبه ارتجاعی تئوری «اولترا امپریالیسم») با عبارت «جنبه عقب مانده» و غیره تعویض نمودند. این کتاب در آغاز سال 1917 به توسط بنگاه نشریات «پاروس» تحت عنوان «امپریالیسم به مثابه مرحله نوین سرمایه‌داری» در پتربورگ از چاپ خارج شد. لنین پس از ورود به پیش گفتاری برای این کتاب نوشت در اواسط سال 1917 کتاب منتشر گردید.

2- رجوع شود به کتاب حاضر صفحه ۶۷۱ - ۶۷۳ م.ت. (بر طبق ویرایش اینترنتی: ۳ صفحه آخر فصل ۹)

نمایند مجبور بودم به عنوان مثال... ژاپن را در نظر گیرم! خواننده دقیق به سهولت می‌تواند به جای ژاپن - روسیه و به جای کره، فنلاند، لهستان، کورلند، اوکرائین، خیوه، بخارا، استونی و مناطق را قرار دهد که ساکنین آن‌ها ولیکاروس نیستند.

می‌خواهم اظهار امید کنم رساله‌ی من به درک یک مسأله اساسی اقتصادی یعنی ماهیت اقتصادی امپریالیسم که بدون بررسی آن فهم چگونگی جنگ کنونی و سیاست کنونی به هیچ وجه میسر نیست. کمک خواهد کرد.

مؤلف

پتروگراد

۱۹۱۷ آوریل سال

## پیشگفتار ترجمه‌ی فرانسه و آلمانی<sup>۳</sup>

### ۱

این رساله چنان چه در پیش گفتار چاپ روسی مذکور است در سال ۱۹۱۶ با در نظر گرفتن سانسور تزاری نوشته شده است. اکنون برایم میسر نیست تمام متن این کتاب را تغییر دهم، وانگهی این عمل شاید مقرن به صلاح هم نباشد، زیرا وظیفه‌ی اصلی کتاب این بود و کماکان هم این است که: از روی مدارک جامع مندرجه در آمارهای غیرقابل انکار بورژوازی و اعتراضات دانشمندان بورژوازی کلیه‌ی کشور‌ها نشان داده شود منظره‌ی نهائی اقتصادی جهانی سرمایه‌داری از لحاظ مناسبات متقابل بین المللی آن در آغاز سده‌ی بیستم و در آستان نخستین جنگ جهانی امپریالیستی چگونه بوده است.

نا اندازه‌ای حتی برای عده زیادی از کمونیست‌های کشورهای پیشرو سرمایه‌داری نیز بی‌فایده نخواهد بود از روی نمونه این رساله که از نقطه نظر سانسور تزاری مجاز محسوب می‌شد، به امکان- و ضرورت- این موضوع معتقد شوند که حتی از آن بقایای ناچیز آزادی‌های علنی نیز که هنوز مثلا در آمریکای کنونی یا در فرانسه پس از بازداشت اخیر تقریباً همگانی کمونیست‌ها برای آنان موجود است - می‌توان برای توضیح کذب کامل نظریات سوسيال پاسیفیستی و کاذبانه بودن امید به «دموکراسی جهانی»- استفاده کرد. ضمناً می‌کوشم تا در این پیش گفتار نکاتی را ذکر نمایم که برای تکمیل این رساله از سانسور گذشته نهایت درجه ضرورت دارد.

### ۲

در این رساله ثابت شده است جنگ ۱۹۱۴- ۱۹۱۸ از هر دو طرف جنگی امپریالیستی (یعنی غاصبانه، غارت گرانه، راهزنانه) یا جنگی بود که به خاطر تقسیم جهان، تقسیم و تجدید تقسیم

<sup>۳</sup>- این پیش گفتار برای نخستین بار تحت عنوان «امپریالیسم و سرمایه‌داری» در «انتربنایونال کمونیستی»، شماره ۱۸، اکتبر ۱۹۲۱ منتشر گردید.

مستعمرات و «مناطق نفوذ» سرمایه‌ی مالی و غیره برپا شد.

زیرا بدبختی اثبات چگونگی جنبه‌ی حقیقی اجتماعی یا به عبارت صحیح تر جنبه‌ی حقیقی طبقاتی جنگ را باید در تجزیه و تحلیل موقعیت عینی طبقات فرمانروای کلیه‌ی کشورهای محارب جستجو نمود نه در تاریخ دیپلماسی جنگ. برای مجسم ساختن این موقعیت عینی نباید مثال‌ها و اطلاعات جدگانه را در نظر گرفت (با این پیچیدگی فوق العاده پدیده‌های زندگی اجتماعی همیشه می‌توان امثاله و اطلاعات گوناگونی به میزان فراوان برای تأیید هر نوع حکمی پیدا کرد) بلکه حتماً باید مجموعه ای از مدارک مربوط به مبانی زندگی اقتصادی کلیه‌ی کشورهای محارب و کلیه‌ی جهان را مورد بررسی قرار داد.

من در جدول مربوط به تقسیم جهان در جریان سال‌های 1876-1914 (فصل 6) و جدول مربوط به تقسیم راه‌های آهن تمام جهان در جریان سال‌های 1890-1913 (فصل 7) درست از همین اطلاعات جمع بندی شده و غیرقابل تکذیب استفاده کردام. راه‌های آهن نتیجه کار مهمترین رشته‌های صنایع سرمایه‌داری یعنی صنایع ذغال سنگ و فولادسازی و نیز نتیجه و بارزترین نمودار تکامل بازارگانی جهانی و تمدن بورژوا- دموکراتیک است. این موضوع که چگونه راه‌های آهن با تولید بزرگ با انحصارات، سندیکاها، کارتل‌ها، تراست‌ها، بانگ‌ها و الیگارشی مالی وابسته‌اند در فصول پیشین کتاب نشان داده شده است. تقسیم بندی شبکه راه آهن، ناموزونی این تقسیم بندی، ناموزونی تکامل این شبکه - این‌ها همه نتایج سرمایه‌داری انحصاری کنونی است که دامنه‌ی آن در سراسر جهان بسط یافته است. و این نتایج نشان می‌دهد جنگ‌های امپریالیستی مدامی که یک چنین بنیاد اقتصادی استوار است یعنی مدامی که مالکیت خصوصی بر وسائل تولید وجود دارد. مطلقاً ناگزیر است.

ساختمان راه آهن اقدامی ساده، طبیعی، دموکراتیک، فرهنگی و متمدنانه به نظر می‌رسد: این موضوع در نظر پروفسورهای بورژوا که در قبال تزئین برگی سرمایه‌داری اجرت می‌گیرند و نیز در نظر کوته نظران خرد بورژوا- چنین جلوه‌گر است. ولی در حقیقت امر آن رشته زنجیرهای سرمایه‌داری که به طور کلی این بنگاه‌ها را به وسیله‌ی هزاران شبکه به مالکیت خصوصی بر وسائل تولید مربوط می‌سازد، این ساختمان را به وسیله‌ای برای ستم گری بر یک میلیارد نفر (از اهالی مستعمرات و کشورهای نیمه مستعمره) یعنی بر بیش از نیمی از اهالی جهان در کشورهای وابسته و بر غلامان اجیر سرمایه در کشورهای «متمدن» مبدل نموده است.

مالکیت خصوصی مبتنی بر کار صاحبکار کوچک، رقابت آزاد و دموکراسی - تمام این شعارهایی که به وسیله‌ی آن سرمایه‌داران و مطبوعات آن‌ها کارگران و دهقانان را فریب می‌دهند. مسافت زیادی در عقب سر مانده است. سرمایه‌داری در جریان رشد خود به سیستم جهانی ستم گری مستعمراتی مشتی کشورهای «پیشو» بر اکثریت عظیمی از سکنه روی زمین و اختناق مالی آنان مبدل گردیده است. و تقسیم این «غニمت» بین 2-3 درنده‌ای انجام می‌پذیرد (آمریکا، انگلستان، ژاپن) که در جهان از همه نیرومندتر بوده و سراپا غرق در سلاح و به خاطر تقسیم غنیمت خویش جهانی را به عرصه جنگ خود می‌کشانند.

## ۳

صلح برست لیتوفسک که طرف آلمان سلطنتی تحمیل شد و سپس صلح به مراتب وحشیانه تر و رذیلانه تر ورسای که از طرف جمهوری های «دموکراتیک» آمریکا و فرانسه و نیز انگلستان «آزاد» تحمیل گردیده سودمندترین کمک هارا به بشریت نمود، بدین معنی که هم میرزا بنویس های مزدور امپریالیسم را رسوا ساخت و هم خرده بورژواهای مرتاجع یا به اصطلاح خودشان پاسیفیست و سوسیالیست را که «ولیسونیسم» را ستوده و امکان صلح و اصلاحات را در شرایط امپریالیسم ثابت مینمودند افشاری کرد.

دها میلیون کشته و نوانی که جنگ بر جای گذاشت، همان جنگی که سبب برپا شدنش آن بود که آیا گروه انگلیسی راهزنان مالی باید سهم بیش تری از غنیمت به چنگ آرند یا گروه آلمانی و سپس این دو «پیمان صلح»، موجب شده است چشم و گوش میلیون ها و دهها میلیون افرادی که به دست بورژوازی منکوب و سرکوب شده و تحمیق و اغوای گردیده‌اند با سرعتی که نظیر آن قبلاً دیده نشده بود، باز شود. بدین طریق در زمینه‌ی ویرانی جهانی حاصله از جنگ یک بحران انقلابی جهانی نشو و نما می‌یابد که اعم از آن که دچار هرگونه تبدلات طولانی و دشواری هم بشود، جز انقلاب پرولتاری و پیروزی آن پایان دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

بیانیه‌ی انترناسیونال دوم صادره در شهر بال، که در سال 1912 درست آن جنگی را که در سال 1914 فرا رسید ارزیابی کرده نه آن که به طور کلی جنگ را (جنگ ها با یکدیگر متفاوتند، جنگ های انقلابی هم وجود دارد) به عنوان یادگاری که پرده از روی تمام ورشکستگی ننگین و ارتداد قهرمانان انترناسیونال دوم بر می‌دارد- بر جای خواهد ماند.

بدین جهت من این بیانیه را ضمیمه‌ی چاپ حاضر می‌نمایم و توجه خوانندگان را باز و باز هم بدین نکته معطوف می‌دارم که قهرمانان انترناسیونال دوم از آن قسمت های بیانیه که به طور دقیق و واضح و صریح از ارتباط این جنگ با انقلاب پرولتاریا صحبت می‌کند- با همان دقیقی می‌گریزند که نزد از دزدیگاه خود می‌گریزد.

## ۴

در این رساله به انتقاد از «کائوتسکیسم» یعنی آن جریان مسلکی بین المللی که در تمام جهان در وجود «برجسته ترین تئوریسین ها» و پیشوایان انترناسیونال دوم (در اتریش- اتوپائوئر و شرکای، در انگلستان- رامزی مکدونالد و غیره، در فرانسه آلبرتوما و غیره و غیره) و گروه انبوهی از سوسیالیست ها، رفرمیست ها، پاسیفیست ها، دموکراتهای بورژوا و کشیشان نمایندگانی دارد توجه خاصی معطوف گردیده است.

این جریان مسلکی از یک سو محصول از هم پاشیدگی و گندیدگی انتربنیونال دوم و از سوی دیگر ثمره ناگزیر ایدئولوژی خرده بورژواهائی است که شرایط زندگی، آن‌ها را در بند خرافات بورژوازی و دموکراتیک مقید ساخته است.

اظهار این قبیل نظریات از طرف کائوتسکی و امثال وی به منزله دست کشیدن کامل از آن اصول انقلابی مارکسیسم است که این نویسنده طی ده‌ها سال تمام و آن هم به خصوص در مبارزه علیه اپورتونیسم سوسیالیستی (برنشتین، میلان، هایدمان، گومپرس و غیره) از آن دفاع می‌کرد. از این رو تصادفی نیست که اکنون در تمام جهان «کائوتسکیست‌ها» از لحاظ عملی و سیاسی با اپورتونیستهای افراطی (از طریق انترناسیونال دوم یا انترناسیونال زرد) و با حکومتهای بورژوازی (از طریق حکومتهای مؤتلفه بورژوازی که سوسیالیست‌ها در آن‌ها شرکت دارند) متحد شده‌اند.

جنبش انقلابی پرولتاری به طور کلی و جنبش کمونیستی در سراسر جهان در حال رشد است به طور اخصر - نمی‌تواند از تجزیه و تحلیل و افشاری اشتباہات تئوریک «کائوتسکیسم» خودداری ورزد. این موضوع به خصوص از این جهت ضروریست که پاسیفیسم و به طور کلی «دموکراتیسم» که به هیچ وجه دعوی مارکسیسم نداشته ولی کاملاً همانند کائوتسکی و شرکای عمق تضادهای امپریالیسم و ناگزیری بحران انقلابی را که زائیده امپریالیسم است پرده پوشی می‌نمایند، - جریانهای هستند که هنوز با نیروی فوق العاده‌ای در سراسر جهان شایع‌اند. مبارزه با این جریانها از وظایف حتمی حزب پرولتاریا است که باید صاحبکاران کوچکی را که به توسط بورژوازی تحمیق شده‌اند و نیز میلیونها رنجبری را که دارای شرایط زندگی کم و بیش خرد بورژوازی هستند از چنگ بورژوازی بیرون بکشد.

## 5

لازمست چند کلمه‌ای هم درباره فصل هشتم این کتاب: «طفیلی گری و گندیدگی سرمایه‌داری» صحبت شود. چنان‌چه در متن کتاب ذکر شده است هیلفرینک، «مارکسیست» سابق که اکنون از هم رزمان کائوتسکی و یکی از کارگردانان عمدی سیاست بورژوا- رفرمیست در «حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان»<sup>4</sup> است، در مورد این مسئله نسبت به هویسون انگلیسی یعنی پاسیفیست و رفرمیست آشکار گامی به پس نهاده است. انشعاب بین المللی در سراسر جنبش کارگری اکنون دیگر کاملاً آشکار شده است (انترناسیونال دوم و سوم). واقعیت مبارزه مسلحانه و چنگ داخلی بین این دو جریان نیز آشکار گردیده است: پشتیبانی منشویکها «سوسیال رولوسیونرها» از کلچاک و دنیکین در روسیه علیه بلشویکها و پشتیبانی شیدمانی‌ها و نوسکه و شرکای از بورژوازی در آلمان علیه اسپارتاکیستها<sup>5</sup> و

4- «حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان» یا حزب مرکزیون در آوریل سال 1917 تأسیس شده بود. قسمت عمدی این حزب از سازمان کائوتسکیستی «اتفاق کار» تشکیل می‌شد «اعضای حزب مستقل» «وحدت» سوسیال شوینیستهای آشکار را موعظه مینمودند و آن‌ها را تبرئه کرده مورد دفاع قرار میدانند و طلب می‌کرند از مبارزه‌ی طبقاتی امتناع گردد. در اکتبر سال 1920 در جریان کنگره‌ی حزب مستقل سوسیال دموکرات در شهر هال در این حزب انشعاب روى داد. قسمت مهمی از این حزب در دسامبر سال 1920 به حزب کمونیست آلمان پیوست. عناصر دست راست، حزب جداگانه‌ای تشکیل دادند و نام قدیمی حزب مستقل سوسیال دموکرات را به روی خود نهادند. این حزب تا سال 1922 وجود داشت.

5- اسپارتاکیستها. اعضای سازمان «اسپارتاکوس»، که در دوران نخستین جنگ جهانی تشکیل شده بود. در آغاز جنگ از سوسیال دموکرات‌های چپ آلمان گروهی به نام «انترناسیونال» تحت رهبری ک. لیبنخت، ر. لوکزامبورگ، ف. مرینگ، ک. زتکین و دیگران تشکیل شد. نام این گروه همان سازمان «اسپارتاکوس» باقی ماند. اسپارتاکیستها در بین توده‌ها بر ضد جنگ امپریالیستی به تبلیغات انقلابی می‌پرداختند و سیاست غارتسکرانه‌ی امپریالیسم آلمان و خیانت رهبران سوسیال دموکرات را فاش مینمودند. ولی اسپارتاکیستها یا عناصر دست چپ آلمان در مهمترین مسائل تئوری و سیاسی از اشتباہات نیمه منشویکی مبri نبودند؛ آن‌ها تئوری نیمه منشویکی امپریالیسم را بسط و توسعه میدانند. اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش به مفهوم مارکسیستی آن را (یعنی حق جدا شدن و تشکیل دولت مستقل) رد می‌کرند؛ امکان جنگهای ملی آزادیخواش را در عصر امپریالیسم نفی مینمودند؛ به نقش حزب انقلابی کم بهای میدانند و در برابر جنبش خود بخودی سر فرود می‌آورند. لینین در آثار خود موسوم به «درباره‌ی رساله‌ی یونی‌وس» و «درباره‌ی

نظائر آن در فنلاند و لهستان و مجارستان و غیره. آیا این پدیده تاریخی- جهانی بر روی چه پایه اقتصادی متکی است؟

این پدیده همانا بر طفیلی گری و گندیدگی سرمایه‌داری متکی است که از خواص ذاتی بالاترین مرحله تاریخی آن یعنی امپریالیسم است. همان گونه که در این رساله ثابت شده است سرمایه‌داری اکنون مشتی از کشورهای فوق العاده ثروتمند و نیرومند را (که جمعیت آن‌ها کمتر از یک دهم و در صورت منتهای «سخاوت» و زیاده روی در حساب کمتر از یک پنجم سکنه روی زمین است) متمایز ساخته که تمام جهان را- با عمل ساده «کوپن چینی»- غارت می‌نمایند. صدور سرمایه، از روی نرخ قبل از جنگ و آمارهای بورژوازی مربوط به دوران قبل از جنگ، هرسال در حدود 8-10 میلیارد فرانک سود می‌دهد. و اکنون البته مقدار آن بسی بیشتر شده است.

بدیهی است با یک چنین مافوق سود هنگفتی (زیرا این سود مافوق آن سودیست که سرمایه‌داران از طریق بهره کشی از کارگران کشور «خود» به چنگ می‌آورند) می‌توان رهبران کارگران و قشر فوقانی کارگران را که قشر اشراف کارگری باشند خرید. این قشر را همان سرمایه‌داران کشورهای «پیشو» می‌خرند و این عمل را هم به هزاران وسائل مستقیم و غیرمستقیم، آشکارا و پنهانی انجام می‌دهند.

این قشر کارگران بورژوا شده یا «قشر اشراف کارگری» که از لحاظ شیوه زندگی و میزان دستمزد و به طور کلی جهان بینی خود کاملاً خرد بورژوا هستند. تکیه گاه عمدۀ انترناسیونال دوم و در این ایام ماتکیه گاه عمدۀ اجتماعی (نه جنگی) بورژوازی را تشکیل می‌دهند. زیرا اینها عاملین واقعی بورژوازی در جنبش کارگری و مباشرین کارگری طبقه‌ی سرمایه‌داران و مجریان حقیقی رفرمیسم و شوینیسم هستند. در جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی بسیاری از اینان به طرفداری از بورژوازی، به طرفداری «ورسائی‌ها» علیه «کمونارها» بر می‌خیزند.

بدون پی بردن به ریشه‌های اقتصادی این پدیده، بدون ارزیابی اهمیت سیاسی و اجتماعی آن نمی‌توان در زمینه‌ی حل مسائل عملی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی آینده حتی گامی به جلو برداشت.

امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریا است. این حقیقت از سال 1917 در مقیاس جهانی تأیید شده است.

ن. لنین

۱۹۲۰ ژوئیه سال

\*\*\*\*\*

در جریان 15-20 سال اخیر و به خصوص پس از جنگ بین اسپانیا و آمریکا (1898) و جنگ بین انگلستان و بوئرها، (1899-1902)، مطبوعات اقتصادی و هم چنین مطبوعات سیاسی اروپا و آمریکا برای توصیف عصری که ما در آن به سر می‌بریم بیش از پیش در روی مفهوم «امپریالیسم» مکث می‌نمایند. در سال 1902 کتابی به نام «امپریالیسم» اثر ج. آ. هوبسن، اقتصاددان انگلیسی در کاریکاتور مارکسیسم و «اکونومیسم امپریالیستی» و غیره. اسپارتاکیستها در سال 1917 به حزب مستقل مرکزیون آلمان داخل شدند ولی استقلال تشكی تی خود را حفظ نمودند. پس از انقلاب نوامبر سال 1918 آلمان اسپارتاکیستها با «اعضای حزب مستقل» قطع رابطه کردند و در دسامبر همین سال حزب کمونیست آلمان را تأسیس نمودند.

لندن و نیویورک منتشر شد. نویسنده‌ی این کتاب که پیرو نظریه سوسیال رفرمیسم بورژوازی و پاسیفیسم یعنی پیرو نظریه ایست که در ماهیت امر با خطا مشی کنونی کارل کائوتسکی مارکسیست سابق همانند است. خصوصیات اساسی اقتصادی و سیاسی امپریالیسم را بطرزی بس نیکو و به تفصیل توصیف نموده است. در سال 1910 کتاب دیگری بقلم روولف هیلفریدینگ مارکسیست اطربیشی تحت عنوان «سرمایه مالی» (ترجمه‌ی روسی این کتاب در سال 1912 در مسکو منتشر شد) در وین از چاپ خارج گردید. با وجود اشتباه این نویسنده در موضوع تئوری پول و با وجود تمایلی که وی تا حدودی در مورد آشتی دادن مارکسیسم با اپورتونیسم نشان می‌دهد، باز این کتاب حاوی تجزیه و تحلیل تئوریک بی‌نهایت پر ارزشی درباره‌ی «فاز نوین تکامل سرمایه‌داری» است. عبارت اخیر عنوان فرعی کتاب هیلفریدینگ است. در حقیقت امر از آن چه که در سالهای اخیر درباره‌ی امپریالیسم گفته شده- به خصوص از آن چه که به صورت تعداد کثیری مقالات در مجلات و روزنامه‌ها درباره‌ی این موضوع منتشر گردیده و نیز مثلاً در قطعنامه‌های کنگره‌های همنیتس و بال منعقده در پائیز سال 1912 ذکر شده- مشکل بتوان مطلع یافت که از حدود آن ایده‌هایی که در آثار دو نویسنده‌ی نامبرده تشریح یا به عبارت صحیح‌تر نتیجه گیری شده- خارج باشد...

در سطور آینده خواهیم کوشید به اختصار و حتی المقدور با زبانی عامه فهم ترستگی و ارتباط متقابل خصوصیات اقتصادی اساسی امپریالیسم را تشریح نمائیم. ما نمی‌توانیم روی جنبه غیراقتصادی مسئله هراندازه هم که شایان ذکر باشد- مکث کنیم. استناد به مطبوعات و نیز تبصره‌های دیگری را که ممکنست مورد توجه همه خوانندگان نباشد به آخر این رساله منتقل می‌نماییم.<sup>6</sup>

## ۱- تمرکز تولید و انحصارها

رشد عظیم صنایع و پروسه فوق العاده سریع تمرکز تولید در بنگاه‌های بزرگی که دائمًا در حال توسعه است یکی از شاخص ترین خصوصیات سرمایه‌داریست. کامل‌ترین و دقیق‌ترین اطلاعات را درباره‌ی این پروسه، آمار کنونی صنایع به دست می‌دهد.

مثلاً در آلمان از هر هزار بنگاه صنعتی در سال 1882 سه بنگاه و در سال 1895 ۱۶ شش بنگاه و در سال 1907 نه بنگاه صنعتی بزرگ یعنی بنگاه‌هایی که دارای بیش از ۵۰ کارگر مزدور بودند وجود داشت. از هر ۱۰۰ کارگر به ترتیب ۲۲ و ۳۰ و ۳۷ کارگر سهم این بنگاه‌ها بود. ولی تمرکز تولید بسی شدید تر از تمرکز کارگران است. زیرا بازده کار در بنگاه‌های بزرگ بسی بیشتر است. آمارها و اطلاعات مربوط به ماشین بخار و موتورهای الکتریکی بر این واقعیت گواهی می‌دهد. اگر آن چه را که در آلمان صنایع به معنای وسیع آن می‌نماید در نظر گیریم که بازرگانی و طرق مواسلاتی و غیره نیز شامل آن می‌شود، آن گاه پیکره‌های زیرین به دست می‌آید. از مجموع ۳.۲۶۵.۶۲۳ بنگاه ۳۰.۵۸۸ بنگاه یعنی جمعاً ۰,۹ درصد، بنگاه‌های بزرگ است. از مجموع ۱۴,۴ میلیون کارگر ۵,۷ میلیون بنگاه یعنی ۳۹,۴ درصد در این بنگاه‌ها کار می‌کنند. از ۸۰۸ میلیون قوه اسب بخار ۶,۶ میلیون قوه اسب بخار یعنی ۷۵,۳ درصد و از ۱,۵ میلیون کیلو وات نیروی برق ۱,۲ میلیون کیلو وات یعنی ۷۷,۲ درصد متعلق به این بنگاه‌هاست. کمتر از یک صدم مجموع بنگاه‌ها بیش از سه چهارم کل نیروی بخار و برق را در

6- در این کتاب تمام این تبصره‌ها در ذیل صفحات چاپ شده است.

اختیار دارند! 2,97 میلیون بنگاه کوچک (دارای تا 5 کارگر مزدور) که 91 درصد تعداد کل بنگاه‌ها را تشکیل می‌دهند فقط 7 درصد نیروی بخار و الکتریک را در اختیار دارند. یک چند ده هزار بنگاه کلان همه چیز و میلیونها بنگاه کوچک- هیچ چیز. در آلمان در سال 1907 تعداد بنگاه‌های که 1000 و بیشتر کارگر داشتند به 586 بالغ بود. تقریباً یک دهم (1,38 میلیون) تمام کارگران و قربیب یک سوم (32 درصد) تمام نیروی بخار و برق متعلق به این بنگاه‌ها بود.<sup>7</sup> سرمایه مالی و بانکها، چنان‌چه خواهیم دید، بیش از پیش به این تفوق مشت کوچکی از بنگاه‌های کلان جنبه مطلق می‌دهند و آن هم به تمام معنای این کلمه یعنی میلیونها «صاحبکار» کوچک و متوسط و حتی قسمتی از کارفرمایان بزرگ عملأ تحت اسارت کامل چند صد فینانسیست میلیونر قرار می‌گیرند.

در کشور پیشرو دیگر سرمایه‌داری معاصر یعنی در ایالات متحده آمریکا، رشد تمرکز تولید از این هم شدیدتر است. در آمار این کشور صنایع به معنای محدود کلمه متمایز گردیده و بنگاه‌ها از روی ارزش محصول سالیانه گروه بندی شده است. در سال 1904 تعداد بنگاه‌های کلان که تولید هریک برابر با یک میلیون دلار و بیشتر می‌شد 1900 (از مجموع 216.180, یعنی 0,9 درصد) بود. - تعداد کارگران آن‌ها 1,4 میلیون (از مجموع 5,5 میلیون؛ یعنی 25,6 درصد) و تولید آنها برابر 5,6 میلیارد (از مجموع 14,8 میلیارد، یعنی 38 درصد) بود. پس از 5 سال یعنی در سال 1909 به ترتیب پیکرهای مربوط زیرین را مشاهده می‌نمائیم: 3060 بنگاه (از مجموع 268.491, یعنی 1,1 درصد) دارای 2 میلیون کارگر (از 6,6 میلیون؛ یعنی 30,5 درصد) و تولیدی برابر با 9 میلیارد (از 20,7 میلیارد، یعنی 43,8 درصد) هستند.<sup>8</sup>

تقریباً نیمی از کل تولید تمام بنگاه‌های کشور در دست یک صدم عده کل بنگاه‌های است! و این سه هزار بنگاه عظیم 258 رشته صنعت را در بر می‌گیرند. از این جا روشن می‌شود که تمرکز در مرحله معنی از تکامل، بخودی خود کار را به اصطلاح به انحصار می‌کشاند. زیرا حصول سازش بین یک چند ده بنگاه عظیم آسانست، و از طرف دیگر همانا در نتیجه بزرگی بنگاه‌ها است که رقابت دشوار می‌گردد و تمایل انحصار پیدا می‌شود. این تبدیل رقابت به انحصار یکی از مهمترین و- یا خود مهمترین- پدیده‌ایست که در اقتصادیات سرمایه‌داری نوین مشاهده می‌شود و به این جهت ما باید مفصلأ روی آن مکث نمائیم. ولی ابتدا باید یک سویفاهم محتمل را برطرف کنیم.

آمار آمریکائی حاکی است که 3000 بنگاه عظیم 250 رشته صنعت را در بر می‌گیرند. از ظاهر امر چنین بر می‌آید که گوئی به هر رشته صنعت جمعاً 12 بنگاه کلان می‌رسد.

ولی مطلب چنین نیست. در هر رشته‌ای از صنایع، بنگاه‌های بزرگ وجود ندارد؛ و از طرف دیگر یکی از خصوصیات بی‌نهایت مهم سرمایه‌داری که به عالی ترین مرحله تکامل خود رسیده عبارتست از به اصطلاح ترکیب یعنی در یک بنگاه جمع شدن رشته‌های مختلفی از صنایع که یا شامل مراحل پیاپی عمل آوردن مواد خام هستند (مانند ذوب سنگ آهن برای به دست آوردن چدن و تبدیل چدن به فولاد و سپس شاید هم تهیه فلان یا بهمان محصول حاضر از این فولاد) و یا این که یک رشته نسبت به رشته دیگر نقش کمکی بازی می‌نماید (مثلاً استفاده از فضولات و مواد فرعی؛ تولید اشیای مخصوص

7- مجموعه ارقام مندرجه در Annalen des deutschen Reichs 1911, Zahn («سال نامه‌های دولت آلمان»، سال 1911، زان. مترجم)

8- مجموعه آمار ایالات متحده در سال 1912 Statistical Abstract of the United States 1912 p:202 («مجموعه 202. مترجم»

بسته بندی کالا و غیره).

هیلفرینگ می‌نویسد: «عمل ترکیب- موجب تعادل وضع بازار می‌شود و برای بنگاه مرکب ثبات بیشتری را در نرخ سود تأمین می‌نماید. ثانیاً ترکیب به از بین رفتن بازرگانی منجر می‌شود. ثالثاً تکامل فنی و بالنتیجه تحصیل سود بیشتری را نسبت به بنگاه‌های «بسیط» (یعنی غیرمرکب) امکان پذیر می‌سازد. رابعاً موقوفیت بنگاه مرکب را نسبت به بنگاه «بسیط» تحکیم می‌نماید- و آن را در مبارزه‌ی رقابت آمیز، هنگام انحطاط شدید بازار (وقفه در کارها، بحران) که در آن سرعت تنزل بهای مواد خام از سرعت تنزل بهای مصنوعات عقب می‌ماند- تقویت می‌کند.»<sup>۹</sup>

هایمان اقتصاددان بورژوای آلمانی که تأثیف خاصی به توصیف بنگاه‌های «مختلط»، یعنی مرکب، در رشته‌ی صنایع فلز سازی آلمان اختصاص داده است می‌گوید: «بنگاه‌های بسیط تحت فشار بهای گزاف مواد و مصالح مورد لزوم و در عین حال بهای نازل محصولات حاضر خورد می‌شوند». نتیجه چنین می‌شود: «از یک طرف شرکت‌های بزرگ زغال سنگ باقی مانده‌اند که استخراج زغال آن‌ها به چندین میلیون تن می‌رسد و به طور استواری در سندیکای زغال سنگ خود مشکل شده‌اند و از طرف دیگر کارخانه‌های فولادریزی بزرگی با سندیکای فولاد خود وجود دارند که با آن شرکت‌ها دارای ارتباط نزدیکی هستند. این بنگاه‌های عظیم که سالیانه ۴۰۰.۰۰۰ تن (تن= ۶۰ پوتو) فولاد تولید می‌کنند، مقدار عظیمی سنگ آهن و زغال سنگ استخراج می‌نمایند، مصنوعات حاضری از فولاد نهیه می‌کنند، دارای ۱۰.۰۰۰ کارگر هستند که در منزلگاه‌های کارگری زندگی می‌نمایند، گاهی از خود راه‌های آهن و بندرگاه دارند. این بنگاه‌ها نمایندگان نمونه وار فلزسازی آلمانه‌ستند. ولی تمرکز باز و باز به پیش روی خود ادامه می‌دهد. بنگاه‌های جداگانه دمیدم بزرگ‌تر می‌شوند: تعداد روزافزونی از بنگاه‌های یک رشته واحد یا رشته‌های گوناگون صنایع به صورت بنگاه‌های عظیمی که یک چند بانک عمده‌ی برلن تکیه گاه و رهبر آناند به هم می‌پیوندند. صحت آموzes کارل مارکس درباره تمرکز دقیق<sup>۱۰</sup> در مورد صنایع معدنی آلمان به ثبوت رسیده است؛ البته باید گفت این موضوع مربوط به کشوریست که در آن به وسیله حمایت گمرکی و برقراری نرخهای ثابت حمل و نقل از صنایع پشتیبانی می‌شود. «در صنایع معدنی آلمان موجبات برای سلب مالکیت فراهم گردیده است.»

این نتیجه‌ایست که یک نفر اقتصاددان بورژوای استثنائاً با وجود مجبور بوده است به آن برسد. باید مذکور شد که نامبرده آلمان را از این لحظه که صنایعش به وسیله نرخهای گمرکی گزافی مورد حمایت قرار گرفته است به طرز خاصی متمایز می‌نماید. ولی این کیفیت فقط موجب تسريع سیر تمرکز و تشکیل اتحادیه‌های انحصاری کارفرمایان، کارتلهای و سندیکاهای وغیره گردیده است. نکته فوق العاده مهم این است که در انگلستان یعنی کشور بازرگانی آزاد نیز، گرچه کمی دیرتر و شاید هم به شکل دیگری، ولی به هر حال، سیر تمرکز به انحصار منجر شده است. اینست آن چه پروفسور هرمان له وی ضمن تحقیقات مخصوص خود درباره «انحصارها، کارتلهای و تراستها، از روی مدارک مربوط به تکامل اقتصادی بریتانیای کبیر می‌نویسد:

«در بریتانیای کبیر همانا بزرگی بنگاه‌ها و با بودن سطح تکنیک گرایش به انحصار را در خود نهفته

9- سرمایه مالی، ترجمه‌ی روسی، صفحه 286، 278.

10- Hermann Levy: „Monopole, Kartelle und Trusts“, Jena 1909 (هرمان لوی، «انحصارها، کارتلهای و تراستها». بنا، سال ۱۹۰۹، صفحه 286، 290، 298- مترجم)

دارند. از یک سو تمرکز منجر بدان گردیده که در بنگاه‌ها مبلغ هنگفتی سرمایه به کار انداخته شود و به همین جهت بنگاه‌های نوین از لحاظ میزان سرمایه لازم روز به روز احتیاج بیشتری پیدا می‌کند و این خود موجب دشواری پیدایش این قبیل بنگاه‌ها می‌گردد. و از سوی دیگر (و این نکته را مانمتر می‌دانیم) هر بنگاه نوینی بخواهد با بنگاه‌های عظیمی که در نتیجه تمرکز به وجود آمده‌اند، همتراز شود، باید به مقداری بس عظیم و به طور اضافی محصول تولید کند، ولی فروش پرسود این مقدار محصول تنها در صورتی ممکن است که تقاضا بیش از حد معمول افزایش پذیرد زیرا در غیر این صورت این مقدار اضافی محصول قیمت‌های را به سطحی تنزل خاکد داد که نه برای کارخانه‌ی نوین صرفه دارد و نه برای اتحادیه‌های انحصاری». در انگلستان برخلاف کشورهای دیگری که در آن‌ها حمایت گمرکی پیدایش کارتلهای آسان می‌نماید. اتحادیه‌های انحصاری کارفرمایان و کارتلهای و تراستهای اکثرًا فقط هنگامی به وجود می‌آیند که تعداد بنگاه‌های عمدۀ رقابت کننده به «یکی دو دوچین» رسیده باشد. «در این جاتأثیر تمرکز در پیدایش انحصار در صنایع بزرگ، با منتهای وضوح ظاهر می‌گردد».<sup>11</sup>

نیم قرن پیش هنگامی که مارکس «کاپیتال» خود را می‌نوشت رقابت آزاد در نظر اکثریت اقتصادیون «قانون طبیعت» به شمار می‌رفت. علم فرمایشی می‌کوشید این اثر مارکس را که در آن به وسیله تجزیه و تحلیل تئوریک و تاریخی سرمایه‌داری ثابت شده بود که رقابت آزاد موجب تمرکز تولید می‌شود و این تمرکز در مرحله معینی از تکامل خود به انحصار منجر می‌شود. با توطئه سکوت محو و نابود سازد. اکنون دیگر وجود انحصار واقعیتی شده است. اقتصادیون پشته‌ها کتاب می‌نویسند و در آن‌ها به توصیف مظاهر گوناگون انحصار می‌پردازد و کماکان با آواز گروهی اعلام می‌دارند «مارکسیسم رد شده است». ولی بنابر یک ضرب المثل انگلیسی- واقعیات سرسختند و خواه ناخواه باید آن‌ها را به حساب آورد. واقعیات نشان می‌دهند که اختلاف بین برخی از کشورهای سرمایه‌داری مثلاً در مورد حمایت گمرکی یا در مورد بازارگانی آزاد فقط شامل اختلافات ناچیزی در شکل انحصارها یا زمان پیدایش آن‌هاست و حال آن که پیدایش انحصار که معلول تمرکز تولید است به طور کلی قانون عمومی و اساسی مرحله کنونی تکامل سرمایه‌داریست.

زمان تبدیل قطعی سرمایه‌داری سابق به سرمایه‌داری نوین را برای اروپا می‌توان به طرز نسبتاً دقیقی معین نمود: این زمان مقارن است با آغاز قرن بیستم. در این باره در یکی از جدیدترین مجموعه‌های مربوط به تاریخ «پیدایش انحصار»، ما چنین می‌خوانیم:

«از دوران مربوط به ما قبل سال 1860 می‌توان نمونه‌های جدگانه‌ای از انحصارهای سرمایه‌داری ذکر نمود؛ در آن‌ها می‌توان حالت جنینی آن شکلهای را که اکنون این قدر عادی شده است کشف نمود، ولی تمام اینها بدون شک دوران ما قبل تاریخ کارتلهای محسوب می‌شود. سرآغاز واقعی انحصارهای کنونی حداقل از سالهای شصتم قرن گذشته است. نخستین دوره‌ی بزرگ تکامل انحصارها از هنگام فشار بین‌المللی بر صنایع در سالهای هفتاد شروع شده و تا آغاز سالهای نود ادامه می‌یابد.» «اگر این مسئله را در مقیاس اروپا در نظر گیریم، آن گاه نقطه نهائی تکامل رقابت آزاد با سالهای شصت و هفتاد مقارن خواهد شد. در این هنگام انگلستان دیگر ساختمان سرمایه‌داری سبک قدیم خود را به پایان رسانده بود. در آلمان این سازمان با پیشه وری و صنعت خانگی به پیکاری قطعی برخاست و به ایجاد شکلهای مخصوص وجود خود پرداخت.»

11- (S.S 290,286,- Levy, Hermann; „Monopole, Kartelle und Trusts“، Jena 1909)، «انحصارها، کارتلهای و تراستهای»، بنا، سال 1909، صفحه: 286، 290، 298- مترجم)

«از هنگام ورشکستگی سال 1873 یا به طور صحیح تر از هنگام انحطاطی که به دنبال این ورشکستگی فرا می‌رسد تحول بزرگی آغاز می‌گردد. این انحطاط 22 سال از تاریخ اقتصادی اروپا را در بر می‌گیرد و تنها در آغاز سالهای هشتاد و قله تقریباً نامشهودی در آن حاصل می‌شود و در حدود سال 1889 اعتلاًی فوق العاده پرتوان ولی کوتاه مدتی پدید می‌آید.» «در دوره اعتلاًی کوتاه مدت سالهای 1889-1890 از کارتلها برای تسلط بر بازار استفادهٔ فوق العاده‌ای شد. سیاست ناسنجیده‌ای قیمت‌ها را با سرعت و شدتی بیش از دوران فقدان کارتلها، ترقی میداد و تقریباً تمام این کارتلها به طور مقتضی «در گورستان ورشکستگی» مدفون گردیدند. پنج سال دیگر هم با انحطاط و قیمت‌های نازل گذشت ولی در صنایع دیگر آن روحیه سابق حکم فرمانی نبود. دیگر انحطاط را یک پدیدهٔ بدیهی بدیهی نشمرده بلکه به منزله درنگی می‌دانستند که از پی آن می‌بایست بهبود نوینی در وضع بازار پدید آید.»

«بدین طریق جنبش کارتلی به دو میان دوران خود گام نهاد. کارتلها به جای یک پدیده گذرنده به یکی از ارکان تمام زندگی اقتصادی مبدل می‌شوند و یکی پس از دیگری رشته‌های صنایع و در مرحله‌ی اول رشته صنایع تبدیل مواد خام را مسخر خود می‌سازند. در آغاز سالهای نود کارتلها در سازمان سندیکای زغال کوک، که سندیکای زغال سنگ طبق نمونه‌ی آن ایجاد شده بود، آن چنان تکنیک کارتلی به وجود می‌آورند که دیگر جنبش نامبرده ماهیت‌ای از حدود آن پا فراتر ننهاد. در دوران اعتلای نیرومندی که در پایان قرن نوزدهم پدید آمد و نیز در بحران سالهای 1900-1903-حداقل در صنایع معدنی و فلزسازی- کارتلها برای نخستین بار از هر جهت حکم‌فرما هستند. و اگر در آن زمان این کیفیت هنوز پدیده نوینی به نظر می‌رسید، در عوض اکنون این موضوع برای افکار وسیع اجتماعی یک حقیقت بدیهی است که بخش‌های بزرگی از حیات اقتصادی به مثابه یک قاعده‌ی کلی از دایره رقابت آزاد خارج شده است.»<sup>12</sup>

بنابر این نتایج اساسی تاریخ انحصارها بدین قرار است: 1) سالهای شصت و هفتاد- بالاترین و آخرین مرحله تکامل رقابت آزاد است. انحصارها فقط در حالت جنینی تقریباً نامشهودی هستند. 2) پس از بحران سال 1873 دامنه تکامل کارتلها وسعت می‌گیرد ولی هنوز در حکم استثنای هستند و هنوز استوار نشده و پدیده گذرانی را تشکیل می‌دهند. 3) اعتلای پایان قرن نوزده و بحران سالهای 1900-1903: کارتلها به یکی از ارکان تمام زندگی اقتصادی مبدل می‌شوند. سرمایه‌داری به امپریالیسم تبدیل می‌گردد.

کارتلها دربارهٔ شرایط فروش و موعد پرداخت و غیره با یکدیگر سازش کرده و مناطق فروش را بین خود تقسیم می‌نمایند، مقدار محصولی را که باید تولید شود و نیز قیمت‌ها را معین می‌کنند، سود حاصله را بین بنگاه‌های جداگانه تقسیم می‌نمایند و غیره و غیره.

شماره‌ی کارتلها را در آلمان در سال 1896 تقریباً 250 و در سال 1905 تا 385 تخمین زده بودند

---

die - ( Th. Vogelstein: „Die finanzielle Organisation der kapitalistischen - 12 Industrie und Grundriss der Sozialökonomik VI Abt. 1914 Monopolbildungen“ ) فوگلشتین: «سازمان مالی صنایع سرمایه‌داری و پیدایش انحصارها» مندرجه در نشریه موسوم به «ارکان اقتصاد اجتماعی»، فصل ششم، توینگن، سال 1914- مترجم)، مراجعاً شود به کتاب همین نویسنده. («شکلهای سازمانی صنایع فلزسازی و بافندگی در انگلستان و آمریکا»، جلد 1، پیزیک، 1910- مترجم).

که قریب 12 هزار بنگاه در آنها شرکت داشتند.<sup>13</sup> ولی همه برآنند که این ارقام کمتر از واقع است. از پیکره‌های آمار 1907 صنایع آلمان که فوقاً ذکر شد دیده می‌شود که در 12.000 بنگاه کلان به احتمال قریب به یقین بیش از نیمی از کل نیروی بخار و برق تمرکز یافته است. در ایالات متحده آمریکا تعداد تراستها در سال 1900-185 و در سال 1907-250 تخمین زده شده است. آمار آمریکا تمام بنگاه‌های صنعتی را به بنگاه‌های متعلق به افراد جداگانه و تجارتخانه‌ها و کورپوراسیونها تقسیم می‌کند. آن چه که به کورپوراسیونها تعلق داشت در سال 1904، 23,6 درصد و در سال 1909-25,9 درصد بود که بیش از یک چهارم مجموع بنگاه‌ها را تشکیل میداد. تعداد کارگران در این بنگاه‌ها در سال 1904-70,6 و در سال 1909-75,6 درصد یعنی سه چهارم کل کارگران بود. میزان تولید به ترتیب عبارت بود از 10,9 و 16,3 میلیارد دلار یعنی 73,7 و 79 درصد مبلغ کل.

7 تا 8 دهم تولید کل رشته معینی از صنعت اغلب در دست کارتلها و تراستها متمرکز می‌گردد. سندیکای زغال سنگ رن- وستفالی هنگام تأسیس خود در سال 1893-7/86 درصد مجموع تولید زغال را در ناحیه رن- وستفالی در دست خود متمرکز کرده بود و در سال 1910 این تمرکز به 95,4 درصد رسید.<sup>14</sup> انحصاری که بدین طریق به وجود می‌آید موجبات تحصیل درآمدهای هنگفتی را فراهم می‌سازد و به تشکیل واحدهای تکنیکی و تولیدی بی نهایت عظیم منجر می‌گردد. تراست مشهور نفت در ایالات متحده آمریکا (Standard Oil Company) در سال 1900 تشکیل گردید. «سرمایه آن بالغ بر 150 میلیون دلار بود. صد میلیون دلار سهام عادی و 106 میلیون دلار سهام ممتاز نیز منتشر گردید. در سالهای 1900-1907 در مقابل سهام ممتاز بهره‌ای به ترتیب زیرین پرداخت می‌شد: 48، 48، 44، 45، 36، 40، 40 و 40 درصد که جمعاً 367 میلیون دلار می‌شد. از سال 1882 تا سال 1907 سود خالصی به مبلغ 889 میلیون دلار به دست آمد که 606 میلیون دلار آن به عنوان بهره پرداخت شد و بقیه به حساب سرمایه ذخیره گذاشته شد.»<sup>15</sup> «در تمام بنگاه‌های تراست فولاد (United States Steel Corporation) در سال 1907 دست کم 210.180 کارگر و کارمند وجود داشت. بزرگ‌ترین بنگاه صنایع معدنی آلمان به نام شرکت معادن گلزن کیرشن (Gelsenkirchener Bergwerksgesellschaft) در سال 1908 دارای 46.048 کارگر و کارمند بود»<sup>16</sup> تراست فولاد در همان سال 1902 نه میلیون تن فولاد تولید می‌کرد.<sup>17</sup> تولید فولاد آن در سال 1901-66,3 درصد و در سال 1908-56,1 درصد مجموع تولید فولاد ایالات متحده

Dr. Riesser: „Die Deutschen Grossbanken und ihre Konzentration im Dr. Riesser; "Die 3-13 deutschen Grossbanken und ihre Konzentration im Zusammenhange mit der Entwicklung der Gesamtwirtschaft in Deutschland", 4 Aufl. 1912, S. 149. R. Liefmann; "Kartelle und Trusts und die Weiterbildung der volkswirtschaftlichen Organisation", 2 Aufl. 1910, S. 25 آلمان و تمرکزن‌ها به مناسبت توسعه و ترقی مومی اقتصادیات در آلمان، چاپ چهارم 1912، صفحه 149، ر. لیفمان، «کارتل‌ها و تراست‌ها و تکامل روز افزون سازمان اقتصادی» چاپ دوم، 1910، صفحه 25 - مترجم

Dr. Fritz Kestner: „Der Organisationszwang. Eine Untersuchung über die Kämpfe (-) zwischen Kartellen und Aussenseiten. 1912. Br. 14. (دکتر فریتس کستر: «اجبار به مشکل شدن. تحقیقات درباره مبارزه‌ی بین کارتلهای بیگانه». برلن، صفحه 11. مترجم)

R. Liefmann: „Beteilligungs und Finanzierungsgesellschaften. Eine Studie über den modernen Kapitalismus und das Effektenwesen. I. Aufl, Jena (R. Liefmann: „Beteilligungs und Finanzierungsgesellschaften. Eine Studie über den modernen Kapitalismus und das Effektenwesen. I. Aufl, Jena 212. اعتبار دهنده. تحقیق درباره سرمایه‌داری معاصر و نقش اوراق بهادار«، چاپ اول، بنا، سال 1909، صفحه 212. مترجم).

16- همانجا - صفحه 218  
17- Dr. S. Tschierschky: „Kartell und Trust. Gött. 1903-17  
13- مترجم)



این دیگر به هیچ وجه آن رقابت آزاد سابق کارفرمایان پراکنده و از یکدیگر بی خبری نیست که برای فروش در بازار نامعلومی کالا تولید می‌کردند. جریان تمرکز به جائی رسیده که می‌توان تمام منابع مواد خام (مثل اراضی دارای معادن آهن) را در یک کشور معین و حتی، چنان‌چه بعداً خواهیم دید، در یک سلسله از کشورها و در تمام جهان به طور تقریبی برآورده نمود. چنین برآورده نه تنها انجام می‌گیرد، بلکه این منابع به توسط عده‌ای از اتحادیه‌های عظیم انحصاری در یک دست مجتمع شده است. خورند بازارها که این اتحادیه‌ها طبق قرارداد، آن‌ها را بین خود « تقسیم می‌کنند» به طور تقریب تخمین زده می‌شود. نیروی تعلیم یافته کارگری انحصار می‌شود، بهترین مهندسین اجیر می‌شوند، راه‌ها و وسائل ارتباطی آهن در آمریکا و شرکت‌های کشتی رانی در اروپا و آمریکا- قبضه می‌شود. سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی خود به جامع‌ترین وضعی به تولید کامل‌ جنبه اجتماعی می‌دهد و سرمایه‌داران را علی‌رغم اراده و شعور آنان به یک نوع نظام اجتماعی نوینی می‌کشاند که عبارت است از مرحله انتقال از آزادی کامل رقابت به اجتماعی شدن کامل.

تولید جنبه اجتماعی به خود می‌گیرد ولی تملک کماکان جنبه خصوصی خود را حفظ می‌کند. وسائل اجتماعی تولید کماکان در مالکیت خصوصی عده قلیلی از افراد باقی می‌ماند. رقابت آزاد که به طور ظاهری مورد قبول است، در همان حدود عمومی خود باقی می‌ماند و ستمگری معدودی صاحبان انحصارات بر باقی اهالی صدباز شاق‌تر و محسوس‌تر و توان فرساتر می‌گردد.

کسترن اقتصاددان آلمانی اثر مخصوصی را به «مبازه بین کارتلها و بیگانگان» یعنی کارفرمایانی که در کارتل داخل نیستند تخصیص داده است. او این اثر را «اجبار به مشکل شدن» نامیده است و حال آنکه اگر منظور آراستن سرمایه داری نبود البته می‌باشد از اجبار به تبعیت از اتحادیه‌های صاحبان انحصارات صحبت می‌شود. بسی آموزنده خواهد بود هر گاه نظر ساده‌ای حتی به فهرست آن وسائلی بیفکنیم که امروزه اتحادیه‌های صاحبان انحصارات در مبارزه نوین و متمنانه خود به خاطر «تشکل» بدان متولی شوند. این وسائل عبارتند از: 1) محروم ساختن از مواد خام (... «یکی از مهمترین شیوه‌ها برای مجبور ساختن به ورود در کارتل»؛ 2) محروم ساختن از بازوی کارگری به وسیله‌ی «آلیانسها» (یعنی به وسیله‌ی قراردادهای سرمایه‌داران با اتحادیه‌های کارگری درباره‌ی آن که این اتحادیه‌ها فقط در بنگاههای کارتی شده کار قبول نمایند)؛ 3) محروم ساختن از وسائل حمل و نقل؛ 4) محروم ساختن از بازار فروش؛ 5) قرارداد با خریدار درباره‌ی این که خریدار فقط با کارتلها روابط بازرگانی داشته باشد؛ 6) تنزل از روی نقشه قیمت‌ها (برای ورشکست ساختن «بیگانگان»)، یعنی بنگاههایی که تابع صاحبان انحصارات نیستند؛ میلیونها خرج آن می‌شود که طی مدت معینی کالاکمتر از قیمت رأس‌المال به فروش برسد: در صنایع بنزین مواردی پیش آمده است که قیمت از 40 مارک تا 22 مارک یعنی تقریباً به نصف تنزل داده شده است!؛ 7) محروم ساختن از اعتبار؛ 8) اعلام تحریم.

آن چه که اکنون با آن رویرو هستیم دیگر مبارزه‌ی رقابت آمیز بنگاههای کوچک و بزرگ یا از لحاظ تکنیکی عقب مانده و مترقب نیست، بلکه عبارت است از اختناق آن بنگاههایی که تابع انحصار و فشار و فعل مایشائی انحصار نیستند به توسط صاحبان انحصارات. اینک چگونگی انعکاس این جریان در ذهن یک اقتصاددان بورژوا:

کسترن می‌نویسد: «حتی در حیطه‌ی فعالیت صرفاً اقتصادی نیز حرکتی از فعالیت بازرگانی به معنای

پیشین آن به احتکار متشكل انجام می‌گیرد. حداکثر موفقیت را دیگر آن بازارگانی ندارد که بر اساس تجربه‌ی تکنیکی و بازارگانی خود بهتر از همه قادر است نیازمندی‌های خریداران را تعیین کند و تقاضائی را که پنهان مانده پیدا و یا به اصطلاح «کشف نماید»، بلکه آن نابغه محترکی(!?) دارد که می‌تواند تکامل سازمانی و امکان برقراری روابط معینی بین کارفرمایان گوناگون و بانگها را از پیش حدس بزند و یا اقلاً آن را با شم خود دریابد»....».

اگر این مطلب را با زبان بشری بیان نمائیم چنین می‌شود: تکامل سرمایه‌داری به حدی رسیده است که با آن که تولید کالائی کمافی سابق «حکم فرماست» و به مثابه‌ی پایه‌ی تمام اقتصاد به شمار می‌رود معهذا این تولید دیگر بالفعل شیرازه اش از هم پاشیده شده و سودهای عمدۀ عاید کسانی می‌شود که در دوز و کلکهای مالی «نابغه» هستند. مبنای این دوز و کلکها و شیادی‌ها اجتماعی شدن تولید است، ولی ترقیات عظیم بشری که با کوشش خود به این اجتماعی شدن رسیده به نفع... محترک‌ها تمام می‌شود. ذی‌خواهیم دید چگونه کسانی که خردۀ بورژوام‌آبانه به انتقاد ارجاعی از امپریالیسم سرمایه‌داری مشغولند «بر روی این اساس» آرزوی رجعت به عقب یعنی رجعت به سوی رقابت «آزاد»، «مسالمت آمیز» و «شرافتمندانه» را دارند.

کستر می‌گوید: «ترقی ممتد قیمت‌ها که نتیجه تشکیل کارتله‌است، تا کنون فقط در مورد مهمترین وسائل تولید، به خصوص زغال سنگ و آهن و پطاس مشاهده گردیده است و حال آن که در مورد محصولات حاضر این موضوع هیچ گاه سابقه نداشته است. ترقی درآمد نیز که با این قضیه ارتباط دارد، به همین طریق فقط به صنایع منحصر بوده است که به تولید وسائل تولید مشغولند. به نکات مزبور باید این موضوع را نیز اضافه نمود که صنایع فرآورنده مواد خام (نه این که فرآورنده محصولات نیمه حاضر) در سایه تشکیل کارتله‌انه تنها به زیان صنایع که به تکمیل بعدی محصولات نیمه حاضر مشغولند سودهای هنگفتی به چنگ می‌آورند، بلکه نسبت به صنایع اخیر تا درجه‌ی معینی موقعیت تسلط آمیزی به دست آورده‌اند که در دوران رقابت آزاد سابقه نداشت.»<sup>22</sup>

کلماتی که ما روی آن تکیه کرده‌ایم تمام ماهیت قضیه‌ای را که اقتصادیون بورژوا با اکراه و به ندرت بدان معرفند و مدافعين کنونی اپورتونیسم و بر رأس آنان کارل کائوتسکی با جدیت خاصی می‌کوشند گریبان خویش را از آن خلاص نموده و روی برتابند- نشان می‌دهد. موقعیت تسلط آمیز و زورگوئی مربوط به آن- این است آن چه که برای «فاز نوین تکامل سرمایه‌داری» جنبه‌ی مشخصه دارد و اینست آن چه که از تشکیل انحصار‌های اقتصادی همه توان ناگزیر می‌باشد ناشی شود و ناشی نیز شده است.

مثال دیگری هم درباره‌ی فعال مایشائی کارتله‌ها ذکر می‌کنیم. آن جا که می‌توان همه یا مهمترین منابع مواد خام را به چنگ آورد- پیدایش کارتله‌ها و تشکیل انحصار‌ها بسی آسان است. ولی اشتباه بود هر آینه تصور می‌شد انحصار‌ها در رشته‌های دیگر صنایع نیز که در آن‌ها به چنگ آوردن منابع مواد خام امکان پذیر نیست به وجود نمی‌آیند. مواد خام مورد احتیاج صنعت سیمان در همه جا یافت می‌شود. ولی این صنعت نیز در آلمان شدیداً کارتیزه شده است. کارخانه‌ها در سندیکاهای ناحیه‌ای متحد شده‌اند: از قبیل سندیکای جنوب آلمان، سندیکای رن- وستفالی و سندیکاهای دیگر. قیمت‌های که تعیین شده انحصاریست: قیمت هر واگن 230- 280 مارک است و حال آن که قیمت رأس‌المال 180 مارک است! این بنگاه‌ها 12 تا 16 درصد، بهره سهام می‌پردازند، ضمناً نباید فراموش کرد کسانی که در

کار احتکار معاصر «نابغه» هستند می‌دانند چگونه مبالغه هنگفتی از سود را علاوه بر آن چه به عنوان بهره‌ی سهام تقسیم می‌شود، به جیب خود بزنند. صاحبان انحصار برای آن که رقابت را از حیطه یک چنین صنعت پرسودی بیرون رانند حتی به نیرنگ نیز متولّ می‌شوند، مثلاً شایعات دروغی پخش می‌نمایند حاکی از این که وضع صنعت خراب است، آگهی‌های بدون امضائی در روزنامه‌ها منتشر می‌سازند متضمن این که: «سرمایه‌داران! از سرمایه‌گذاری در رشته سیمان به پرهیزند»؛ و بدین طریق سرانجام بنگاه «بیگانگان» را (یعنی کسانی را که در سنديکا شرکت ندارند) خریداری می‌نمایند و ۱۵۰-۸۰-۶۰ هزار مارک به آن‌ها «سرقالی» می‌دهند.<sup>23</sup> انحصار همه جا و به انواع وسائل راه را برای خود هموار می‌کند. از پرداخت «بازاکت» سرقفلی گرفته تا «شیوه» آمریکائی به کار بردن دینامیت بر ضد رقیب.

بر طرف ساختن بحرانها از طریق کارل‌ها افسانه پردازی اقتصادیون بورژوازیست که می‌خواهند به هر قیمتی شده سرمایه‌داری را زینت دهند. بر عکس انحصاری که در برخی از رشته‌های صنعت به وجود می‌آید بر حدت و شدت هرج و مرجی که به طور کلی از خصوصیات تمام تولید سرمایه‌داری است می‌افزاید. عدم تطابق بین تکامل کشاورزی و تکامل صنعت که به طور کلی از صفات مشخصه سرمایه‌داری است بیش از پیش می‌شود. وضع ممتاز کارتلیزه ترین صنایع به اصطلاح سنگین و به خصوص صنایع زغال و آهن بنا به اعتراف ایدلس- نویسنده‌ی کی از بهترین آثار درباره «مناسبات بانگهای بزرگ آلمان با صنایع»- رشته‌های دیگر صنایع را دچار «بی نقشه گی بیش از پیش شدیدتری» می‌نماید.<sup>24</sup>

لیفمان که یکی از مدافعين بی‌شرم و حیای سرمایه‌داریست می‌نویسد: «هر چه اقتصاد ملی تکامل یافته تر باشد به همان نسبت به معاملات توأم با ریسک یا معاملات خارج از کشور که برای بسط آن مدتی طولانی وقت لازم است و بالاخره به معاملاتی که فقط اهمیت محلی دارد- بیشتر متولّ می‌شود.»<sup>25</sup> افزایش خطر در ماهیت امر با افزایش عظیم سرمایه‌ای که می‌توان گفت پیمانه‌ی آن لبریز شده و به خارج از کشور سرازیر می‌شود و قس علیه‌ی توأم است. در عین حال رشد بسیار سریع تکنیک به طور روزافزون عناصری را با خود می‌آورد که موجب عدم تطابق بین رشته‌های گوناگون اقتصاد ملی گردیده تولید هرج و مرج و بحران می‌نماید. همان لیفمان مجبور می‌شود اعتراف کند: «ظواهر امر چنین گواهی می‌دهد که بشر در آینه نزدیکی مجدها با تحولات عظیمی در رشته‌ی فنی روبرو خواهد شد که در سازمان اقتصاد ملی نیز تأثیر خود را خواهد بخشید»... برق، هوانوری... «معمولًا و بنابر یک قاعده‌ی عمومی در چنین موقوعی که تغییرات اقتصادی اساسی به وقوع می‌پیوندد احتکار شدیدی آغاز می‌گردد و دامنه‌ی آن وسعت می‌یابد»....»<sup>26</sup>

ولی بحرانها (هر بحرانی و بحرانهای اقتصادی به ویژه، ولی نه تنها بحرانهای اقتصادی) نیز به نوبه‌ی خود به میزان بس عظیمی بر شدت تمایل به تمرکز و انحصار می‌افزایند. اینک استدلال فوق العاده آموزنده‌ی ایدلس درباره‌ی اهمیت بحران سال ۱۹۰۰ یعنی همان بحرانی که، چنان چه می‌دانیم،

23- («سیمان»، L. اشوگه: «بانک»، مترجم) سال ۱۹۰۹، شماره ۱، صفحه ۱۱۵ و صفحات بعدی.

24- Jeidels: „Das Verhältnis der deutschen Grossbanken zur Industrie mit besonderer Berücksichtigung der Eisenindustrie. Lpz (ایدلس: «مناسبات بانگهای بزرگ آلمان با صنایع و به ویژه با صنایع فلزسازی»، لیزیک، سال ۱۹۰۵، صفحه ۲۷۱- مترجم).

25- Liefmann: „Beteiligungs-etc. Ges“ - 434 صفحه 466 Liefmann: „Beteiligungs-etc. Ges“ - 26

در تاریخ انحصارهای نوین نقشه‌ی تحول را بازی کرده است:

«بجران سال 1900 در ردیف بنگاههای عظیم رشته‌های عمدی صنعت، عده‌ی زیادی از بنگاههای را نیز که سازمان آن‌ها از نقطه‌ی نظر مفهوم امروزی کهنه بود یعنی بنگاههای «بسیط» (یا غیرمرکب) را که بر امواج اعتعلای صنعتی سوار شده و خود را به اوج آن رسانده بودند. فراگرفت. تنزل قیمتها و کاهش تقاضا، این بنگاههای «بسیط» را دچار چنان وضع ف کت باری نمود که به هیچ وجه دامنگیر بنگاههای مرکب عظیم نشد و یا اگر هم شد مدت آن بس کوتاه بود. در نتیجه‌ی این امر بحران سال 1900 به مراتب بیش از بحران سال 1873 موجب تمرکز صنایع گردید: بحران سال 1873 نیز عده‌ای از بهترین بنگاهها به وجود آورده بود، ولی این عمل با وجود سطح آن روزی تکنیک نمی‌توانست به انحصار بنگاههای منجر شود که توансند پیروزمندانه از بحران خارج شوند. بنگاههای عظیم صنایع کنونی فلزسازی و برق در پرتوی تکنیک بسیار بفرنج خود و سازمانی که دامنه‌ی وسیعی به خود گرفته است و نیز در پرتو قدرت سرمایه‌ی خویش همانا دارای یک چنین انحصارهای دراز مدتی هستند که ضمناً در مدارجی عالی قرار دارند؛ بنگاههای صنایع ماشین سازی و رشته‌های معینی از صنایع فلزسازی و طرق مواسلات و غیره نیز دارای یک چنین انحصارهای هستند که در مدارج پائین تری قرار دارند.»<sup>27</sup>

انحصار- آخرین کلام «قانون تکامل سرمایه‌داری» است. ولی اگر مانش بانگهارا در نظر نگیریم، تصورات ما درباره‌ی نیروی واقعی و اهمیت انحصارهای معاصر بسی نارسا، ناقص و کمتر از واقع خواهد بود.

## ۲- بانک‌ها و نقش نوین آن‌ها

عمل اساسی و اولیه بانکها عبارتست از میانجیگری در پرداختها، بدین مناسبت بانکها سرمایه‌ی پولی غیرفعال را به سرمایه‌ی فعال یعنی سودآور مبدل می‌کنند و انواع عوائد پولی را جمع آوری نموده آن را در اختیار طبقه‌ی سرمایه‌دار می‌گذارند.

به تدریج که معاملات بانکی توسعه می‌پذیرد و در دست عده‌ی فلیلی از مؤسسات تمرکز می‌یابد، بانکها نیز نقش ساده میانجیگری را رها کرده به صاحبان انحصارات پرقدرتی مبدل می‌شوند که تقریباً تمام سرمایه‌ی پولی جمیع سرمایه‌داران و کارفرمایان کوچک و نیز قسمت اعظمی از وسائل تولید و منابع مواد خام در یک کشور و در یک سلسله از کشورها در اختیار آنان قرار می‌گیرد. این جریان تبدیل عده‌ی کثیری از میانجیان ساده به مشتی صاحب انحصار- یکی از پروسه‌های اساسی رشد سرمایه‌داری و رسیدن آن به مرحله امپریالیسم سرمایه‌داری است. بدین جهت تمرکز معاملات بانکی از نکاتی است که ما باید مقدم بر همه آن را مورد مذاقه قرار دهیم. در سال 1907-1908 وجوده سپرده شده به تمام بانکهای سهامی آلمان که سرمایه‌ی آن‌ها به بیش از یک میلیون مارک بالغ می‌شد عبارت بود از 7 میلیارد مارک. ولی در سال 1912-1913 این مبلغ به 9,8 میلیارد رسید. بدین طریق در عرض پنج سال این مبلغ 40 درصد افزایش می‌یابد و ضمناً از این افزایش 2,8 میلیاردی 2,75 میلیارد به 57 بانکی می‌رسد که سرمایه‌ی آن‌ها متجاوز از 10 میلیون مارک است. این

سپرده‌ها به ترتیب ذیل بین بانکهای بزرگ و کوچک تقسیم می‌شد:<sup>28</sup>

#### چند درصد کلیه سپرده‌ها

در بانکهای کوچک با سرمایه‌ی (کمتر از یک میلیون)	در 115 بانک با سرمایه‌ی از یک الی ده میلیون	در بقیه 48 بانک با سرمایه‌ی بیش ده میلیون مارک	در نه بانک بزرگ برلن	سال
4	5/16	5/32	47	8-1907
3	12	36	49	3-1912
پیکره ۱				

بانکهای بزرگی که ۹ بانک از آنها به تنهایی تقریباً نیمی از سپرده‌هارا در دست خود متمرکز ساخته‌اند. بانکهای کوچک را از میدان به در کرده‌اند. ولی این جا هنوز نکات بسیاری در نظر گرفته نشده است. مثلاً تبدیل یک سلسله از بانکهای کوچک به شعبات واقعی بانکهای بزرگ و غیره که در پائین از آن صحبت خواهد شد.

در پایان سال 1913 مطابق حسابی که شولتسه گورنیتس کرده بود، وجود سپرده شده به ۹ بانک بزرگ برلن عبارت بود از ۵,۱ میلیارد مارک از مبلغ کل تقریباً ده میلیارد مارک. همین نویسنده علاوه بر سپرده‌ها تمام سرمایه‌ی بانکی را نیز در نظر گرفته می‌نویسد: «در پایان سال ۱۹۰۹ نه بانک بزرگ برلن به اتفاق بانکهایی که به آن‌ها ملحق شده بودند، ۱۱,۳ میلیارد مارک یعنی قریب ۸۳ درصد تمام سرمایه‌ی بانکی آلمان را در اختیار داشتند. «بانک آلمان» (Deutsche Bank) که به اتفاق بانکهایی که به آن ملحق شده‌اند قریب سه میلیارد مارک در اختیار دارد، در ریف اداره‌ی راه آهن‌های دولتی پروس-بزرگ‌ترین مرکز تجمع سرمایه‌ی اروپا بوده و در عین حال به منتها درجه فاقد تمرکز است».<sup>29</sup>

ما روی اشاره به بانکهای «ملحق شده» تکیه کردیم، زیرا این نکته به یکی از مهمترین خصوصیات ممیزه تمرکز نوین سرمایه‌داری مربوط می‌شود. بنگاههای بزرگ و به خصوص بانکها، نه تنها بنگاههای بانکهای کوچک را مستقیماً می‌بلعند، بلکه علاوه بر آن از طریق «اشتراک» در سرمایه‌ی آن‌ها و نیز از طریق خرید یا مبادله سهام و از طریق سیستم وام دادن و غیره و غیره آن‌ها را به خود «ملحق می‌سازند» و به تبعیت خود در می‌آورند و ضمیمه‌ی گروه «خود» یا به اصطلاح فنی ضمیمه‌ی «کنسن» خود می‌نمایند. پروفسور لیفمان یک «اثر» قطور پانصد صفحه‌ای را به توصیف «انجمنهای اشتراک کننده و اعتبار دهنده» کنونی اختصاصی داده است که متأسفانه در آن استدلالهای «تئوریک» کم ارزشی را به مدارکی که اغلب حلاجی نشده و خام است اضافه می‌نماید. و اما این نکته که این سیستم «اشتراک» از لحاظ تمرکز به چه نتیجه‌ای منتج می‌گردد. موضوع عیست که بهتر از همه در کتاب یکی از «رجال» بانکی موسوم به ریسر که به بانکهای بزرگ آلمان اختصاص دارد نشان

28- آلمان، «بانک»- مترجم)، سال ۱۹۱۳، شماره ۸، صفحه ۷۲۸.

29- گورنیتس. «بانکهای اعتبار دهنده آلمان» مندرجه در نشریه موسوم به «ارکان اقتصاد اجتماعی»، توبین گن- مترجم)، سال ۱۹۱۵، صفحه ۱۲ و ۱۳۷

داده شده است. ولی قبل از این که به بررسی مدارک او بپردازیم، نمونه‌ی مشخصی از سیستم «اشتراك» را نقل می‌نمائی.

«گروه» «بانک آلمان» یکی از بزرگ‌ترین- و شاید هم مطلقاً بزرگ‌ترین- گروه بانکهای بزرگ است. برای پیدا کردن رشته‌های عمدتی که تمام بانکهای این گروه را به یکدیگر مرتبط می‌سازد، باید «اشتراك» درجه اول و دوم و سوم یا به عبارت دیگر وابستگی درجه‌ی اول و دوم و سوم را تشخیص داد. (وابستگی بانکهای کوچک‌تر به «بانک آلمان»). در این صورت به نتیجه‌ی زیر می‌رسیم:<sup>30</sup>

«بانک آلمان» در این بانک‌ها اشتراك دارد:	وابستگی درجه 1	وابستگی درجه 2	وابستگی درجه 3
به طور همیشگی	در 17 بانک	از این بانک‌ها 9 بانک در 34 بانک	از این بانک‌ها 4 بانک در 7 بانک
برای مدت نامعلوم	در 5 بانک	-	-
گاه به گاه	در 8 بانک	از این بانک‌ها 5 بانک در 14 بانک	2 بانک از 5 بانک شریک در دو بانک دیگر
جمعاً.....	در 30 بانگ	از آن جمله 14 در 48	از آن میان 6 در 9
پیکره 2			

در بین 8 بانک دارای «وابستگی درجه‌ی اول» که «گاه گاه» وابسته به «بانک آلمان» هستند 3 بانک خارجی وجود دارد: یک بانک اتریشی («اتحادیه‌ی بانکهای» وین،,, Bankverein) و دو بانک روسی (بانک بازارگانی سبیری و بانک روسی بازارگانی خارجی). روی هم رفته در گروه «بانک آلمان»، به طور مستقیم و غیرمستقیم و یک جا و به طور جزئی، 87 بانک اشتراك دارد و مبلغ کل سرمایه خودی و سرمایه‌های غیری که در اختیار این گروه است به 2 تا 3 میلیارد مارک بالغ می‌شود.

واضحت بانکی که در رأس چنین گروهی قرار دارد و با عده‌ی قلیای از بانکهای دیگری که چندان دست کمی از آن ندارند به منظور اجرای معاملات مالی بسیار بزرگ و پر سود، از قبیل قرضه‌های دولتی، وارد سازش می‌شود. دیگر نقش «میانجی» نداشته و به اتحادیه مشتمی از صاحبان انحصار مبدل شده است.

این که معاملات بانکهای آلمان همانا در پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم با چه سرعتی تمرکز می‌یافتد از پیکره‌های زیرینی که رسیر نقل کرده و ما آن‌ها را به طور خلاصه ذکر می‌نمائیم، دیده می‌شود:

شعب و سازمان‌های شش بانک بزرگ برلن	سال	شعب موجوده در آلمان	صندوق پذیرش سپرده‌ها و شعب صرافی	اشتراك دائمی در بانک‌های سهامی آلمان	مجموع مؤسسات
		16	14	1	42

30- Alfred Lansburgh: „Das Beteiligungssystem im deutschen Bankwesen, „Die Bank - Alfred Lansburgh: „Das Beteiligungssystem im deutschen Bankwesen, „Die Bank - (الفرد لانسبورگ: «سیستم اشتراك در امور بانکی آلمان»، «بانک»- مترجم)، صفحه 500

80	8	40	21	1900
450	63	276	104	1911
پیکره ۳				

می بینیم که چگونه شبکه متراکمی از کانالها به سرعت توسعه می یابد و سراسر کشور را فرامی گیرد، تمام سرمایه‌ها و درآمدهای پولی را مرکز می نماید، هزارها اقتصاد پراکنده را به یک اقتصاد واحد ملی سرمایه‌داری در سراسر کشور و سپس به یک اقتصاد واحد ملی سرمایه‌داری در سراسر جهان مبدل می سازد. آن «فقدان مرکزی» که شولتسه گورنیتس در قسمتی که فوقاً از کتاب وی نقل کردیم به نام علم اقتصاد بورژوازی ایام ما از آن صحبت می‌کند، عملأ عبارت از این است که تعداد روز افزونی از واحدهای اقتصادی که سابقاً دارای «استقلال» نسبی بوده و یا به عبارت صحیح‌تر در یک محل محدود بودند- تابع یک مرکز واحد می‌گردند. این موضوع در ماهیت امر معنایش مرکز یعنی افزایش نقش و اهمیت و قدرت غول‌های انحصاریست.

در کشورهای کهن‌سال‌تر سرمایه‌داری این «شبکه بانکی» از این هم متراکم‌تر است. در انگلستان، به اضافه ایرلند، در سال 1910، تعداد شعب کلیه بانک‌ها به 7.151 بالغ بود. چهار بانک بزرگ هر یک بیش از 400 شعبه (از مجموع 447 تا 689 شعبه) و سپس چهار بانک دیگر هر یک بیش از 200 و 11 بانک هر یک بیش از 100 شعبه داشتند.

در فرانسه سه بانک کلان یعنی بانکهای (Comptoir, Notional) و (Credit Lyonnais) و (Societe Generale) <sup>31</sup> دامنه‌ی معاملات و شبکه شعب خود را به ترتیب ذیل توسعه میدادند:<sup>32</sup>

میزان سرمایه‌ها (بر حسب میلیون فرانک)		تعداد شعب و صندوق‌ها			سال
غیر	خصوصی	جمعاً	در پاریس	در شهرستان‌ها	
427	200	64	17	47	1870
1245	265	258	66	192	1890
4363	887	1229	196	1033	1909
پیکره ۴					

رسیر برای توصیف «روابط» بانکهای بزرگ کنونی ارقامی را درباره‌ی تعداد نامه‌های رسیده و فرستاده «شرکت خرید بروات» (Disconto Gesellschaft)، که یکی از بزرگ‌ترین بانکهای آلمان و جهان است (سرمایه‌ی آن در سال 1914 به 300 میلیون مارک می‌رسید) ذکر می‌نماید:

تعداد نامه‌ها		
فرستاده	رسیده	سال
6292	6135	1852....
87513	85800	1870....

-31- «بانک استقراضی لیون»، «دفتر ملی خرید بروات»، «شرکت کل» - مترجم.

-32- (اوژن کاوفمان: «معاملات بانکی در فرانسه»، توبین گن- مترجم)، سال 1911، صفحه 356 و 362

626043	533102	1900....
	پیکره ۵	

تعداد حسابهای «بانک استقراضی لیون»، که یکی از بانکهای بزرگ پاریس است از 28.535 در سال 1875 به 633.539 در سال 1912 می‌رسد.<sup>33</sup>

این ارقام ساده شاید واضح‌تر از استدلالهای طولانی نشان بدهد چگونه با تمرکز سرمایه و رشد معاملات بانکها در اهمیت آن‌ها تغییرات اساسی روی می‌دهد و از سرمایه‌داران منفرد و پراکنده یک سرمایه‌دار کلکتیو به وجود می‌آید. هنگامی که بانک برای چند سرمایه‌دار حساب جاری نگاه می‌دارد گوئی یک عمل صرفاً فنی و فرعی انجام می‌دهد. ولی هنگامی که این معاملات توسعه می‌پذیرد و دامنه عظیمی به خود می‌گیرد آن وقت مشتی صاحب انحصار، معاملات بازارگانی و صنعتی تمام جامعه سرمایه‌داری را تابع خود می‌نمایند، و امکان می‌یابند از طریق ارتباط‌های بانکی و حسابهای جاری و سایر معاملات مالی-ابتدا از چگونگی امور سرمایه‌داران گوناگون دقیق‌آ با خبر شوند و سپس آن‌ها را تحت کنترل خود قرار دهند و از طریق توسعه یا تحديد اعتبارات و ایجاد اشکالات یا تسهیلات در این زمینه در امور آن‌ها اعمال نفوذ نمایند و با خره سرنوشت آن‌ها را از هر جهت تعیین نمایند، میزان درآمد آن‌ها را معین کنند و آن‌ها را از سرمایه محروم سازند و یا این که به آن‌ها امکان دهند سریعاً و به میزان هنگفتی بر کمیت سرمایه خود بیفزایند و غیره و غیره.

ما هم اکنون متنظر شدیم که «شرکت خرید بروات» در برلن سرمایه‌اش به 300 میلیون مارک می‌رسد. این افزایش سرمایه‌ی «شرکت خرید بروات» یکی از فضول مبارزه‌ای بود که برای احراز سیاست، بین دو بانک از بزرگ‌ترین بانکهای برلن یعنی «بانک آلمان» و «شرکت خرید بروات» روی داد. در سال 1870 بانک اول هنوز تازه کار بود و سرمایه‌اش جمعاً به 15 میلیون می‌رسید ولی سرمایه دومی به 30 میلیون بالغ می‌گردید. در سال 1908 سرمایه‌ی اولی به 200 میلیون بالغ بود و سرمایه‌ی دومی به 170 میلیون. در سال 1914 اولی سرمایه خود را به 250 میلیون و دومی از طریق در هم آمیختن با بانک بزرگ درجه‌ی اول دیگر یعنی «بانک متحده‌ی شافها نوزن» سرمایه‌اش را به 300 میلیون ارتقای داد. بدیهیست این مبارزه که هدف آن احراز سیاست است، با «سازش‌هایی» بین این دو بانک نیز توأم است که همواره افزون‌تر و محکم‌تر می‌گردد. اینک ببینیم این سیر تکامل چه نتیجه گیریهای را به کارشناسان امور بانکی که به مسائل اقتصادی کاملاً از نقطه‌ی نظر معتدل ترین و محتاط‌ترین رفرمیسم بورژوائی می‌نگردند- تحمیل می‌نماید:

مجله آلمانی «بانک» در خصوص افزایش سرمایه‌ی «شرکت خرید بروات» و رسیدن آن به مبلغ 300 میلیون چنین نوشته است: «بانکهای دیگر هم همین راه را خواهند پیمود و از 300 نفری که اکنون چرخ امور اقتصادی آلمان را می‌گردانند به مرور زمان 50 یا 25 و یا کمتر از این باقی خواهند ماند. نباید انتظار داشت که جنبش نوینی که در راه تمرکز به پیش می‌رود تنها به امور بانکی محدود گردد. ارتباط نزدیکی که بین بانکهای گوناگون وجود دارد سندیکاهای کارخانه‌دارانی را نیز که تحت حمایت این بانکها هستند طبیعتاً به یکدیگر نزدیک خواهد نمود... در یکی از روزها هنگامی که از خواب بر می‌خیزیم فقط یک عددی تراست در برابر چشمان حیرت زده‌ی خود خواهیم دید و با ضرورت تبدیل انحصارهای خصوصی به انحصارهای دولتی مواجه خواهیم شد. معهذا ما اصولاً، جز

33- (ژان لسکور: «اندوخته‌ها در فرانسه»، پاریس- مترجم)، Lepargne en FranceP, 1914

این که پدیده‌هائی را در سیر تکامل خود که سهام فقط اندکی آن را تسريع نموده است آزاد گذارده‌ایم موجب دیگری برای سرزنش خود نداریم.»<sup>34</sup>

این نمونه‌ای از عجز و زبونی نشريه نگاری بورژوازی تنها فرقی که با آن دارد این است که دارای صداقت کمتریست و می‌کوشد ماهیت قضیه را پرده پوشی نماید و به کمک درختان جنگل را پنهان دارد. «حیرت» از عواقب تمرکز، «سرزنش» دولت آلمان سرمایه‌داری یا «جامعه‌ی» سرمایه‌داری (از طرف «ما»)، ترس از «تسريع» تمرکز در اثر جریان انداختن سهام- به همان گونه که چیرشکی نام یک آلمانی کارشناس «در امور کارتل» از تراستهای آمریکائی می‌ترسد و کارتلهای آلمانی را به این علت که گویا «مانند تراستهای این حد سیر پیشرفت فنی و اقتصادی را تسريع نمی‌نمایند»<sup>35</sup> بر آن‌ها «ترجیح می‌دهد»- مگر این‌ها همه دال بر عجز و زبونی نیست؟

ولی واقعیات هم چنان واقعیات باقی می‌مانند. در آلمان تراست نیست و «فقط» کارتل وجود دارد، ولی اداره امور آن در دست سطین سرمایه است که عده‌ی آن‌ها از 300 نفر تجاوز نمی‌کند. و این تعداد هم دائمً رو به کاهش می‌رود. بانکها در هر حالت و در همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری و اعم از هرگونه اختلاف شکلی در قوانین بانکی،- سیر تمرکز سرمایه و تشکیل انحصارها را چندین بار تشدید کرده و آن را تسريع می‌نمایند.

مارکس نیم قرن پیش از این در «کاپیتال» نوشت: «بانکها در یک مقیاس اجتماعی شکل- ولی فقط شکل- حسابداری عمومی و توزیع عمومی وسائل تولید را به وجود می‌آورند» (رجوع شود به ترجمه‌ی روسی؛ جلد سوم، قسمت دوم، صفحه 144). پیکره‌هائی که ما درباره‌ی رشد سرمایه‌ی بانکی و افزایش تعداد دفاتر و شعب بانکهای کلان و حسابها و غیره‌ی آنها نقل نمودیم این «حسابداری عمومی» تمام طبقه‌ی سرمایه‌داران را به طور مشخصی به مانشان می‌دهد. ضمناً این موضوع تنها منحصر به سرمایه‌داران هم نیست، زیرا بانکها ولو به طور موقت هم شده هرگونه درآمد پولی را، اعم از درآمد صاحبکاران کوچک و کارمندان و قشر ناچیز فوقانی کارگران، جمع آوری می‌نمایند. «توزیع عمومی وسائل تولید»- از لحاظ جتبه صوری قضیه این نتیجه‌ایست که از رشد بانکهای کنونی حاصل می‌شود، همان بانکهائی که از بین آن‌ها 3 تا 6 بانک کلان در فرانسه و شش تا هشت بانک از این نوع در آلمان میلیاردها در اختیار خود دارند. ولی این توزیع وسائل تولید از لحاظ مضمون خود به هیچ وجه «عمومی» نبوده. بلکه خصوصی است یعنی با منافع سرمایه‌ی بزرگ- و در درجه‌ی اول با منابع بزرگ ترین سرمایه‌ها یعنی سرمایه‌ی انحصاری- مطابقت دارد و این سرمایه در شرایطی عمل می‌کند که توده‌ی اهالی در گرسنگی به سر می‌برد و کشاورزی در تمام سیر تکامل خود به طور یأس آوری از سیر تکامل صنایع عقب مانده است و در صنایع هم «صنایع سنگین» از تمام رشته‌های دیگر صنایع باج می‌ستاند.

در امر اجتماعی شدن اقتصاد سرمایه‌داری، صندوقهای پس انداز و مؤسسات پستی که بیشتر «فاقت تمرکز» هستند یعنی عده‌ی بیشتری از مناطق و تعداد زیادتری از نقاط دورافتاده و محاذل وسیع تری از اهالی را در دایره‌ی نفوذ خود دارند- با بانکها شروع به رقابت می‌نمایند. اینک ارقامی چند که یک کمیسیون آمریکائی درباره‌ی رشد نسبی سپرده‌ها در بانکها و صندوقهای پس انداز جمع آوری

-34 A, Lansburgh: „Die Bank mit den 300 Millionen, „Die Bank 1914, 1, p. 420 (آ. لانسبورگ: «بانک

300 میلیونی»، «بانک»- مترجم).

-35 (S. Tschierschky)، نگارش نامبرده، صفحه 128

نموده است.<sup>36</sup>

سپرده‌ها (بر حسب میلیارد مارک)							
آلمان		فرانسه		انگلیس		پاپلیمانی	
در صندوق‌های پس انداز	در شرکت‌های استقراضی	در بانک‌ها	در صندوق‌های پس انداز	در بانک‌ها	در صندوق‌های پس انداز	در بانک‌ها	در صندوق‌های پس انداز
2,6	0,4	0,5	0,9	page45image8552.png? page45image8552.png	106 page45image8552.png	804	1880
4,5	0,4	1,1	2,1	1,5	200	1204	1888
13,9	2,2	7,1	4,2	3,7	page45image8552.png 402 page45image8552.png	2302	1908 page45imagee3 224.png
پیکره 6							

نظر به این که صندوقهای پس انداز در مقابل سپرده‌ها از 4 تا 4 و یک چهارم درصد نزول می‌پردازند، لذا مجبورند برای سرمایه‌ی خود محل «پر درآمدی» جستجو نمایند و به معاملاتی از قبیل خرید و فروش سفته و رهن اموال غیرمنقول و غیره دست بزنند. مرزهای بین بانکها و صندوقهای پس انداز «روز به روز بیشتر زدوده می‌شود». مثلاً اطاقهای بازارگانی در بوخوم و ارفورت طلب می‌کنند به صندوقهای پس انداز «قدغن شود» از معاملاتی که «صرف<sup>37</sup>» مربوط به بانکهاست، نظیر خرید سفته، خودداری ورزند و نیز طلب می‌کنند فعالیت «بانکی» مؤسسات پستی محدود گردد. گوئی آسهای بانکی در هراسند که مبادا از جانبی که انتظار ندارند انحصار دولتی به طور مشهودی به پای آن‌ها به پیچند. ولی بدیهی‌است این هراس آن‌ها از حدود رقابت بین دو نفر به اصطلاح پشت میز نشین یک دفتر اداری خارج نیست. زیرا از یک طرف سرمایه‌های چند میلیاردی صندوقهای پس انداز در ماهیت امر عملاً در اختیار همان سلاطین سرمایه بانکی است و از طرف دیگر انحصار دولتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری فقط وسیله‌ایست برای افزایش و تحکیم درآمدهای میلیونرها فلان یا بهمان رشتی صنعت که در شرف ورشکستگی هستند.

یکی از مظاهر تبدیل سرمایه‌داری سابق، که رقابت آزاد در آن حکم فرما بود، به سرمایه‌داری نوین که انحصار در آن حکم فرماسیت عبارت است از کاهش اهمیت بورسها. مجله‌ی «بانک» می‌نویسد: «بورس که سابقًا یعنی زمانی که بانکها هنوز نمی‌توانستند قسمت اعظمی از اوراق بهادری را که منتشر نموده بودند بین مشتریان خود پخش کنند میانجی ضروری مبادله بود اکنون متدهاست این

36- آمار (National Monetary Commission) آمریکا مندرجه در (,, die Bank) (آمار کمیسیون ملی پول مندرجه در مجله‌ی «بانک» مترجم)، 1910، شماره 1- صفحه 1200.

37- همانجا، سال 1913، صفحه 811، 1022، سال 1914، صفحه 713

جنبه‌ی خود را از دست داده است.»<sup>38</sup>

«هر بانکی بورس است». این از کلمات قصار عصر کنونی است که هر قدر بانک بزرگ‌تر باشد و هر قدر امر تمرکز در امور بانکی با موفقیت بیشتری رو به رو شود به همان نسبت بیشتر صادق می‌گردد.<sup>39</sup> «اگر در سابق یعنی سالهای هفتاد، بورس با زیاده روی های دوران جوانیش» (اشاره «ظریفی» است به ورشکستگی بورس در سال 1873 و به افتضاحات گروندر<sup>40</sup> و غیره) «عصر صنعتی کردن آلمان را آغاز نهاد، در عوض اکنون دیگر بانک‌ها و صنایع می‌توانند خود «مستقل» کارها را اداره نمایند». سیاست بانکهای بزرگ‌ما بر بورس... چیزی نیست جز مظهر دولت صنعتی کاملاً مشکل آلمان. اگر بدین طریق میدان عمل قوانین خود کار اقتصادی محدود می‌گردد و تنظیم آگاهانه امور از طریق بانکها دامنه فوق العاده وسیعی به خود می‌گیرد. در عوض مسئولیت عده‌ی محدود رهبری کنندگان نیز از لحاظ اقتصاد ملی به میزان عظیمی افزایش می‌پذیرد.»- اینها مطالبی است که شولتسه گورنیتس پرفسور آلمانی می‌نویسد.<sup>41</sup>

نامبرده که مدافعان آتشین امپریالیسم آلمان و در بین امپریالیستهای تمام کشورها بسیار متفاوت است می‌کوشد یک نکته‌ی «بی اهمیت» یعنی این موضوع را که «تنظیم آگاهانه‌ی امور» از طریق بانکها عبارت است از چپاول مردم به دست مشتی صاحبان انحصارات «کاملاً مشکل»- پرده پوشی نماید. زیرا وظیفه‌ی پرفسور بورژوا پرده برداشتن از روی تمام نیرنگها و افسای کلیه‌ی دوز و کلکهای صاحبان انحصارات بانک نیست بلکه آرایش آن‌هاست.

به همین گونه نیز، ریسر که اقتصاددانی از این هم متفاوت‌تر و از «رجال» بانکی است، با استعمال عباراتی عاری از مضمون گریبان خود را از چنگ واقعیاتی که انکار آن‌ها غیرممکن است رها می‌سازد. او می‌گوید: «بورس خاصیتی را که برای تمام اقتصاد و گردش اوراق بهادر ضرورت مسلم دارد به طور روزافزونی از دست می‌دهد. این خاصیت عبارت از این است که بورس علاوه بر دقیق ترین آلت سنجش بودن برای زندگی اقتصادی نیز که جریان آن از خلال بورس می‌گذرد تنظیم کننده تقریباً خود کاری باشد»<sup>42</sup>

به عبارت دیگر: سرمایه‌داری سابق یعنی سرمایه‌داری دوران رقابت آزاد به اتفاق تنظیم کننده‌ای که وجودش برای آن ضرورت مسلم دارد یعنی به اتفاق بورس از این دیار رخت بر می‌بنند. جای آن را سرمایه‌داری نوین می‌گیرد که علائم آشکار پدیده‌ای انتقالی و مخلوطی از رقابت آزاد و انحصار را دربر دارد. به طور طبیعی این سؤال پیش می‌آید که این سرمایه‌داری نوین «انتقال» به چه چیزیست، ولی دانشمندان بورژوازی از طرح این سؤال بیم دارند.

«سی سال پیش کارفرمایانی که آزادانه امکان رقابت داشتند نه دهم تمام کارهای اقتصادی را که به

38- (Die Bank, 1914) صفحه 316  
39- (Geld und Bankwesen, 1907 Dr. Oscar Stillich) دکتر اسکار استیلیخ: «پول و امور بانک»، برلن. مترجم) صفحه 169

40- افتضاحات گروندر- در آغاز سالهای 70 قرن گذشته در دوره‌ی رشد شدید تأسیس شرکتهای سهامی در آلمان روی داد (کروندریسم از کلمه‌ی آلمانی Gründer یعنی تأسیس مشتق شده است). جریان گروندریسم با یک سلسله که هبرداری‌های شیادانه‌ای توأم بود که به وسیله‌ی اختکار و فروش فوق العاده گران اراضی و سفته بازی در بورس انجام می‌گرفت و در نتیجه آن معامله گران بورژوا کیسه‌های خود را ابانته می‌کردند. - صفحه ۵۵۳

41- Schulze Gaevernitz „Die deutsche Kreditbank. Grundriss der Sozialökonomik Tüb. 1915 - S.101  
42- ریسر. کتاب نامبرده، صفحه 629، چاپ چهارم

حیطه کار جسمانی «کارگران» تعلق نداشت انجام میدادند. در حال حاضر کارمندان دولت نه دهم این کار فکری اقتصادی را انجام می‌دهند. امور بانکی در این سیر تکامل نقش درجه‌ی اول را بازی می‌کند.<sup>43</sup> این اعتارف شولتسه گورنیتس باز و باز به این مسأله برخورد می‌کند که سرمایه‌داری نوین یعنی سرمایه‌داری در مرحله‌ی امپریالیستی خود انتقال به چه چیزیست.

در بین عده‌ی قلیلی از بانکهایی که به حکم پروسه تمرکز در رأس تمام اقتصاد سرمایه‌داری باقی می‌مانند، طبیعت<sup>44</sup> تمايل به سازش انحصار طلبانه و تشکیل تراست بانکها بیش از پیش مشهود بوده و شدت می‌یابد. تعداد بانکهایی که در آمریکا بر سرمایه‌ای بالغ بر یازده میلیارد مارک تسلط دارند نه بانک نبوده؛ بلکه دو بانک کلان است که به میلیاردر رکفلر و میلیاردر مرگان تعلق دارند.<sup>45</sup> در آلمان بلعیده شدن «بانک متحده شافهائوزن» به توسط «شرکت خرید بروات» که مافوقاً متذکر شدیم موجب گردید که «روزنامه‌ی فرانکفورت» که از منافع بورس دفاع می‌نماید موضوع را این طور ارزیابی نماید:

«به موازات رشد تمرکز بانکها عده‌ی مؤسساتی که به طور کلی برای دریافت اعتبار می‌توان به آن‌ها مراجعه نمود محدود می‌گردد و در نتیجه بر میزان وابستگی صنایع بزرگ به گروه‌های معدود بانکی افزوده می‌شود. وجود ارتباط نزدیک بین صنایع و جهان فینانسیستها، آزادی عمل شرکتهای صنعتی را که به سرمایه بانکی نیازمند محدود می‌کند. بدین جهت صنایع بزرگ به تراستیفیکاسیون بانکها (یعنی متحده شدن یا تبدیل آن‌ها به تراست) که به طور روزافزونی تشدید می‌گردد با احساسات مختلفی می‌نگرند؛ در حقیقت هم تا کنون به کرات نمودارهایی از سازش‌های معینی بین بعضی از کنسنهای بانک‌های بزرگ مشاهده شده است. این سازش‌ها به محدود شدن رقابت منجر می‌گردد.»<sup>45</sup>

باز هم آخرین کمی که ما در سیر تکامل امور بانکی به آن برخورد می‌نماییم- انحصار است.

و اما در مورد ارتباط نزدیک بین بانکها و صنایع باید گفت که همانا در این رشته آن چه تقریباً آشکارتر از همه متظاهر می‌گردد نقش نوین بانکهای است. وقتی بانک، سفته‌ی کارفرمای معینی را قبول می‌نماید، برای وی حساب جاری باز می‌کند و غیره غیره، این معاملات، چنان چه به طور جداگانه در نظر گرفته شود، ذره‌ای هم از استقلال این کارفرمایی کاحد و بانک هم از دائره نقش ساده میانجیگری خود گامی فراتر نمی‌نهد. ولی وقتی این معاملات افزایش می‌پذیرد و قوت می‌گیرد، وقتی بانک سرمایه‌های عظیمی را در دست خود «جمع می‌نمایند»، وقتی بانک با بنگاه داشتن حساب جاری بنگاه معینی امکان می‌یابد (و این امکان در حقیقت هم وجود دارد) به طور روزافزون و هر چه کامل تری از جزئیات اوضاع اقتصادی مشتری خود مطلع گردد، آن وقت در نتیجه این امر سرمایه‌دار صاحب کارخانه بیش از پیش نسبت به بانک در وابستگی کامل قرار می‌گیرد.

در عین حال بین بانکها و بنگاه‌های کلان صنایع و بازرگانی، عمل به اصطلاح اتحاد شخصی توسعه می‌پذیرد و این دو به وسیله‌ی به چنگ آرودن سهام و به وسیله‌ی شرکت رؤسای بانگها در شوراهای

Schulze Gaevernitz „Die deutsche Kreditbank) - Grundriss der Sozialökonomik Tüb - 1915 - S. -43

151

Die Bank, 1912, 1 S. 435 - 44

45- نقل قول از شولتسه گورنیتس در «Grdr. D.s.-Oek» («»)، صفحه 155

نظرارت (هیئت‌های مدیره) بنگاه‌های صنعتی و بازارگانی و بالعکس، با هم یکی می‌شوند. ایدلس اقتصاددان آلمانی مفصل‌ترین مدارک را درباره‌ی این نوع تمرکز سرمایه‌ها و بنگاه‌ها جمع آوری نموده است. شش بانک کلان برلن از طریق رؤسای خود در 344 شرکت صنعتی و از طریق اعضای هیئت مدیره‌ی خود در 407 شرکت دیگر یعنی جمماً در 751 شرکت نمایندگی داشتند. در 289 شرکت- یا دو عضو از هر شورای نظرارت و یا ریاست این شوراهای متعلق به آن‌ها بود. در بین این شرکتهای بازارگانی و صنعتی ما با متنوع ترین رشته‌های صنایع و هم چنین با شرکتهای بیمه؛ طرق و شوراء، رستورانها، تأثرا و صنایع تولید ابزار هنری و غیره برخورد می‌کنیم. از سوی دیگر در شوراهای نظرارت همان شش بانک

(در سال 1910) 51 کارخانه دار کلان وجود داشت که رئیس بنگاه کروپ و رئیس شرکت عظیم کشتی رانی (Hamburg- Amerika<sup>46</sup>) و غیره و غیره جزو آن‌ها بودند. هر یک از شش بانک از سال 1895 تا سال 1910 در انتشار سهام و برگهای وام برای صدھا شرکت صنعتی که تعداد آن‌ها از 281 تا 419 بود اشتراک داشت.<sup>47</sup>

«اتحاد شخصی» بانکها با صنایع به وسیله‌ی «اتحاد شخصی» فلان یا بهمان شرکت با دولت تکمیل می‌گردد. ایدلس می‌نویسد: «عضویت در شوراهای نظرارت داوطلبانه به اشخاص دارای اسم و رسم و نیز به کارمندان عالی رتبه سابق که در صورت تماس با مقامات دولتی قادرند تسهیلات (!! ) زیادی فراهم نمایند و اگذار می‌شود»... «در شورای نظرارت بانک بزرگ معمولاً با نماینده‌ی مجلس یا عضو شهرداری برلن می‌توان برخورد نمود».

بنابر این به وجود آمدن و به اصطلاح قوام یافتن انحصارهای بزرگ سرمایه‌داری با تمام سرعت از تمام راههای «طبیعی» و «ما فوق طبیعی» به پیش می‌رود. بین چند صد پادشاه مالی جامعه‌ی کنونی سرمایه‌داری به طور منظم تقسیم کار معینی انجام می‌گیرد:

«مرادف با این توسعه‌ی حیطه فعالیت عده‌ای کارخانه دار بزرگ» (که در هیئت‌های مدیری بانکها و غیره شرکت دارند) «و با واگذاری فقط یک منطقه‌ی صنعتی معین در اختیار هر یک از رؤسای بانک در هر شهرستان، تخصص مدیران بانکهای بزرگ به میزان معینی ترقی می‌کند. این نوع تخصص به طور کلی فقط در صورت بزرگ بودن مؤسسه بانکی و به خصوص وسعت دامنه ارتباطهای صنعتی آن امکان پذیر است. این تقسیم کار از دو جهت انجام می‌گیرد: از یک طرف تماس با صنایع من حيث المجموع به یکی از رؤسا بر حسب تخصصی که دارد واگذار می‌شود، از طرف دیگر هر رئیس نظرارت در امور بنگاه‌های مختلف یا گروهی از بنگاه‌هایی را که از لحاظ حرفة یا منافع با یکدیگر نزدیکند، بر عهده می‌گیرد». ... (سرمایه‌داری دیگر به حدی رشد کرده است که می‌تواند در امور بنگاه‌های مختلف نظرارت مشکلی داشته باشد)... «یکی تخصص مربوط به صنایع آلمان و گاهی حتی فقط مربوط به صنایع آلمان غربیست» (آلمان غربی صنعتی ترین قسمتهای آلمان است)، «دیگری تخصص در رشته‌ی ارتباط با دولتها و صنایع خارجی و اطلاع از شخصیت کارخانه داران و غیره و در رشته‌ی امور مربوط به بورس و غیره است. علاوه بر این چه بسا به هر یک از رؤسای بانکها مأموریت اداره‌ی منطقه‌ی مخصوص و یا رشته‌ی مخصوصی از صنایع واگذار می

46- «هایپاگ» (هایپورگ- آمریکا). مترجم.  
47- ایدلس و ریسر- کتاب‌های نامبرده

شود. یکی به طور عمدۀ در شوراهای نظارت شرکت‌های برق کار می‌کند، دیگری در فابریک‌های شیمیائی، آبجوسازی و یا کارخانه‌ی قند و سومی در عده‌ی کمی از بنگاه‌های مفرد و در عین حال در شورای نظارت شرکت‌های بیمه کار می‌کند... خلاصه شکی نیست که در بانک‌های بزرگ به نسبتی که دامنه‌ی معاملات وسعت می‌پذیرد و تنوع آن‌ها بیشتر می‌شود، تقسیم کار بین مدیران آن‌ها نیز بیشتر می‌گردد- به این منظور (و برای حصول این نتیجه) که بتوان کار مدیران را از معاملات به اصطلاح صرفًا بانکی کمی بالاتر برد، بر توانایی آن‌ها به هنگام قضاوت در امور افزود، نکته‌سنگی آن‌ها را در مسائل عمومی مربوط به صنعت و نیز در مسائل تخصصی مربوط به رشته‌های جدگانه‌ی صنعت بیشتر کرد و برای فعالیت در منطقه‌ی نفوذ صنعتی بانک حاضر شان نمود. این سیستم بانک‌ها ضمناً از این راه که بانک‌ها می‌کوشند در شوراهای نظارت خود اشخاصی را که با صنایع به خوبی آشنا هستند و نیز کارفرمایان و کارمندان عالی رتبه سابق و به خصوص کارمندان ادارات راه آهن و معادن و غیره را انتخاب نمایند- تکمیل می‌گردد»<sup>48</sup>

در بانک‌های فرانسه نیز مابداً اندکی اختلاف شکل، سلزملن‌هایی از همین نوع مشاهده می‌کنیم. مثلاً یکی از سه بانک کلان فرانسه یعنی «بانک استقراضی لیون» شعبه‌ی مخصوصی به نام «شعبه جمع آوری اطلاعات مالی» (*service des études financières*) دائز نموده است. در این شعبه بیش از پنجاه مهندس، کارشناس آمار، اقتصاددان، حقوق دان و غیره به طور دائمی کار می‌کنند. هزینه‌ی نگاهداری این شعبه در سال بالغ بر ششصد تا هفت صد هزار فرانک است. این شعبه به نوبه‌ی خود به هشت دائرة تقسیم شده است: یکی اطلاعات مخصوص به بنگاه‌های صنعتی را جمع آوری می‌کند، دیگری به بررسی آمار عمومی مشغول است، سومی امور مربوط به شرکت‌های راه آهن و کشتی رانی را مطالعه می‌نماید، چهارمی در اطراف اوراق بهادر و پنجمی درباره گزارش‌های مالی تحقیق می‌نماید و قس علیهذا<sup>49</sup>

نتیجه‌ای که حاصل می‌شود از یک طرف آمیختگی روزافزون یا به اصطلاح ن. ای. بوخارین، که اصطلاح به موردیست، جوش خوردن سرمایه‌های بانکی و صنعتی است و از طرف دیگر رشد بانک‌ها و تبدیل آن‌ها به مؤسسه‌ی است که در حقیقت «جنبه‌ی اونیورسال» دارند. در مورد این مسئله ما ذکر اصطلاحات دقیق ایدلس یعنی نویسنده‌ای را که در این قضیه بهتر از هر کس مطالعه کرده است- ضروری می‌دانیم:

«با بررسی ارتباطات صنعتی من حیث المجموع ما به این نتیجه می‌رسیم که مؤسسات مالی که برای صنایع کار می‌کنند جنبه‌ی اونیورسال دارند. برخلاف شکل‌های دیگر بانکها و برخلاف خواسته‌های که گاهی در مطبوعات مطرح می‌گردد و طلب می‌شود که بانکها باید در رشته‌ی معینی از امور یا بخش معینی از صنایع تخصص حاصل نمایند تا چهار تزلزل نگردد- بانک‌های بزرگ می‌کوشند ارتباطات خود را با بنگاه‌های صنعتی- از لحاظ محل و نوع تولید حتی المقدور متنوع‌تر سازند و آن ناموزونی‌هایی را که در توزیع سرمایه بین مناطق مختلف و یا رشته‌های گوناگون صنایع وجود دارد و ریشه‌ی آن در تاریخ تأسیس بنگاه‌های مختلف نهفته است- بر طرف سازند». «یک تمایل عبارت از این است که ارتباط با صنایع به یک پدیده‌ی عمومی مبدل شود، و تمایل دیگر این است که این ارتباط

48- ایدلس. کتاب نامبرده، صفحه 157

49- مقاله (Eug. Kaufmann) درباره بانک‌های فرانسه در «Die Bank»، سال 1909، شماره 2، صفحه 851 و صفحات بعد.

محکم تر و شدیدتر گردد؛ این دو تمایل در شش بانک بزرگ به طور ناقص ولی به میزان قابل ملاحظه و به طور یکسانی عملی شده است».

محافظ بازرگانی و صنعتی اغلب از «تروریسم» بانکها شکایت می‌کند. و تعجب آور نیست که این قبیل شکایات وقتی می‌شود که بانکهای بزرگ آن طور که مثال زیرین نشان می‌دهد «فرمانروائی می‌کنند». در تاریخ نوزدهم نوامبر سال 1901 یکی از بانکهای دبرلن (نام چهار بانک کلان با حرف د آغاز می‌شود) به هیئت مدیره سندیکای سیمان شمال- باختری و مرکز آلمان نامه‌ای به شرح زیر تسلیم نمود: «از اطلاعی که شما روز 18 ماه جاری در روزنامه‌ی فلان منتشر کردید، معلوم می‌شود ما باید این موضوع را ممکن بدانیم که در جلسه‌ی عمومی سندیکای شما که قرار است سی ام ماه جاری تشکیل گردد، تصمیماتی اتخاذ خواهد شد که ممکن است در بنگاه شما تغییراتی را که برای ما قابل پذیرفتن نیست موجب گردد. بدین جهت ما با نهایت تأسف مجبوریم اعتباری را که شما از آن استفاده می‌کردید قطع نمائیم... ولی اگر در این جلسه‌ی عمومی تصمیماتی که برای ما غیرقابل پذیرفتن است اتخاذ نگردد و به ما در این مورد از لحاظ آتیه تضمینات لازمه داده شود، آن گاه حاضر خواهیم بود درباره‌ی صدور اعتبار جدیدی برای وارد مذاکره شویم»<sup>50</sup>

در حقیقت اینها همان شکایاتی است که سرمایه‌ی کوچک از فشار سرمایه‌ی بزرگ دارد، فقط با این فرق که ما در این جای سندیکای تمام و کمال را در ردیف «کوچکها» می‌بینیم! مبارزه‌ی قدیمی سرمایه‌ی کوچک و بزرگ در مرحله‌ی جدید و به مراتب بالاتری تجدید می‌شود. واضح است که بنگاه‌های میلیاردی بانکهای بزرگ، ترقیات فنی را نیز می‌توانند با وسائل که به هیچ وجه با وسائل سابق قابل قیاس نیست به جلو سوق دهند. مثلاً بانکها شرکتهای خاصی را برای پژوهش‌های فنی تشکیل می‌دهند که از نتایج آن‌ها البته فقط بنگاه‌های صنعتی «دوست» استفاده می‌کنند. از این قبیل است «شرکت مأمور بررسی مسائل مربوط به راه آهن‌های برقی» و «دفتر مرکزی پژوهش‌های علمی و فنی» و غیره.

خود مدیران بانکهای بزرگ نیز نمی‌توانند به این نکته پی نبرند که یک نوع شرایط جدیدی در اقتصاد ملی به وجود می‌آید، ولی آن‌ها در برابر این شرایط ناتوانند.

ایدلس می‌نویسد: «کسانی که در جریان سالهای اخیر در تغییر و تبدیل مقامهای ریاست و عضویت شوراهای نظارت بانکهای بزرگ دقت کرده باشند، ممکن نیست متوجه این موضوع نشده باشند که چگونه این مقامات به تدریج به دست افرادی می‌افتد که دخالت فعل در تکامل عمومی صنایع را وظیفه‌ی ضروری و بیش از پیش میرم بانکهای بزرگ می‌شمارند و ضمناً بین این افراد و رؤسای سابق بانکها از این جا اختلافاتی در زمینه کار که اغلب نظرهای شخصی در آن دخالت دارد بروز می‌نماید. مطلب اصلی در این جا این است که آیا بانکها که مؤسسات اعتباردهنده هستند از این دخالت بانکها در پروسه‌ی صنعتی تولید آسیب نمی‌بینند و آیا این کار که هیچ وجه مشترکی با میانجی گری در واگذاری اعتبار ندارد و بانک را به حیطه‌ای می‌کشند که در نتیجه بیش از پیش تابع سیاست کورکورانه بازار صنایع می‌گردد پرنسپیهای معتبر را خدشه دار نمی‌سازد و سودهای مطمئن را از بین نمی‌برد. اینها مطالبی است که عده‌ی زیادی از مدیران سابق بانکها اظهار می‌دارند و حال آن که اکثریت مدیران جوان بر آنند که ضرورت دخالت فعل در کارهای مربوط به صنعت نظیر همان

ضرورتیست که بانکهای بزرگ و بنگاههای بانکی صنعتی نوین را به موازات صنایع بزرگ کنونی به وجود آورده است. تنها نکته‌ای که هر دو طرف در آن با یکدیگر توافق دارند این است که برای کار جدید بانکهای بزرگ نه پرنسبهای استواری وجود دارد و نه هدف مشخص».<sup>51</sup>

سرمایه‌داری سابق دورانش سپری شده است. سرمایه‌داری نوین عبارت است از انتقال به چیزی. جستجوی "پرنسبهای استوار و هدف مشخص" برای «آشتی دادن» انحصار بارقابت آزاد، البته، کاریست بیهوده. اعترافات پراتیسینها به هیچ وجه با مدیحه سرائی‌های مبتدلی که به توسط مدافعين آتشین سرمایه‌داری از قبیل شولتسه گورنیتس، لیفمان و «تئوریسینهای» نظیر آن‌ها درباره محسنات سرمایه‌داری «متشكل» می‌شود، شباhtی ندارد.

در مورد این مسئله‌ی مهم که تثبیت قطعی «کار جدید» بانکهای بزرگ به چه زمانی مربوط می‌شود ما جواب نسبتاً دقیق را از ایدلس می‌شنویم:

«مشکل بتوان گفت ارتباط بین بنگاههای صنعتی با مضمون جدید و شکل‌های جدید آن‌ها یعنی: بانکهای بزرگ که دارای سازمانی در عین حال هم مرکز و هم غیرمرکزند. به مثابه یک پدیده‌ی مشخص اقتصاد ملی- قبل از سالهای ۱۸۹۰- ۱۹۰۰ برقرار شده باشد؛ از لحاظ معینی حتی می‌توان این نقطه‌ی مبدای را با سال ۱۸۹۷ مقارن دانست که در آن، بنگاههایی که برای اولین بار به خاطر م حظات سیاست صنعتی بانکها، شکل جدید سازمان غیرمرکز را وضع کردند. به مقیاس وسیعی با یکدیگر «در آمیختند». این نقطه مبدای را شاید هم بتوان با زمان دیرتری مقارن دانست، زیرا فقط بحران سال ۱۹۰۰ بود که پروسه‌ی مرکز را هم در صنایع و هم در امور بانکی به میزان بس عظیمی تسريع نمود و این پروسه را تحکیم کرد و برای اولین بار تماس با صنایع را به انحصار واقعی بانکهای بزرگ تبدیل نمود و این تماس را به طور قابل ملاحظه‌ای نزدیک تر و شدیدتر کرد».<sup>52</sup>

بنابر این قرن بیستم نقطه‌ی تحولی است که در آن سرمایه‌داری قدیم به سرمایه‌داری نوین و سیاست سرمایه به طور کلی به سیاست سرمایه‌ی مالی تبدیل می‌شود.

### ۳- سرمایه‌ی مالی و الیگارشی مالی.

هیلفرینگ می‌نویسد: «بخش روزافزونی از سرمایه‌ی صنعتی به کارخانه دارانی که آن را به کار می‌برند متعلق نیست. آن‌ها فقط از طریق بانک، سرمایه به دست می‌آورند و بانک نسبت به آنان در حکم نماینده‌ی صاحبان این سرمایه‌است. از طرف دیگر بانک هم مجبور است بخش روزافزونی از سرمایه‌های خود را در صنایع جایگیر سازد. در نتیجه‌ی این امر بانک به نسبت روزافزونی جنبه‌ی سرمایه‌دار صنعتی را به خود می‌گیرد. بنابر این من یک چنین سرمایه‌ی بانکی یعنی سرمایه به شکل پولی را که بدین وسیله در حقیقت امر به سرمایه‌ی صنعتی مبدل شده است سرمایه‌ی مالی می‌نامم».  
«سرمایه مالی: سرمایه‌ای است که در اختیار بانک‌ها بوده و به توسط کارخانه داران به کار می‌افتد»<sup>53</sup>

51- ایدلس کتاب نامبرده، صفحه ۱۸۳ - ۱۸۴.

52- ایدلس. کتاب نامبرده، صفحه ۱۸۱

53- ر. هیلفرینگ: «سرمایه‌ی مالی»، مسکو، سال ۱۹۱۲، صفحه ۳۳۸ - ۳۳۹

این تعریف کامل نیست، زیرا در آن به یکی از مهمترین نکات یعنی: به رشد تمرکز تولید و سرمایه که شدت آن به حدیست که به انحصار منجر می‌گردد و هم اکنون منجر گردیده، اشاره‌ای نمی‌شود. ولی در تمام رساله‌ی هیلفرینگ عموماً و در دو فصل مقدم بر فصلی که این تعریف از آن نقل گردید، خصوصاً روی نقش انحصارهای سرمایه‌داری تکیه شده است.

تاریخ پیدایش سرمایه‌ی مالی و مضمون این مفهوم عبارتست از: تمرکز تولید؛ تشکیل انحصارهای که در نتیجه‌ی رشد این تمرکز به وجود می‌آیند؛ در آمیختن یا جوش خوردن بانک‌ها با صنعت.

اکنون ما باید به توصیف این موضوع بپردازیم که چگونه «فرمانروائی» انحصارهای سرمایه‌داری در شرایط عمومی تولید کالائی و مالکیت خصوصی به طور اجتناب ناپذیری به سیاست‌الیگارشی مالی مبدل می‌شود. این نکته را متذکر می‌شویم که نمایندگان علم بورژوازی آلمان (و نه تنها آلمان) نظیر ریسر، شولتسه و گورنیتس، لیفمان و غیره مدافعين آتشین امپریالیسم و سرمایه‌ی مالی هستند. آن‌ها «مکانیسم» پیدایش‌الیگارشی، شیوه‌های آن، میزان درآمدهای آن، اعم از «حلال یا حرام»، ارتباط آن را با پارلمانها و غیره و غیره آشکار نساخته بلکه پرده پوشی می‌نمایند و آن را زیب و زینت می‌دهند. آن‌ها به وسیله‌ی استعمال عبارات مطنطن و مبهم و دعوت رؤسای بانک‌ها به «احساس مسؤولیت» و ستایش «وظیفه‌شناسی» کارمندان دولتی پروس و به وسیله‌ی تجزیه و تحلیل جدی جزئیات طرحهای قانونی کاملاً بی اهمیت درباره‌ی «نظرارت» و درباره‌ی «وضع مقررات تنظیم کننده» و نیز به وسیله‌ی مهمل بافی‌های تئوریک، نظیر، مثلاً تعریف «علمی» زیرین پروفسور لیفمان، گریبان خود را از شر این «مسائل لعنتی» خلاص می‌نمایند. پروفسور لیفمان می‌گوید:.... «بازرگانی فعالیتی است پیشه و رانه که هدف آن جمع آوری نعمات و محافظت آن‌ها و در اختیار گذاردن آن‌هاست». <sup>54</sup> (در کتاب پروفسور روی این کلمات تکیه شده و با حروف بر جسته نوشته شده است)... از این‌جا چنین نتیجه می‌شود که در دوران انسانهای اولیه هم که از مبادله خبری نبود بازrگانی وجود داشته و در جامعه‌ی سوسیالیستی نیز وجود خواهد داشت!

ولی واقعیات دهشتتاکی که به سیاست دهشتتاک‌الیگارشی مالی مربوط است چنان آشکار و عیان است که در همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری خواه در آمریکا، خواه در فرانسه، خواه در آلمان نشریاتی به وجود آمده که گرچه در آن‌ها از نظریات بورژوازی پیروی می‌شود ولی با این حال الیگارشی مالی را به طور تقریباً صحیح تصویر می‌کند و آن را به نحوی که البته جنبه‌ی خرد بورژوازی دارد مورد انتقاد قرار می‌دهد.

در رأس تمام مسائل باید آن «سیستم اشتراکی» را قرار داد که فوقاً چند کلمه‌ای درباره‌ی آن صحبت شد. مثلاً هایمان اقتصاددان آلمانی که تقریباً می‌توان گفت زودتر از دیگران به این موضوع توجه کرده است ماهیت قضیه را چنین توصیف می‌کند:

«شرکت اصلی (که ترجمه تحت‌اللفظی آن «شرکت-مادر» است) به توسط یکی از مدیران کنترل می‌شود؛ این شرکت به نوبه‌ی خود بر شرکتها وابسته به خود («شرکتها دختر») و شرکتها اخیر بر «شرکتها نوه» و قس‌علیهذا تسلط دارند. بدین طریق با داشتن سرمایه‌ای که آن قدرها هم هنگفت نباشد می‌توان بر رشته‌های عظیمی از تولید تسلط داشت. در حقیقت هم وقتی داشتن 50

در صد سرمایه همیشه برای کنترل شرکت سهامی کافی باشد، در این صورت مدیر شرکت برای این که بتواند ۸ میلیون سرمایه‌ی «شرکتهای نو» را تحت کنترل خود قرار دهد، کافیست فقط یک میلیون سرمایه داشته باشد اگر این «آمیختگی» از این هم فراتر رود، آن گاه می‌توان با یک میلیون سرمایه ۱۶ میلیون، ۳۲ میلیون و بیشتر را تحت کنترل قرار داد»<sup>۵۵</sup>

در حقیقت هم تجربه نشان می‌دهد برای اداره‌ی امور یک شرکت سهامی در اختیار داشتن ۴۰ درصد سهام کافی است، زیرا قسمت معینی از سهامداران پراکنده و جزیی عملاً هیچ گونه امکانی برای شرکت در جلسات عمومی و غیره ندارند. «دموکراسی شدن» سهام داری که سفسطه جویان بورژوا و «به اصطلاح سوسیال دموکراتهای» اپورتونیست از آن انتظار دارند (یا وانمود می‌کنند که انتظار دارند) به «سرمایه جنبه‌ی دموکراتیک بدده» و بر نقش و اهمیت تولید کوچک بیفزاید و قس علیهذا، در ماهیت امر چیزی نیست جز یکی از شیوه‌های تشدید قدرت الیکارشی مالی. ضمناً به همین جهت است که در کشورهای سرمایه‌داری مترقی تر یا قدیمی تر و «مخرب» تر قانون، انتشار سهام‌های کوچک تر را مجاز می‌شمارد. در آلمان قانون، اجازه انتشار سهام کمتر از ۱۰۰۰ مارکی را نمی‌دهد و سطین مالی آلمان به انگلستان که در آن قانون، انتشار سهام یک پوند استرلینگ (= 20 مارک، قریب 10 روبل) را هم اجازه می‌دهد با حسرت می‌نگرند. زیمنس یکی از بزرگ‌ترین کارخانه‌داران و بزرگ‌ترین «س طین مالی» آلمان در تاریخ 7 ژوئن سال ۱۹۰۰ در ریشتاگ اظهار داشت: «سهام یک پوندی پایه‌ی امپریالیسم انگلستان را تشکیل می‌دهد». <sup>۵۶</sup> این تاجر چگونگی امپریالیسم را عمیق تر و «مارکسیستی» تر از آن نویسنده‌ی بی نزاکتی درک کرده که بانی مارکسیسم روس محسوب می‌شود<sup>۵۷</sup> و در عین حال بر آن است که امپریالیسم فقط خاصیت نکوهیده یکی از ملت‌هاست...

ولی «سیستم اشتراک» نه تنها موجب افزایش عظیم قدرت انحصار طلبانست، بلکه علاوه بر آن به آن‌ها اجازه می‌دهد بدون مجازات به هر عمل مظنون و کثیف مبادرت ورزند و مردم را چاپند، زیرا رهبران «شرکت- مادر» رسماً یعنی به موجب قانون در مقابل اعمال «شرکت دختر» که «مستقل» محسوب شده و به توسط آن‌ها می‌توان هر کاری را «از پیش برد» هیچ گونه مسئولیتی ندارند. اینک نمونه‌ای که ما از شماره‌ی ماه مه سال ۱۹۱۴ مجله‌ی آلمانی «بانک» به دست آورده‌ایم:

«شرکت سهامی پود فنری» در کاسل چند سال قبل یکی از پر درآمدترین بنگاه‌های آلمان به شمار می‌رفت. ولی در نتیجه‌ی سوی اداره کار را به جائی رساند که بهره‌ی سهام از ۱۵ درصد به صفر در صد تنزل نمود. به طوری که معلوم شد هیئت مدیره بدون اطلاع سهامداران مبلغ ۶ میلیون مارک به یکی از «شرکتهای دختر» خود به نام «هاسیا» که سرمایه‌ی اسمی آن فقط چند صد هزار مارک بود، وام داد. درباره‌ی این وام که تقریباً سه بار بیش از سرمایه‌ی سهامی «شرکت- مادر» است، در ترازنامه‌ی شرکت، هیچ گونه اشاره‌ای نشد؛ از نقطه نظر حقوقی این سکوت کاملاً قانونی بود و ممکن بود دو سال تمام هم به طول انجامد، زیرا هیچ یک از مقررات قانون بازارگانی بدین وسیله نقض نمی‌شد. رئیس شورای نظارت که به سمت مسئول، ترازنامه‌های جعلی را امضای می‌کرد ریاست اطاق بازارگانی کاسل را عهده دار بود و هنوز هم عهده دار است. سهامداران از این وامی که به شرکت «هاسیا» داده شده بود فقط مدت‌ها بعد مطلع شدند یعنی هنگامی که معلوم شد این عمل

Hans Gideon Heymann: „Die gemischten Werke im deutschen Grossseisengewerbe, St. - 55 - 551904. صفحه 268 تا 269.

56 - Schlze- Gaevernitz 268 - 269 bis در «Grdr.» جلد ۲ - صفحه ۱۱۰

57 - لینگ. و. پلخانف را در نظر دارد.

اشتباه بوده است»... (نویسنده می‌بایستی کلمه اشتباه را در گیمه می‌گذاشت) ... «و فقط هنگامی که سهام شرکت «پولاد فنری» در نتیجه‌ی این که افراد آگاه از جریان قضایا، شروع به فروش آن‌ها نمودند تقریباً صدرصد تنزل کرد...

«... این نمونه‌ی تیپیک تردستی با ترازنامه‌ها که از امور عادی شرکتهای سهامی است برای ما روشن می‌سازد چرا هیئت‌های مدیری شرکتهای سهامی با آرامش خاطری به مراتب بیش از کارفرمایان خصوصی به معاملات توأم با ریسک مبادرت می‌ورزند. تکنیک نوین تنظیم ترازنامه‌ها نه فقط به آن‌ها امکان می‌دهد معاملات توأم با ریسک را از سهام داران متوسط پوشیده دارند بلکه علاوه بر آن به کسانی که بیش از همه در کار ذی نفع اند اجازه می‌دهد در صورت عدم موفقیت در این اقدام از طریق فروش به موقع سهام مسئولیت را از گردن خود دور سازند و حال آن که کارفرمای منفرد در مقابل تمام کارهای خود باید شخصاً حساب پس بدهد...

«ترازنامه‌های عده‌ی زیادی از شرکتهای سهامی شبیه به آن پالیمپستهای مشهور قرون وسطائیست که ابتدا می‌بایست تمام آن چه را که روی آن‌ها نوشته شده بود زدود تا علائمی که زیر آن نوشته شده و مضمون واقعی آن‌ها را تشکیل میداد واضح گردد» (پالیمپست کاغذ مخصوصی از پوست حیوانات بود که روس متن نوشته اصلی آن را با ماده‌ای می‌پوشاندند و متن دیگری روی آن می‌نوشتند).

«ساده‌ترین و به همین جهت متداول ترین وسیله مکتوم ماندن چگونگی ترازنامه‌ها این است که یک بنگاه واحد از طریق تأسیس «شرکتهای دختر» یا از طریق ملحق ساختن یک چنین شرکتهایی به چند قسمت تقسیم شود. فوائد این سیستم از نقطه‌ی نظر هدفهای گوناگون خواه م مشروع و خواه ناممشروع به قدری واضح و آشکار است که در حال حاضر شرکتهای بزرگی که چنین سیستمی را نپذیرفته باشند صرفاً در حکم استثنای هستند»<sup>58</sup>

نویسنده به عنوان نمونه‌ی بزرگ ترین شرکت انحصاری که به وسیع ترین شکلی از این سیستم استفاده می‌نماید «شرکت کل الکترونیک» را که دارای شهرت به سرایست (G. E. A.) که بعداً هم درباره‌اش صحبت خواهیم کرد، نام می‌برد. در سال 1912 بر این عقیده بودند که این شرکت در 175 تا 200 شرکت اشتراک دارد و بدیهیست که بر آن‌ها سیاست داشته و سرمایه‌ای را که جمعاً بالغ بر یک میلیارد و نیم مارک می‌شود در قبضه خود دارد.<sup>59</sup>

انواع مقررات بازارسی و انتشار ترازنامه و تنظیم طرح معین برای آن‌ها و برقراری نظارت و غیره یعنی تدبیری که پرسنل‌ها و مأمورین دولتی دارای حسن نیت- که حسن نیت شان متوجه دفاع از سرمایه‌داری و تزئین آنست- توجه مردم را بدان معطوف می‌دارند، هیچ یک نمی‌تواند حائز کوچک ترین اهمیتی باشد. زیرا مالکیت خصوصی مقدس است و هیچ کس را نمی‌توان از خرید و فروش و مبادله سهام و گرو گذاشتن آن‌ها منع نمود.

در این باره از روی پیکره‌هایی که آگاد ذکر نموده می‌توان قضاوت کرد که «سیستم اشتراک» در بانکهای بزرگ روس چه دامنه‌ای به خود گرفته است. نامبرده 15 سال کارمند بانک روس و چین

58- L. Eschwege: „Tochtergesellschaften, „Die Bank 1914, 1, P 545  
«بانک»- مترجم)  
59- Kurt Heinig: „Der Weg des Elektrotrusts, „Neue Zeit 1912, P 484  
الکتریک»، «زمان نو»، سال 1912، سی امین سال انتشار- مترجم)

بود و در ماه مه سال ۱۹۱۴ کتابی تحت عنوان «بانکهای بزرگ و بازار جهانی» که چندان عنوان دقیقی نیست منتشر نموده.<sup>۶۰</sup> نویسنده بانکهای بزرگ روس را به دو گروه اساسی تقسیم می‌نماید: آن‌هایی که با «سیستم اشتراک» کار می‌کنند و ب آن‌هایی که «مستقلند»، ولی نویسنده پیش خود کلمه‌ی «استقلال» را به معنای استقلال در مقابل بانکهای خارجی می‌فهمد؛ نویسنده گروه اول را به ۳ گروه فرعی تقسیم می‌کند: ۱) اشتراک آلمان، ۲) انگلیس و ۳) فرانسه، و در اینجا «اشتراک» و سیاست بزرگ‌ترین بانکهای خارجی ملیت‌های نامبرده را در نظر دارد. نویسنده سرمایه‌های بانکها را به سرمایه‌هایی که در رشته‌های «محصول آور» (یعنی در بازارگانی و صنایع) به کار می‌رود و به سرمایه‌هایی که در رشته‌ی «اسپیکو سیون» (یعنی در معاملات بورسی و مالی) به کار می‌رود تقسیم می‌نماید و از نقطه‌ی نظر خرد بورژوازی و رفرمیستی خود که از خصوصیات اوست بر این عقیده است که گویا با وجود سرمایه‌داری می‌توان سرمایه‌گذاری نوع اول را از نوع دوم جدا کرده و دومی را از بین برد.

پیکره‌هایی که نویسنده ذکر می‌کند بین قرار است: (رجوع شود به پیکره ۷، مترجم).

موجودی بانک‌ها (از روی گزارش‌های اکتبر - نوامبر سال ۱۹۱۳ - بر حسب میلیون روبل)			
مبالغ سرمایه‌گذاری		گروه بانک‌های روس	
جمعاً	در رشته‌های احتکار	در رشته‌های محصول آور	
1272,8	859,1	413,7	الف- ۱- ۴ بانک: بازارگانی سیبری، روس، بین‌المللی، خرید بروات...
408,4	169,1	239,3	الف- ۲- ۲ بانک: بازارگانی و صنعتی، روس و انگلیس...
1373,0	661,2	711,8	الف- ۳- ۵ بانک: روس و آسیا، خصوصی سنپترزبورگ، آزوف- دن، اونیون مسکو، بازارگانی روس و فرانسه....
3054,2 895,3	1689,4 391,1	1364,8 504,2	جمع الف= ۱۱ بانک ب- ۸ بانک تجارت مسکو، ولگا- گاما، یونکر و شرکای، بارزگانی سو پترزبورگ، و اولبرگ سابق، مسکو- ایابوشینسکی سابق، خرید بروات مسکو، بازارگانی مسکو و خصوصی مسکو
3949,5	2080,5	1869,0	جمع ب- ۱۹ بانک
پیکره ۷			

از روی این جدول دیده می‌شود که از مبلغ تقریباً چهار میلیارد روبل سرمایه‌ی «فعال» بانکهای بزرگ بیش از سه چهارم یعنی بیش از ۳ میلیارد روبل سهم بانکهایی است که در ماهیت امر در

E. Agahd: „Grossbanken und Weltmarkt. Die wirtschaftliche - 60 und politische Bedeutung der ) -60 Grossbanken im Weltmarkt unter Berücksichtigung ihres Einflusses auf Russlands Volkswirtschaft (ی. آگاد: «بانکهای بزرگ و بازار جهانی. اهمیت اقتصادی و سیاسی بانکهای بزرگ در بازار جهانی و نفوذ آن‌ها در اقتصاد ملی روسیه و مناسبات آلمان و روسیه»، برلن. مترجم)

حکم «شرکتهای دختر» بانکهای خارجی و در نوبه‌ی اول بانکهای پاریس (یعنی سه بانک مشهور: اتحاد پاریس، بانک پاریس و هلن؛ شرکت کل) و بانکهای برلن (به خصوص بانک آلمان و شرکت خرید بروات) هستند. دو بانک از بزرگ‌ترین بانکهای روس یعنی «بانک روس» («بانک بازرگانی خارجی روس») و «بانک بین‌المللی» («بانک بازرگانی بین‌المللی سن پطربورگ») سرمایه‌های خود را در فاصله‌ی بین سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ از ۴۴ میلیون به ۹۸ میلیون روبل و ذخیره‌ی خود را از ۱۵ میلیون به ۳۹ میلیون روبل ترقی دادند «در حالی که سه ربع از سرمایه‌ای که در جریان بود سرمایه‌آلمنی بود»؛ بانک اول به «کنسرن» «بانک آلمان» در برلن و بانک دوم به «شرکت خرید بروات» برلن تعلق دارد. آگاد نیک فطرت، بسی برآشفته است از این که بانکهای آلمان اکثریت سهام را قبضه کرده‌اند و بدین سبب سهام داران روس ناتوانند. بدیهیست کشور صادرکننده سرمایه، سرگل منافع را دست چین می‌کند: مثلاً «بانک آلمان» در برلن پس از انتشار سهام بانک بازرگانی سیبری در برلن این سهام را یک سال در کیف خود نگاه داشت و سپس به نرخ ۱۹۳ بابت ۱۰۰ یعنی تقریباً دو برابر بهای اولیه به فروش رساند و بدین طریق قریب ۶ میلیون روبل نفع «عایدش شد» این نفع را هیلفرینک «نفع حق التأسیس» نامیده است.

نویسنده تمام «قدرت» بزرگ‌ترین بانکهای پطربورگ را به مبلغ ۸۲۳۵ میلیون روبل یعنی تقریباً ۸/۲۵ میلیارد برآورد می‌کند و ضمناً «اشتراک» یا به عبارت صحیح تر سیاست بانکهای خارجی را بدین طریق تقسیم می‌کند: بانکهای فرانسه- ۵۵ درصد؛ بانکهای انگلستان- ۱۰ درصد؛ بانکهای آلمان- ۳۵ درصد. از این مبلغ یعنی از ۸.۲۳۵ میلیون روبل سرمایه‌ی در جریان طبق حساب نویسنده ۳.۶۸۷ میلیون یعنی متجاوز از ۴۰ درصد به سندیکاهای زیر می‌رسد: پروداوگل، پرودآمت، سندیکاهای صنایع نفت و فلزسازی و سیمان. بنابر این آمیختگی سرمایه‌ی بانکی و صنعتی که نتیجه‌ی پیدایش انحصارهای سرمایه‌داریست، در روسیه نیز گام‌های عظیمی به جلو برداشته است.

سرمایه‌ی مالی که در دستهای محدودی متمرکز شده و از انحصار واقعی برخوردار است از بابت حق التأسیس و انتشار اوراق بهادر و از محل وامهای دولتی و غیره سودهای هنگفت و روزافزونی به چنگ می‌آورد و بدین طریق سیاست الیگارشی مالی را تحکیم می‌نماید و تمام جامعه را خراج گذار صاحبان انحصارات می‌کند. اینک یکی از نمونه‌های بی‌شمار «فرمان فرمائی» تراستهای آمریکائی که هیلفرینگ ذکر می‌کند: در سال ۱۸۸۷ هاوه مهیر از طریق درهم آمیختن ۱۵ کمپانی کوچک که مجموع سرمایه‌ی آنها بالغ بر ۶ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار بود تراست قند را تأسیس نمود، و اما سرمایه‌ی تراست بنا به اصطلاح آمریکائی «با آب مخلوط شده» و به مبلغ ۵۰ میلیون دلار تعیین شده بود. این «سرمایه گذاری متورم» به حساب تحصیل سودهای انحصاری آینده انجام گرفته بود، همان گونه که تراست فولاد نیز در همان آمریکا به حساب تحصیل سودهای انحصاری آینده به طور روزافزونی زمینهای دارای کان آهن را خریداری می‌نماید. در حقیقت هم تراست قند با تعیین قیمت‌های انحصاری چنان درآمدات هنگفتی به دست آورد که با آن توانست بابت سرمایه‌ای که هفت بار «با آب مخلوط شده بود» ده درصد بهره سهام بپردازد که تقریباً ۷۰ درصد سرمایه‌ایست که هنگام تأسیس تراست واقعاً پرداخت شده بود! در سال ۱۹۰۹ سرمایه‌ی تراست ۹۰ میلیون دلار بود. طی بیست و دو سال سرمایه بیش از ده برابر شد.

در فرانسه سیاست «الیگارشی مالی» (رجوع شود به کتاب مشهور لیزیس که چاپ پنجم آن در سال ۱۹۰۸ منتشر شد. عنوان این کتاب چنین است: «بر ضد الیگارشی مالی در فرانسه») فقط اندکی شکل

دیگری به خود گرفته است. چهار بانک از بزرگ‌ترین بانکهای آن جا در مورد انتشار اوراق بهادر از انحصاری برخوردارند که نسبی نبوده بلکه «انحصار مطلق» است. در واقع این خود، «تراست بانکهای بزرگ» است. این انحصار، سودهای انحصاری حاصله از انتشار اوراق بهادر را تأمین می‌کند. کشوری که وام می‌گیرد معمولاً از کل مبلغ وام 90 درصد بیشتر عایش نمی‌شود؛ ده درصد آن عاید بانکها و سایر میانجی‌ها می‌شود. سود بانکها از وام روس و چین که مبلغ آن 400 میلیون فرانک بود 8 درصد و از وام روس (1904) که مبلغ آن 800 میلیون بود، ده درصد و از وام مراکش (1904) که مبلغ آن 62 میلیون و نیم بود 18,75 درصد را تشکیل میداد. سرمایه‌داری که تکامل خود را از سرمایه‌ی تنزیلی کوچک شروع می‌کند این تکامل را با سرمایه‌ی تنزیلی عظیم به پایان می‌رساند. لیزیس می‌گوید: «فرانسوی‌ها تنزیل خواران اروپا هستند». تمام شرایط زندگی اقتصادی در نتیجه‌ی این تغییر ماهیت سرمایه‌داری دچار تغییرات عمیقی می‌گردد. «کشور» می‌تواند از طریق تنزیل سرمایه در شرایط رکود اهالی و صنایع و بازارگانی و حمل و نقل دریائی، غنی شود. «۵۰ نفر با سرمایه‌ای به مبلغ 8 میلیون فرانک می‌توانند دو میلیارد فرانک را در چهار بانک تحت اختیار خود گیرند». سیستم «اشتراک» نیز که اکنون دیگر ما با آن آشنا هستیم همین عواقب را در برابر دارد: یکی از بزرگ‌ترین بانکها یعنی «شرکت کل» (Société Générale) شصده و چهار هزار برگ وام به نام «شرکت- دختر» خود موسوم به «کارخانه‌های قند در مصر» منتشر می‌سازد. نرخ هنگام انتشار 150 درصد است یعنی این که بانک از هر روبل 50 کپک سود می‌برد. به طوری که معلوم شد بهره‌ی سهام این شرکت، جعلی بود و «مردم» در حدود 90 تا 100 میلیون فرانک متضرر شدند؛ «یکی از رؤسای «شرکت کل» عضو هیئت مدیره «کارخانه‌های قند» بود». شگفتی نیست که نویسنده مجبور شده است چنین استنتاج نماید که: «جمهوری فرانسه یک مونارشی مالی» و «سیادت کامل الیگارشی مالی است؛ این الیگارشی، هم بر مطبوعات مسلط است و هم بر حکومت».<sup>61</sup>

بهره‌دهی سرشار نشر اوراق بهادر که یکی از معاملات عمدی سرمایه‌ی مالی است، در تکامل و استحکام الیگارشی مالی نقش بسیار مهمی ایفای می‌نماید. مجله‌ی آلمانی «بانک» می‌نویسد: «در درون کشور حتی یک معامله را نیز نمی‌توان نام برد که ولو به طور تقریب متنضم آن سود کلانی باشد، که از میانجی گری در دادن و ام به کشورهای خارجی حاصل می‌آید»<sup>62</sup>

«حتی یک معامله‌ی بانکی را نیز نمی‌توان نام برد که مانند نشر اوراق بهادر متنضم یک چنین سود هنگفتی باشد». بنابر آماری که در مجله‌ی «اکنومیست آلمان» مندرج است سود حاصله از نشر اوراق بهادر بنگاه‌های صنعتی به طور متوسط در سال از این قرار است: -

درصد 38,6	1895
درصد 36,1	1896
درصد 66,1	1897
درصد 67,7	1898
درصد 66,9	1899

61 Lysis. „Contre l'oligarchie financière en France, 5èd. P. 1908 - 48 ; 40 ; 39 ; 26 ; 12 ; 11 . pp. -61

62 «بر ضد الیگارشی مالی در فرانسه» چاپ پنجم، پاریس، سال 1908، صفحه 11، 12، 26، 39، 40، 48. مترجم).

Die Bank, 1913, No 7, P. 630 -62

درصد 55,2	1900
پیکره 8	

«در جریان ده سال، از 1891 تا 1900 «درآمد» حاصله از انتشار اوراق بهادر بنگاه‌های صنعتی آلمان بیش از یک میلیارد بوده است.»<sup>63</sup>

اگر به هنگام اعتصاب صنعتی سود سرمایه‌ی مالی بس هنگفت است، در عوض هنگام انحطاط، بنگاه‌های کوچک و ناسنواز از بین می‌روند و آن گاه بانکهای بزرگ در خرید به بهای ارزان این بنگاه‌ها یا در عمل پر منفعت «شفای» این بنگاه‌ها و «تجدید سازمان» آن‌ها «اشتراك می‌ورزند». هنگام «شفای» بنگاه‌های زیان آور «سرمایه‌ی سهامی تنزل داده می‌شود یعنی درآمد حاصله به نسبت سرمایه‌ی کمتری تقسیم می‌شود و در آینده از روی همین سرمایه حساب می‌شود. به عبارت دیگر هر گاه میزان درآمد به صفر تنزل کند، آن گاه سرمایه‌ی جدیدی به کار جلب می‌شود که پس از الحق آن با سرمایه‌ی کم درآمدتر سابق، درآمد کافی خواهد داشت.» هیلفردنگ سپس چنین اضافه می‌کند: «ضمناً باید گفت که تمام این شفا دادنها و تجدید سازمانها برای بانکها دارای دو جنبه‌ی دوگانه است: اولاً جنبه‌ی معامله‌ی سودمندی را دارد و ثانیاً فرصت مناسبی است که با استفاده از آن می‌توان این گونه شرکتهای نیازمند را به تبعیت خود در آورد»<sup>64</sup>

اینک یک مثال: شرکت سهامی صنایع معدنی «اوئنیون» در دورتموند در سال 1872 تأسیس یافت. این شرکت سرمایه‌ای سهامی به مبلغ تقریب ۴۰ میلیون مارک اعلام نمود و هنگامی که بهره سهام آن در سال اول به ۱۲ درصد رسید. نرخ سهام تا ۱۷۰ درصد ترقی کرد. سرمایه‌ی مالی سرگل منافع را دست چین کرد و مبلغ ناچیزی در حدود ۲۸ میلیون عایدش شد. در تأسیس این شرکت نقش عمده را همانا بزرگ‌ترین بانک آلمان یعنی «شرکت خرید بروات» ایفای می‌کرد که سرمایه‌ی خود را تندرست و سالم به ۳۰۰ میلیون مارک رساند. سپس بهره سهام «اوئنیون» به صفر تنزل می‌کند. سهام داران ناچار به «کسر» سرمایه رضایت می‌دهند یعنی راضی می‌شوند قسمتی از سرمایه را از دست بدنه‌ند تا تمام آن از میان نرود. باری در نتیجه‌ی یک سلسله «شفا دادنها» در جریان ۳۰ سال بیش از ۷۳ میلیون مارک از دفاتر شرکت «اوئنیون» محو می‌گردد. «در حال حاضر سهام داران اولیه‌ی این شرکت فقط ۵ درصد ارزش معین شده سهام خود را در دست دارند»<sup>65</sup>، و اما بانک‌ها کماکان از هر «شفادانی» «عایداتی داشتند».

احتکار قطعه زمینهای واقع در اطراف شهرهای بزرگی که به سرعت در حال توسعه هستند نیز یکی از معاملات بسیار پرسود سرمایه‌ی مالی است. انحصار بانکها این جا با انحصار حق ارض و انحصار طرق مواصلاتی توأم می‌گردد، زیرا ترقی بهای قطعات زمین و امکان فروش مقرون به صرفه‌ی آن‌ها به طور قطعه و غیره بیش از همه منوط است به خوبی آن طرق مواصلاتی که به مرکز شهر متوجه می‌شود و حال آن که این طرق در دست کمپانی‌های بزرگی است که به وسیله‌ی سیستم اشتراك و نیز تقسیم مقامات مدیریت باز هم به همان بانکها مربوطند. نتیجه‌ی حاصله همان

W. Sombart: „Die deutsche Volkswirtschaft im 19 Jahrhundert, 2 Aufe 1090, Anlage 8 und - 63  
- 63 Stillich, genannte Werk, S. 144  
- 64 «سرمایه‌ی مالی»، صفحه 172  
- 65 .)، اثر نامبرده، صفحه 138 و (Stillich)، Liefmann)، صفحه 51

چیزی می‌شود که ل. اشوه گه نویسنده‌ی آلمانی، یکی از کارکنان مجله‌ی «بانک» که به ویژه معاملات مربوط به خرید و فروش قطعات زمین و برهن گذاردن آن‌ها را بررسی کرده است آن را «گندکاری» می‌نامد: احتکار افسارگسیخته‌ی زمینهای اطراف شهر، ورشکستگی شرکتهای ساختمانی نظیر شرکت «بوس وائو و کنائور» در برلن که با وساطت «معتبرترین و بزرگ‌ترین» بانک‌ها یعنی «بانک آلمان» (Deutsche Bank) صد میلیون مارک اخاذی کرد. این بانک طبعاً طبق سیستم «اشتراک» یعنی مخفیانه و پشت پرده عمل می‌کرد و با از دست دادن «فقط» 12 میلیون مارک توانست خود را از معرکه نجات دهد. سپس ورشکستگی کارفرمایان کوچک و نیز کارگران که چیزی از شرکتهای ساختمانی تو خالی عایدشان نمی‌شود و با خره بند و بستهای شیادانه با پلیس و ادارات «درستکار» برلن به منظور تسلط بر امور مربوط به ثبت اسناد زمین‌ها و تحصیل اجازه نامه‌ی شهرداری برای ساختمان و غیره و غیره.<sup>66</sup>

«آداب و رسوم آمریکائی» که پرفسورهای اروپائی و بورژواهای خیراندیش با این همه سالوسی آن را می‌ستایند. در دوران سرمایه‌ی مالی به تمام معنی به آداب و رسوم کلیه‌ی شهرهای بزرگ مبدل شده است.

در آغاز سال 1914 در برلن راجع به تشکیل «تراست حمل و نقل» یعنی «اشتراک منافع» سه بنگاه حمل و نقل برلن گفتگو بود. این بنگاه‌ها عبارت بودند از: راه آهن برقی شهری، شرکت تراموای و شرکت اومنیبوس. مجله‌ی «بانک» در این باره می‌نویسد: «از همان هنگامی که معلوم شد اکثریت سهام شرکت اومنیبوس به دست دو شرکت حمل و نقل دیگر افتاده است ما می‌دانستیم چنین قصدی وجود دارد.... می‌توان به گفته‌ی اشخاصی که این هدف را تعقیب می‌کنند کاملاً باور داشت؛ آن‌ها می‌گویند از طریق تنظیم متحده‌شکل امور حمل و نقل امیدوارند آن چنان اندوخته‌ای به دست آورند که قسمتی از آن سرانجام عاید مردم گردد. ولی آن چه موجب بغرنج شدن مسئله می‌گردد این است که در عقب سر این تراست حمل و نقل که در شرف تشکیل است بانکهای ایستاده‌اند که اگر اراده کنند می‌توانند طرق موصلاتی را که در انحصار آن‌هاست تابع منافع خرید و فروش قطعه‌ی زمینهای خود نمایند. برای ایقان به این موضوع که تا چه اندازه این فرضیه طبیعی است کافیست یادآور شویم که در تأسیس شرکت راه آهن برقی شهری نیز منافع همان بانک بزرگی مستتر بود که تأسیس این شرکت را ترغیب می‌کرد. یعنی این که: منافع این بنگاه حمل و نقل با منافع خرید و فروش قطعات زمین توأم بود. مطلب بر سر این بود که قسمت شرقی این راه می‌باشد آن قطعه زمینهای را در بر گیرد که این بانک بعدها یعنی هنگامی که دیگر موجبات ساختمان این راه فراهم شده بود، آن‌ها را با قیمتی فروخت که برای او و چند نفر از شرکت کنندگان سود هنگفتی به بار آورد»...<sup>67</sup>

انحصار پس از آن که به وجود آمد و با میلیاردها سر و کار پیدا کرد بدون توجه به نظام سیاسی و بدون توجه به هیچ گونه «خصوصیات» دیگر با ناگزیری مطلقی در تمام جوانب زندگی نفوذ می‌کند. در مطبوعات اقتصادی آلمان مدعی و ستایش برده وار شرافت و درستکاری کارمندان دولتی پروس و

Die Bank, 1913, 952, L. Eschwege: „Der Sumpf -66 (یعنی «گندکاری») همانجا، سال 1912، شماره 1، صفحه 223 و صفحات بعدی.  
Verkehrstrust, „Die Bank 1914, P. 89 -67 («تراست حمل و نقل»، «بانک»). - مترجم)

اشاره به پاناما فرانسه<sup>68</sup> یا به مزدور صفتی سیاسی آمریکائی‌ها، از امور عادیست. ولی واقعیت این است که حتی آن مطبوعات بورژوازی هم که به امور بانکی آلمان اختصاص دارند دائمًاً مجبورند از حدود معاملات صرفًا بانکی پارا بسی فراتر گذارند و مثلاً از «کشش به سوی بانک» یعنی از موارد روزافزون انتقال کارمندان دولت به خدمت در بانکها صحبت کنند: «پس تطمیع نشدنی بودن کارمندان دولتی که تمایل باطنی آن‌ها متوجه کرسی‌های گرم و نرم برنشتراسه است کجا رفت؟»<sup>69</sup>

برنشتراسه نام خیابانی است در برلن که «بانک آلمان» در آن واقع است. آلفرد لانسبورگ ناشر مجله‌ی بانک در سال 1909 مقاله‌ای تحت عنوان «اهمیت اقتصادی بیزانتینیسم» نوشت و در آن مسافرت ویلهلم دوم به فلسطین و «نتیجه‌ی ب واسطه این مسافرت یعنی ساختمان راه آهن بغداد را مورد بحث قرار داد. نامبرده ساختمان این راه آهن را «نتیجه‌ی عظیم» و شومی از «کاریابی آلمانی» شمرده و آن را بیش از تمام خطاهای سیاسی آلمانها در امر «محاصره» مقصراً داند»<sup>70</sup>. منظور از محاصره، سیاست ادوارد هفتم است که می‌کوشید آلمان را مجزاً و منفرد ساخته و آن را با حلقه‌ی از اتحاد امپریالیستی ضد آلمانی محاصره نماید). اشوه گه کارمند همان مجله که ذکر آن گذشت در سال 1911 مقاله‌ای تحت عنوان «پلوتوكراسی و کارمندان دولت» نوشت و در آن منجمله واقعه مربوط به فلکر یکی از کارمندان دولتی آلمان را افشا نمود. فلکر نامبرده عضو کمیسیون کارتلها و از لحاظ جدیت و انرژی ممتاز بود، پس از مدتی معلوم شد وی در یکی از بزرگ‌ترین کارتلها یعنی سندیکای فولاد شغل پرداخلى به دست آورده است. نظیر این وقایع که به هیچ وجه جنبه‌ی تصادفی ندارد. همان نویسنده بورژوا را ادار نمود به این موضوع معتبر شود که «آزادی اقتصادی که قانون اساسی آلمان آن را تضمین نموده است در رشته‌های مختلفی از زندگی اقتصادی به عبارتی عاری از مضمون مبدل شده است» و با وجود سیاست پلوتوكراسی «حتی وسیع ترین آزادی سیاسی نیز نمی‌تواند مانع آن گردد که ما به ملتی مرکب از افراد غیرآزاد تبدیل شویم»<sup>71</sup>

و اما در مورد روسیه ماتنها به یک مثال اکتفا می‌کنیم: چند سال قبل در همه‌ی روزنامه‌ها خبری منتشر شد حاکی از این که داویداف مدیر دفتر اعتبارات، خدمت دولتی را ترک گفته و در یکی از بانکهای بزرگ با حقوقی که به موجب قرارداد می‌باشد در عرض چند سال مبلغی بیش از یک میلیون روبل را تشکیل دهد به کار مشغول می‌شود. دفتر اعتبارات مؤسسه‌ای است که وظیفه‌اش «متحد نمودن فعالیت تمام مؤسسات اعتبارات کشور» است و به بانکهای پایتخت مبلغی از 800 تا 100 میلیون روبل مساعدت مالی می‌پردازد.<sup>72</sup>

خصوصیت سرمایه‌داری به طور کلی عبارت است از جدائی مالکیت بر سرمایه از سرمایه‌گذاری در تولید، جدائی سرمایه‌ی پولی از سرمایه‌ی صنعتی یا تولیدی، جدائی تنزیل بگیر که فقط از محل درآمد سرمایه‌ی پولی زندگی می‌کند از کارفرما و کلیه‌ی کسانی که مستقیماً در اداره‌ی سرمایه شرکت دارند. امپریالیسم یا سیاست سرمایه‌ی مالی عبارت است از آن مرحله‌ی عالی سرمایه‌داری که در آن جدائی دامنه‌ی عظیمی به خود می‌گیرد. تفوق سرمایه‌ی مالی بر کلیه‌ی اشکال دیگر سرمایه معناش موقعيت

68- پاناما فرانسه. این اصطلاح در فرانسه در سالهای 1892-1893 به مناسبت افشاءی سویاستقاده‌های فراوان و رشوه خواری رجال سیاسی دولتی و کارمندانهایی که از طرف کمپانی فرانسوی مأمور حفر کanal پاناما خریده شده بودند. رواج یافت.

69- Der Zug zur Bank. „Die Bank 1909 P. 79 (کشش به سوی بانک، «بانک»).- مترجم)

70- همان جا صفحه 301.

71- همان جا، سال 1911، شماره 2، صفحه 825؛ 1913، شماره 2، صفحه 962.

72- E. Agahd صفحه 202

سلط آمیز تنزیل بگیران و الیگارشی مالی و نیز به معنای آن است که عده‌ی قلیلی از کشورهای دارای «قدرت» مالی از سایر کشورها متمایز می‌شوند. در این باره که این پروسه در چه مقیاسی انجام می‌گیرد، می‌توان از روی پیکرهای مندرجه در آمار مربوط به امیسیون یعنی آمار انتشار انواع اوراق بهادر قضاوت نمود.

آ. نیمارک در «بولتن پژوهشگاه بین المللی آمار»<sup>73</sup> درباره انتشار اوراق بهادر در سراسر جهان، مشروح ترین و کامل ترین آمار قیاسی را منتشر ساخته است. این آمار بعدها به کرات جزی جزی در مطبوعات اقتصادی نقل شده است. اینک نتایجی که در ظرف چهل سال به دست آمده است:

مجموع انتشار اوراق بهادر بر حسب میلیارد فرانک طی هر دوره‌ی ده ساله	
76,1	1871-1880
64,5	1881-1890
100,4	1891-1900
197,8	1901-1910
9	پیکره

طی ده ساله‌ی 1870-1880 بر مبلغ کل اوراق بهادر در سراسر جهان افزوده شد و این به خصوص نتیجه‌ی وامهای مربوط به جنگ فرانسه و پروس و دوران ما بعد آن یعنی دوران گروندیسم<sup>74</sup> در آلمان بود. و اما سرعت این افزایش در جریان سه دوره‌ی ده ساله‌ی آخر قرن نوزدهم از لحاظ نسبی چندان زیاد نیست و فقط در نخستین ده سال قرن بیستم افزایش عظیمی حاصل می‌شود که تقریباً دو بار زیادتر از سابق است. بنابر این آغاز قرن بیستم نه تنها از لحاظ رشد انحصارها (کارتلها، سندیکاهای تراستها) که فوقاً درباره‌ی آن صحبت کردیم، بلکه از لحاظ رشد سرمایه‌ی مالی نیز دوران تحول است.

نیمارک مبلغ کل اوراق بهادر را در جهان در سال 1910 تقریباً 815 میلیارد فرانک برآورد می‌نماید و پس از کسر تقریبی مبالغی که تکرار شده است این مبلغ را تا 575-600 میلیارد کاهش می‌دهد. اینک تقسیم آن بین کشورهای مختلف (به حساب 600 میلیارد):

جمع اوراق بهادر در سال 1910 (به میلیارد فرانک)		
	142	انگلستان
مجموع چهار کشور فوق	132	ایالات متحده
	110	فرانسه

73- Institut International de statistique. T. XIX, livr. I I. La Haye (1912) - Bulletin پژوهشگاه بین المللی آمار. جلد 19، جزو 2. ه. مترجم). پیکرهای مربوط به کشورهای کوچک به طور تقریب از شماره‌های سال 1902 اقتباس گردیده و 20 درصد بزرگ شده و در ستون دوم مندرج است.

74- گروندیسم - در آغاز سالهای ۷۰ قرن نوزدهم در دوره رشد شدید تأسیس شرکتهای سهامی در آلمان روی داد (Gründer) یعنی مؤسس مشتق شده است. در جریان رشد، گروندیسم با یک سلسله کلامبرداری‌های شیادنهای توأم بود که به وسیله‌ی احتکار و فروش فوق العاده گران اراضی و سفته بازی در بورس انجام می‌گرفت و در نتیجه آن معامله گران بورژوا کیسه‌های خود را اباشته می‌کردند. (صفحه ۵۵۳)

	95	آلمان
	31	روسیه
	24	اتریش- هنگری
	14	ایتالیا
	12	ژاپن
	5/12	هلند
	5/7	بلژیک
	5/7	اسپانیا
	25/6	سوئیس
	75/3	دانمارک
	5/2	سوئد، نروژ، رومانی و غیره
	600	جمع
	10	پیکره

از روی این پیکره‌ها فوراً دیده می‌شود چگونه چهار کشور از ثروتمندترین کشورهای سرمایه‌داری که تقریباً هر یک از 100 تا 150 میلیارد فرانک اوراق بهادار در اختیار دارند از دیگران متمایزند. از این چهار کشور دو کشور از کهن‌سال ترین کشورهای سرمایه‌داری و به طوری که خواهیم دید از لحاظ مستعمرات غنی‌ترین آن‌ها هستند: این دو کشور عبارتند از انگلستان و فرانسه؛ دو کشور دیگر از لحاظ سرعت تکامل و میزان بسط و توسعه انحصارهای سرمایه‌داری در تولید، از کشورهای سرمایه‌داری پیشرو هستند. این دو عبارتند از ایالات متحده و آلمان. این چهار کشور مجموعاً 479 میلیارد فرانک یعنی تقریباً 80 درصد سرمایه‌ی مالی جهانی را در اختیار دارند. بقیه‌ی جهان تقریباً تماماً به نحوی از انحصار نسبت به این کشورها یعنی بانک‌دارهای جهانی و چهار «ستون» سرمایه‌ی مالی جهانی نقش بدھکار و خراج‌گذار را بازی می‌کنند.

روی نقشی که صدور سرمایه در ایجاد شبکه‌ی بین‌المللی وابستگی و ارتباط‌های سرمایه‌ی مالی بازی می‌کند به ویژه باید مکث نمود.

## ۴- صدور سرمایه

صدر کالا صفت مشخصه‌ی سرمایه‌داری سابق بود که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت. صفت مشخصه‌ی سرمایه‌داری نوین که در آن سیاست با انحصار هاست صدور سرمایه است.

سرمایه‌داری عبارتست از تولید کالائی در عالی‌ترین مرحله‌ی تکامل آن، یعنی هنگامی که نیروی کارگری نیز به کالاتبدیل می‌شود. توسعه‌ی مبادله در داخل کشور و به خصوص در عرصه‌ی بین‌المللی از خصوصیات ممیزه و مشخصه سرمایه‌داریست. ناموزونی و سیر جهشی تکامل بنگاه‌های

جداگانه و رشته‌های جداگانه‌ی صنعت و کشورهای جداگانه در شرایط سرمایه‌داری امریست ناگزیر. انگلستان ابتدا و مقدم بر دیگران به کشور سرمایه‌داری مبدل شد و مقارن نیمه‌ی قرن نوزدهم با معمول داشتن بازارگانی آزاد مدعی ایفای نقش «کارگاه تمام جهان» یعنی تحويل دهنده مصنوعات به همه کشورهایی گردید که می‌باشد در عوض، وی را از لحاظ مواد خام تأمین نمایند. ولی این موقعیت انحصاری انگلستان در ربع آخر قرن نوزدهم هم دیگر دچار تزلزل گردید، زیرا عده‌ای از کشورهای مستقل سرمایه‌داری مبدل شدند. در آستان قرن بیستم ما به شکل دیگری از انحصارها برخورد می‌نماییم. او لاً اتحادیه‌های انحصاری سرمایه‌داران در تمام کشورهایی که سرمایه‌داری در آن‌ها تکامل یافته است؛ ثانیاً موقعیت انحصاری معدودی از غنی ترین کشورها که تجمع سرمایه در آن‌ها به میزان عظیمی رسیده بود. در کشورهای پیشرو «سرمایه‌ی اضافی» عظیمی به وجود آمد.

بدیهیست اگر سرمایه‌داری می‌توانست کشاورزی را که در این موقع در همه جا به طور فاحشی از صنعت عقب مانده بود بسط دهد و اگر می‌توانست سطح زندگی توده‌های اهالی را که در همه جا با وجود ترقیات سرگیجه آور تکنیک در حال نیمه گرسنگی و فقر به سر می‌برند ارتقای دهد، آن گاه از سرمایه‌ی اضافی سخنی هم نمی‌توانست در میان باشد. این «برهان» را منقدین خرده بورژوای سرمایه‌داری نیز چپ و راست به میان می‌کشد. ولی در چنین صورتی سرمایه‌داری دیگر سرمایه‌داری نبود، زیرا هم ناموزونی تکامل و هم زندگی نیمه گرسنگی توده‌ها از شرایط اساسی و ناگزیر و از موجبات این طرز تولید است. مادامی که سرمایه‌داری به حالت سرمایه‌داری باقیست سرمایه‌ی اضافی به مصرف ارتقای سطح زندگی توده‌های کشور معین نرسیده (زیرا این امر موجب تنزل سود سرمایه‌داران می‌شد) بلکه به مصرف ترقی سود از طریق صدور سرمایه به خارجه یعنی به کشورهای عقب مانده خواهد رسید.

در این کشورهای عقب مانده سطح سود معمولاً باست زیرا سرمایه‌ها اندک است، بهای زمین نسبتاً نازل است و سطح دستمزد پائین است و مواد خام ارزان است. آن چه امکان صدور سرمایه را فراهم می‌سازد این است که یک سلسله از کشورهای عقب مانده اکنون دیگر به دایره‌ی سرمایه‌داری جهانی داخل شده‌اند، خطوط عمده‌ی راه آهن در آن‌ها احداث گردیده و یا شروع به احداث شده و موجبات اولیه برای تکامل صنعت فراهم گردیده است و غیره و غیره. آن چه ضرورت صدور سرمایه را به وجود می‌آورد این است که سرمایه‌داری در معدودی از کشورها «بیش از حد نضج یافته» و عرصه به کار انداختن سرمایه‌ی «سوداوار» (در شرایط عقب ماندگی کشاورزی و فقر توده‌ها) تنگ شده است.

اینک آمار تقریبی درباره‌ی میزان سرمایه‌ای که سه کشور عمدۀ در خارجه به کار انداخته‌اند:<sup>75</sup>

75- Hobson: „Imperialism L. 1902, p.58-75 (هوبسن: «امپریالیسم»، - مترجم)؛ Riesser، اثر نامبرده، ص-395 و 404 در 35 Weltwirtschaftliches Archiv Bd. 7. 1916 S. 35 در P.Arndt (نگارش پ. ارندت در «آرشیو اقتصاد جهانی»، جلد 7، سال 1916، ص-35. مترجم)؛ Neymarck در Bulletin (نگارش نیمارک در بولتن- مترجم) هیلفردنگ: سرمایه مالی، صفحه 492

Lloyd Telegraph 1915 للولد جرج- مترجم)، نطق در مجلس عوام در تاریخ 4 ماه مه سال( )، B. Harms: Probleme der Weltwirtschaft. Jena 1912. S 235 و صفحه‌ی دیگر. مترجم. Dr. Siegmund Schilder: Entwicklungstendenzen der Weltwirtschaft Berlin 1912. Dr. George Paish: Great Britains Bad I, S 150 (دکتر زیگموند شilder: «تمایلات تکامل اقتصاد جهانی»، برلن. مترجم)

Page 77 image 4720.png سرمایه‌ای که در خارجه به کار انداخته شده (به میلیارد فرانک)			
آلمان	فرانسه	انگلیس	سال
-	page77image8304.png-	page77image8304.png 3,6	1862
-	10 (1869)	15	1872
؟	15 (1880)	page77image8304.png 22	page77image8304.png 1882
؟	page77image8304.png 20 (1890)	page77image8304.png 42	page77image8304.png 1893
12,5	37 - 27	62	1902
44,0	page77image8304.png 60	75-100	page77image8304.png 1914

پیکره 11

از روی این جدول مشاهده می‌کنیم صدور سرمایه فقط در آغاز قرن بیستم توسعه‌ی عظیمی یافته است. پیش از جنگ سرمایه‌ای که سه کشور عمدۀ در خارجه به کار انداخته بودند به ۲۰۰-۱۷۵ میلیارد فرانک می‌رسید. سود حاصل از این مبلغ با نرخ نازل ۵ درصد، سالیانه می‌باشد به ۸-۱۰ میلیارد فرانک در سال بالغ گردد و این خود اساس محکمی است برای ستم گری امپریالیستی و استثمار اکثریت ملّ و کشورهای جهان و طفیلی گری سرمایه‌داری مشتی از غنی ترین دولت‌ها!

و اما این که سرمایه که در خارجه به کار انداخته شده چگونه بین کشورهای مختلف تقسیم می‌شود و در کجا به کار انداخته شده پرسشی است که فقط به طور تقریب می‌توان به آن پاسخ داد ولی این پاسخ به هر حال می‌تواند برخی از مناسبات متقابل و روابط عمومی امپریالیسم کنونی را روشن سازد:

قاره‌های جهان که سرمایه‌های خارجی میان آن‌ها (به طور تقریب) تقسیم شده است (در حدود سال 1910)				
جمعاً (میلیارد مارک)	آلمان (میلیارد مارک)	فرانسه (میلیارد مارک)	انگلستان (میلیارد مارک)	
45	18	23	4	اروپا
51	10	4	37	آمریکا
44	7	8	29	آسیا، آفریقا و استرالیا
140	35	35	70	جمع کل

پیکره 12

(حرج پیش: «سرمایه گذاری بریتانیای کبیر و غیره» در «مجله انجمن پادشاهی آمار بریتانیا»، جلد 74، ۱۹۱۱-۱۹۱۰، صفحه ۱۶۷ و صفحات بعدی. مترجم) (به تاریخ ۵ مه سال ۱۹۱۵،)، ( Georges Diouritch: (،،)، و صفحه‌ی دیگر (،،)،،،، LExpansion des banques allemandes à l'étranger, ses rapports avec le développement économique de l'Allemagne P. 1909, p.84

(حرج دیوریچ: «توسعه طلبی بانکهای آلمان در خارجه به مناسبت تکامل اقتصادی آلمان» پاریس. ۱۹۰۹ صفحه ۸۴ مترجم Neymarck (نگارش نیمارک در بولن. - مترجم)

در سرمایه‌گذاری خارجی انگلستان، مستعمرات آن مقام اول را احراز می‌کند. این مستعمرات حتی در آمریکا نیز بسیار عظیم است (مثلاً کانادا) و البته در آسیا و غیره که دیگر جای خود دارد. میزان عظیم صدور سرمایه در این کشور با مستعمرات عظیمی که درباره اهمیت آن برای امپریالیسم بعداً هم صحبت خواهیم کرد، ارتباط محکم تری دارد. در فرانسه وضع بر منوال دیگریست. این جا سرمایه‌ی خارجی به طور عمده در اروپا و مقدم بر همه در روسیه (دست کم ده میلیارد فرانک) به کار انداخته شده، ضمناً این سرمایه به طور عمده عبارتست از سرمایه‌ی استقراضی، و امهای دولتی، نه سرمایه‌ای که در بنگاه‌های صنعتی به کار رفته باشد. امپریالیسم فرانسه را برخلاف امپریالیسم مستعمراتی انگلستان می‌توان امپریالیسم تنزیل بگیر نامید. در آلمان نوع سومی مشاهده می‌شود: مستعمرات آن وسیع نیست و سرمایه‌ای را که در خارجه به کار انداخته بین اروپا و آمریکا به طور کاملاً موزونی تقسیم شده است.

صدور سرمایه به کشورهای دیگر در تکامل سرمایه‌داری آن‌ها تأثیر بخشیده و بسی بر سرعت این تکامل می‌افزاید. بدین جهت اگر این عمل صدور سرمایه تا اندازه‌ای در کشورهای صادرکننده مختصر وقفه‌ای ایجاد می‌کند، در عوض موجبات بسط دامنه‌ی تکامل روزافزون سرمایه‌داری را در تمام جهان فراهم ساخته و بر عمق این تکامل می‌افزاید.

برای کشورهای صادرکننده سرمایه امکان تحصیل «منافع» معینی که چگونگی آن، خصوصیت ویژه دوران سرمایه‌ی مالی و انحصارها را مشخص می‌سازد. تقریباً همیشه وجود دارد. مثلاً بینند مجله‌ی «بانک» چاپ برلن در اکتبر سال 1913 در این باره چه می‌نویسد:

«از چندی پیش در بازار بین المللی سرمایه‌ها کمدی مخصوصی بازی می‌شود که وصف آن برآزندهی خامه‌ی آریستوفان است. یک سلسله از کشورهای بیگانه از اسپانیا گرفته تا بالکان، از روسیه گرفته تا آرژانتین و برزیل و چین آشکارا یا پنهانی از بازارهای بزرگ پول، مطالبه وام می‌نمایند و گاهی در این موضوع بی‌اندازه اصرار و ابرام می‌ورزند. بازارهای پول اکنون وضع چندان درخشنانی ندارند و دورنمای سیاسی هم نشاط آور نیست ولی هیچ یک از بازارهای پولی جرئت نمی‌کند از دادن وام امتناع ورزد. زیرا می‌ترسد همسایه بر او سبقت جوید و با دادن وام موافقت نماید و بدین طریق خدمت معینی را در ازای خدمت انجام شده برای خود تأمین کند. در یک چنین معاملات بین المللی تقریباً همیشه چیزی نصیب وام دهنده می‌شود: از قبیل دریافت گذشت در قرارداد بازارگانی، تحصیل اجازه برای احداث پایگاه‌های زغال، ساختمان بندر، دریافت امتیازات پر مداخل و سفارشات تهیه توب»<sup>76</sup>

سرمایه مالی دوران انحصارها را به وجود آورده است. و انحصارها در همه جا اصول انحصاری را با خود همراه دارند: استفاده از «ارتباطها» برای انجام یک معامله‌ی سودمند جایگزین رقابت در بازار آزاد می‌شود. متداول‌تر از همه این است که هنگام دادن وام شرط می‌کنند قسمت معینی از آن به مصرف خرید محصولاتی بررسد که در کشور اعتباردهنده تولید می‌شود، به ویژه خرید تسليحات و کشتی و غیره. فرانسه طی بیست سال اخیر (1890-1910) به کرات به این وسیله دست زده است. صدور سرمایه به خارجه وسیله‌ی تشویق صدور کالا به خارجه می‌گردد. معاملات بین بنگاه‌های بسیار بزرگ در این مورد طوری است که همان طور که شilder<sup>77</sup> به طور «م‌یمی» بیان نموده با

- Die Bank« 1913, 2. 1024 -76  
اثر نام برده، صفحه 346، 350، 371 -77

«ارتشاری هم مرز است». کروپ در آلمان، شنیدر در فرانسه، آرمسترونگ در انگلستان- نمونه‌هایی از این بنگاه‌ها هستند که با بانکهای عظیم و دولت ارتباط محکمی دارند و هنگام عقد قرارداد وام «نادیده گرفتن» آن‌ها آسان نیست.

فرانسه هنگام دادن وام به روسیه، ضمن قرارداد بازرگانی مورخه‌ی 16 سپتامبر سال 1905 این کشور را «تحت فشار قرار داد» و تا سال 1917 گذشته‌ای معینی برای خود تحصیل نمود؛ در قرارداد بازرگانی مورخه‌ی 19 اوت سال 1911 باژپن نیز همین معامله را کرد. جنگ گمرکی اتریش با صربستان که با یک فاصله 7 ماهه از 1906 تا 1911 ادامه داشت تا اندازه‌ای نتیجه‌ی رقابت اتریش و فرانسه در مورد فروش ساز و برگ جنگی به صربستان بود. پل دشانل در ژانویه سال 1912 در مجلس نمایندگان اظهار داشت که بنگاه‌های فرانسه طی سالهای 1908-1911 به مبلغ 45 میلیون فرانک مهمات جنگی به صربستان تحويل دادند.

در گزارش کنسول اتریش- هنگری در سائو پائولو (برزیل) ذکر شده است: «قسمت اعظم ساختمان راه آهن‌های برزیل با سرمایه‌های فرانسوی، بلژیکی و بریتانیائی و آلمانی انجام می‌گیرد؛ این کشورها در معاملات مالی مربوط به ساختمان راه‌ها شرط می‌کنند مصالح ساختمانی راه آهن از آن‌ها خریداری شود».

بدین طریق می‌توان گفت سرمایه‌ی مالی دام خود را به تمام معنی کلمه در سراسر کشورهای جهان می‌گستراند. در این مورد بانکهایی که در مستعمرات تأسیس می‌شوند و شعب آن‌ها، نقش بزرگی را ایفا می‌نمایند. امپریالیستهای آلمان به کشورهای مستعمراتی «کهنسالی» که خود را به ویژه از این لحظه با «احراز موفقیت» خاصی تأمین کرده‌اند با غبطه می‌نگرند؛ انگلستان در سال 1904 دارای 50 بانک مستعمراتی با 2279 شعبه بود (در سال 1910: 72 با 5449 شعبه)؛ فرانسه - 20 با 136 شعبه؛ هلند- 16 با 68 شعبه ولی آلمان «فقط و فقط» 13 با 70 شعبه.<sup>78</sup> سرمایه‌داران آمریکائی نیز به نوبه‌ی خود به سرمایه‌داران انگلیسی و آمریکائی رشك می‌برند. در سال 1915 آن‌ها شکایت می‌کرند: «در آمریکای جنوبی 5 بانک آلمانی دارای 40 شعبه و 5 بانک انگلیسی دارای 70 شعبه است... انگلستان و آلمان در 25 سال اخیر در آرژانتین و برزیل و اوروگوئه تقریباً 4 بیلیون (میلیارد) دلار سرمایه به کار انداخته‌اند و در نتیجه از 46 درصد تمام بازرگانی این سه کشور استفاده می‌کنند»<sup>79</sup>

کشورهای صادرکننده‌ی سرمایه، جهان را، به معنای مجازی کلمه، بین خود تقسیم کردند. ولی سرمایه‌ی مالی به معنای حقیقی کلمه، جهان را تقسیم نموده است.

## ۵- تقسیم جهان بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران

اتحادیه‌های انحصاری سرمایه‌داران، کارتلها، سندیکاهای تراستها قبل از هر چیز بازار داخلی را بین

Riesser، کتاب نام برد، صفحه 375، چاپ چهارم و Diouritch، ص-28-78  
The Annals of the American Academy of Political and Social.science vol. LIX, May - 79 301 p, -79  
1915 («سالنامه‌های فرنگستان علوم سیاسی و اجتماعی آمریکا»، جلد 59، ماه مه سال 1915- مترجم) در صفحه‌ی 331 همین جلد مامی خواهیم که Paish (پیش) آماردان مشهور در آخرین شماره‌ی مجله مالی Statist مبلغ سرمایه‌ای را که توسط انگلستان، آلمان، فرانسه، بلژیک و هلند صادر شده است به 40 میلیارد دلار، یعنی 200 میلیارد فرانک، تخمین زده است.

خود تقسیم می‌کند و تولید کشور معین را به طور کم یا بیش کامل به تصاحب خود در می‌آورند. ولی در دوران سرمایه‌داری بازار داخلی ناگزیر با بازار خارجی مربوط است. سرمایه‌داری مدت‌هاست که بازاری در مقیاس جهانی به وجود آورده است. و به میزانی که صدور سرمایه افزایش می‌یافتد و روابط خارجی و مستعمراتی و «منطقه‌ی نفوذ» بزرگ‌ترین اتحادیه‌های انحصار به انواع اقسام توسعه می‌پذیرفت به همان نسبت هم «طبیعتاً» کار به سازش جهانی بین آن‌ها و تشکیل کارتلهای جهانی کشیده می‌شد.

این مرحله‌ی نوینی از تمرکز جهانی سرمایه و تولید است که به طور غیرقابل مقایسه‌ای از مرحله‌ی پیشین بالاتر است. حال ببینیم این ماقوّق انحصار چگونه به وجود می‌آید.

صنعت الکتریک- برای کامیابی‌های نوین تکنیک و برای سرمایه‌داری پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیست از همه بیشتر جنبه‌ی مشخصه دارد. این صنعت در دو کشور از پیشوپرین کشورهای سرمایه‌داری نوین یعنی ایالات متحده و آلمان از همه جا بیشتر ترقی کرده است. در آلمان بحران سال ۱۹۰۰ به ویژه در رشد تمرکز در این رشتہ تأثیر شدید داشت. بانکها که تا این موقع دیگر به حد کافی با صنایع جوش خورده بودند در دوران این بحران به منتهی درجه موجب تسريع نابودی بنگاه‌های نسبت‌اً کوچک و بلع آن‌ها به توسط بنگاه‌های بزرگ گردیده و آن را تشدید نمودند. ایدلس می‌نویسد: «بانکها دست کمک خود را درست از سر آن بنگاه‌های برمی‌داشتند که بیش از همه به این کمک نیازمند بودند و بدین طریق ابتدا موجبات‌الای سرسام آور و سپس ورشکستگی قطعی آن شرکت‌های گردیدند که به حد کافی با بانکها ارتباط محکم نداشتند». <sup>80</sup>

در نتیجه پس از سال ۱۹۰۰ عمل تمرکز گامهای عظیمی به پیش برداشت. تا سال ۱۹۰۰ در صنعت الکتریک هشت یا هفت «گروه» وجود داشت، ضمناً هر یک از این گروه‌ها از چندین شرکت تشکیل می‌شد (مجموع آنها ۲۸ بود) و در پشت هر یک از آنها ۲ تا ۱۱ بانک ایستاده بود. مقارن سالهای ۱۹۰۸-۱۹۱۲ تمام این گروه‌ها در دو یا یک گروه متحد شدند. اینک چگونگی این جریان:

گروه‌های موجود در صنعت الکتریک					
کومر	برگمان	زمینس و هالسکه شوکرت و شرکا	اوئیون A.E.G	فلتن و هیلیوم مایر	قبل از سال ۱۹۰۰
در سال ۱۹۰۰ ورشکست شد	برگمان	زمینس و هالسکه - شوکرت	زمینس و هالسکه - شوکرت	(شرکت A.E.G ژنرال الکتریک)	فلتن و مایر
		زمینس و هالسکه / شوکرت	(شرکت ژنرال الکتریک A.E.G)		مقارن سال ۱۹۱۲
		«کنپراسیون» به هم پیوسته از سال ۱۹۰۸			
				پیکره ۱۳	

شرکت مشهور G. E. A. (شرکت ژنرال الکتریک) که بدین طریق به وجود آمده بر ۲۰۰-۱۷۵ شرکت (مطابق سیستم «اشتراک») سیاست دارد و مبلغ کل سرمایه‌ی تحت اختیار وی تقریباً به یک

میلیارد و نیم می‌رسد. تنها تعداد نمایندگی‌های مستقیم آن در خارجه به 34 می‌رسد که در بیش از ده کشور دائمی و 12 تا از آن‌ها شرکت‌های سهامی هستند. حتی مطابق حساب سال 1904 سرمایه‌هایی که در آن موقع به توسط صنعت الکتریک آلمان در خارجه به کار انداخته شده بود 233 میلیون مارک را تشکیل میداد که 62 میلیون آن در روسیه به کار انداخته شده بود. حاجتی به تذکر نیست که «شرکت ژنرال الکتریک» بنگاه «مرکب» عظیمی است که محصولات کاملاً گوناگونی را از سیم و عایق گرفته تا اتومبیل و هوایپما تولید می‌کند. تنها تعداد شرکت‌های تولید مصنوعات آن به 16 می‌رسد.

ولی تمرکز در اروپا در عین حال یکی از اجزای مشکله‌ی پروسه تمرکز در آمریکا بود. این جریان بدین طریق انجام گرفت: (رجوع شود به پیکره شماره 15).

بدین طریق دو «دولت» الکتریک به وجود آمد: هاینینگ در مقاله‌ی خود تحت عنوان «راه تراست الکتریک» می‌نویسد: «شرکت‌های الکتریک دیگری که به کلی مستقل از این دو باشند در روی زمین یافت نمی‌شوند». پیکره‌های زیرین می‌تواند میزان گردش کالا و عظمت بنگاه‌های هر دو «تراست» را تا اندازه‌ای که البته به هیچ وجه کامل نیست، تصویر نماید:

کشور و شرکت	گردش کالا (میلیون مارک)	تعداد کارمندان	سود خالص (به میلیون مارک)
آمریکا «کمپانی ژنرال الکتریک»	252	28.000	35,4
G.E.C.	298	23.000	45,6
آلمان «کمپانی ژنرال الکتریک»	216	30.700	14,5
A.E.G.	362	60.800	2107
پیکره 14			

کمپانی توپیسون تجارتخانه‌ای مخصوص اروپا به نام «کمپانی فرانسوی ادیسون» تأسیس می‌نماید که اختراقات را در اختیار تجارتخانه آلمانی می‌گذارد	کمپانی توپیسون- هائوستون تجارتخانه‌ای مخصوص اروپا تأسیس می‌کند	آمریکا
«اوونیون کمپانی الکتریک» A.E.G.	«اوونیون کمپانی الکتریک» A.E.G.	آلمان
«شرکت ژنرال الکتریک» A.E.G.		
پیکره 15		

در سال 1907 بین تراست آمریکائی و آلمانی قراردادی درباره‌ی تقسیم جهان منعقد می‌شود. رقابت از بین می‌رود. «کمپانی ژنرال الکتریک» (G.E.C.) ایالات متحده و کانادا را «دریافت می‌نماید»؛ آلمان، اتریش، روسیه، هلند، دانمارک، سوئیس، ترکیه و کشورهای بالکان به «شرکت ژنرال الکتریک» (A.E.G.) «می‌رسد». قراردادهای مخصوصی هم البته سری- منعقد می‌گردد که مربوط است به «شرکت‌های دختر» که در رشته‌های جدید صنعت و نیز در کشورهای «تازه‌ای» که هنوز رسماً تقسیم نشده‌اند- نفوذ کرده‌اند. قرار مبالغه‌ی اختراقات و تجربیات نیز گذاشته شد.<sup>81</sup>

به خودی خود واضح است که رقابت با این تراست جهانی که در واقع منحصر به فرد است و سرمایه‌ای بالغ بر چند میلیارد در اختیار دارد و در تمام اطراف و اکناف جهان از خود دارای «شعب»،

81 مقاله نام برده، Dioritsch نگارش نام برده- صفحه ۲۳۹، Kurt Heinig، مقاله نام برده.

نمایندگی‌ها، دائره‌ی اطلاعات و ارتباط و غیره است تا چه اندازه دشوار می‌باشد. ولی بدیهیست تقسیم جهان بین دو تراست نیرومند، مسأله‌ی تجدید تقسیم آن را در صورتی که تناسب قوا به علت ناموزنی تکامل یا جنگ و ورشکستگی و غیره دچار تغییر گردد، از بین نمی‌برد.

صنعت نفت نمونه‌ی آموزندهای از تلاش برای یک چنین تجدید تقسیم یا مبارزه در راه تجدید تقسیم را به دست می‌دهد.

ایدلس در سال 1905 نوشت: «بازار جهانی نفت هنوز هم بین دو گروه مالی بزرگ تقسیم شده است: «تراست نفت» راکفلر (Standard oil C-y) در آمریکا و کارفرمایان نفت روس‌باکو و روتشیلد و نوبل. هر دو گروه با یکدیگر ارتباط محکم دارند، ولی اکنون چند سال است موقعیت انحصاری آن‌ها از طرف پنج دشمن مورد تهدید قرار گرفته است»<sup>82</sup>: 1) تحلیل رفتن منابع نفت آمریکا؛ 2) بنگاه رقابت کننده‌ی مانتاشف در باکو؛ 3) منابع نفت در اطریش و 4) در رومانی؛ 5) منابع نفت در مأورای اقیانوس، به خصوص در مستعمرات هلند (غنى ترین بنگاه‌های متعلق به ساموئل و شل که هم چنین با سرمایه‌ی انگلیسی مربوط‌اند). سه رشته بنگاه اخیر با بانک‌های بزرگ آلمان که بزرگ ترین بانک‌ها یعنی «بانک آلمان» در رأس آنانست مربوط‌ند. این بانک‌ها مستقلانه و طبق نقشه، صنعت نفت را مثلا در رومانی ترقی داده‌اند تا «برای خود» نقطه‌ی اتکائی داشته باشند. میزان سرمایه‌ی خارجی را در صنعت نفت رومانی در سال 1907 بالغ بر 185 میلیون فرانک می‌دانستند که 74 میلیون آن را سرمایه‌آلمنی تشکیل میداد.<sup>83</sup>

مبرازهای آغاز گشت که در مطبوعات اقتصادی به مبارزه در راه «تقسیم جهان» موسوم است. از یک سو «تراست نفت» راکفلر که می‌خواست هر چه هست به چنگ خود آورد، در خود هلند یک «شرکت دختر» تأسیس کرد و منابع نفتی را در هند، هلند خریداری نمود تا بین طریق بر دشمن عمدی خود یعنی تراست هلند و انگلیس به نام «شل» ضربه وارد نماید. از سوی دیگر «بانک آلمان» و دیگر بانک‌های برلن می‌کوشیدند از رومانی «به خاطر منافع خودشان» «دفاع نموده» و آن را با روسیه بر ضد راکفلر متعدد سازند. راکفلر سرمایه‌اش به طور غیرقابل مقایسه‌ای هنگفت تر بود و سازمانی عالی برای حمل و نقل و رساندن نفت به مصرف کنندگان در اختیار داشت. مبارزه‌ی می‌باشد به شکست کامل «بانک آلمان» تمام شود و در سال 1907 همین طور هم شد. برای «بانک آلمان» یکی از این دو راه باقی می‌ماند: یا از «منافع نفتی» خود دست بکشد و متحمل میلیون‌ها خساره شود و یا تن به اطاعت دهد. راه اخیر انتخاب و قراردادی با «تراست نفت» بسته شد که برای «بانک آلمان» بسی زیان‌بخش بود. به موجب این قرارداد «بانک آلمان» موظف می‌شد «به هیچ گونه اقدامی به زیان منافع آمریکائی دست نزند» ولی ضمناً پیش بینی شده بود هر گاه قانون انحصار دولتی نفت آلمان از تصویب بگذرد این قرارداد از درجه‌ی اعتبار ساقط گردد.

آن گاه «کمدمی نفت» آغاز می‌گردد. یکی از سطین نفت آلمان به نام فون گوینر، رئیس «بانک آلمان» به توسط منشی مخصوص خود به نام اشتائوس برلن انصهار نفت دست به تبلیغات می‌زند. تمام دستگاه عظیم بزرگ ترین بانک برلن و تمام «ارتباطات» وسیع به جنبش می‌آید، از فریادهای «میهن پرستانه» مطبوعات بر ضد «یوغ» تراست آمریکائی گوش فلک کر شده بود و رایشتاگ

تقریباً به اتفاق آرای در 15 مارس سال 1911 قطعنامه‌ای تصویب می‌نماید که در آن از دولت دعوت می‌شود طرح لایحه‌ی انحصار نفت را تنظیم کند. دولت این نظریه «مقبول عامه» را دستاویز قرار داد و چنین به نظر می‌رسید «بانک آلمان» که می‌خواست طرف آمریکائی قرارداد خود را فریب دهد و از طریق انحصار دولتی به کارهای خویش بهبودی بخشید بازی را برده است. پادشاهان آلمانی نفت از پیش از مزه‌ی سودهای هنگفتی که می‌بایستی به چنگ آورند و از سودهای صاحبان کارخانه‌های قند در روسیه دست کمی نداشت لذت می‌برند... ولی اولاً بین بانکهای بزرگ آلمان بر سر تقسیم غنیمت نزاع افتاد و «شرکت خرید بروات» از روی منافع حریصانه «بانک آلمان» پرده برداشت؛ ثانیاً دولت از مبارزه با راکفلر به هراس افتاد، زیرا بسی مشکوک به نظر می‌رسید آلمان بتواند سوای وی از جائی نفت به دست آورد (قدرت تولیدی رومانی چندان زیاد نیست)؛ ثالثاً یک حواله‌ی یک میلیاردی در سال 1913 برای تدارکات جنگی آلمان واصل گشت. لذا لایحه‌ی انحصار را معوق گذاشتند. «تراست نفت» راکفلر عجالتاً از مبارزه پیروزمند بیرون آمده است.

مجله «بانک» چاپ برلن در این باره نوشت، آلمان فقط در صورتی می‌تواند با «تراست نفت» مبارزه کند.

که نیروی برق را انحصار نماید و نیروی آب را به برق ارزان مبدل کند. ولی اضافه کرد: «انحصار برق هنگامی عملی خواهد شد که برای مولдин آن ضروری گردد و به ویژه هنگامی که ورشکستگی بزرگ آنی صنایع برق در شرف و قوع باشد و هنگامی که آن ایستگاههای عظیم و گران قیمت برق که اکنون در همه جا از طرف «کنسنهای» خصوصی صنعت برق ساخته می‌شود و اکنون این «کنسنهای» از شهرها و دولتها و غیره برای این ایستگاهها انحصارهای جداگانه‌ای تحصیل می‌کنند. دیگر قادر نباشد با نفع کار کند، آن گاه باید نیروی آب را به کار انداخت؛ ولی نیروی آب را نمی‌شود به حساب دولت به برق ارزان تبدیل کرد، بلکه باز هم باید آن را به یک «انحصار خصوصی تحت کنترل دولت» واگذار کرد، زیرا صنایع خصوصی هم اکنون یک سلسله معاملات منعقد کرده، و پادشاهی کلانی برای خود منظور نموده‌اند.... وضع انحصار پطاس چنین بود، وضع انحصار نفت چنین است و وضع انحصار برق نیز چنین خواهد بود. اکنون دیگر موقعیست که سوسیالیستهای دولتی ما که یک پرنسیپ ظاهر فریب، دیده‌ی بصیرت آن‌ها را کور کرده است، با خره به این موضوع پی برند که در آلمان انحصارها هیچ گاه چنین هدفی را تعقیب نکرده و نیل به این نتیجه را در نظر نداشته‌اند که به مصرف کنندگان سود رسانده یا این که اقل قسمتی از منافع کارفرمایی را به دولت واگذار کنند، بلکه تمام همشان مصروف بر این بوده است که به حساب دولت صنایع خصوصی را که به سرحد ورشکستگی رسیده است شفا بخشد».<sup>84</sup>

این‌ها اقتصاددانان بورژوای آلمانند که به ناچار دست به یک چنین اعترافات گران بهائی زده‌اند. ما در این جا برای العین می‌بینیم چگونه انحصارهای خصوصی و دولتی در دوران سرمایه‌ی مالی در هم می‌آمیزند و یکی می‌شوند و چگونه هر دو اینها در حقیقت امر فقط حلقه‌های جداگانه‌ی مبارزه‌ای امپریالیستی هستند که بین بزرگ‌ترین انحصارها برای تقسیم جهان جریان دارد. در کشتی رانی بازارگانی هم رشد عظیم تمرکز کار را به تقسیم جهان منجر نموده است. در آلمان دو شرکت که از بزرگ‌ترین شرکتها هستند از دیگران متمایز شده‌اند: «هامبورک- آمریکا» و «للوید آلمان شمالی». سرمایه‌ی هر یک از آنان به 200 میلیون مارک (سهام و برگهای وام) می‌رسد و هر دو کشتی‌هایی در

اختیار دارند که بهای آن‌ها به ۱۸۵- ۱۸۹ میلیون مارک بالغ است. از طرف دیگر در آمریکا روز اول زانویه سال ۱۹۰۳ تراست مرگان به نام «کمپانی بین المللی بازارگانی بحری» تشکیل گردید که ۹ شرکت کشتی رانی آمریکائی و انگلیسی را متحد می‌کرد و سرمایه‌ای بالغ بر ۱۲۰ میلیون دلار (۴۸۰ میلیون مارک) در اختیار داشت. در همان سال ۱۹۰۳ بین شرکتهای عظیم آلمانی و این تراست آمریکائی و انگلیسی قراردادی درباره تقسیم جهان بر زمینه تقسیم منعقد گشت. شرکتهای آلمانی از رقابت در امر حمل و نقل بین انگلستان و آمریکا صرف نظر کردند. دقیقاً معین شدن که کدام بنادر به کدامیک از آن‌ها «واگذار می‌گردد»، کمیته مشترکی برای بازاری تشکیل شد و غیره. قرارداد برای مدت ۲۰ سال منعقد گشت و در آن دور اندیشه قید شد در صورت جنگ قرارداد اعتبار خود را از دست خواهد داد.<sup>85</sup>

تاریخچه‌ی تشکیل کارتل بین المللی ریل نیز بسی آموزنده است. در سال ۱۸۸۴ هنگامی که امور صنعتی دچار شدیدترین انحطاط‌ها بود کارخانه‌های ریل سازی انگلستان، بلژیک و آلمان برای اولین بار در صدد تأسیس یک چنین کارتلی برآمدند. توافق یافتند که در بازار داخلی کشورهایی که در این توافق داخل شده‌اند رقابت ننمایند و اما بازارهای خارجی را به این نسبت بین خود تقسیم کنند: انگلستان ۶۶ درصد، آلمان ۲۷ درصد و بلژیک ۷ درصد. هندوستان تماماً به انگلستان واگذار شد. بر ضد یکی از شرکتهای انگلیسی که در این توافق داخل نشده بود به جنگ مشترکی مبادرت گردید که مخارج آن به نسبت معین از محل فروش مشترک تأمین می‌شد. ولی در سال ۱۸۸۶ این اتحادیه در نتیجه‌ی خروج دو شرکت انگلیسی از آن، منحل گردید. این که در دوره‌های بعدی اعتصای صنعتی حصول توافق میسر نگردید موضوع شاخصی است.

در آغاز سال ۱۹۰۴ در آلمان سندیکای پود تأسیس شد. در نوامبر سال ۱۹۰۴ کارتل بین المللی ریل بدین نسبت تجدید شد: انگلستان ۵۳,۵ درصد، آلمان ۲۸,۸۳ درصد، بلژیک ۱۷,۶۷ درصد، سپس فرانسه در سال اول و دوم و سوم به ترتیب با نسبت ۴,۸ و ۵,۸ و ۶,۴ درصد به آن ملحق شد و این مافوق صد درصد یعنی ۱۰۴,۸ درصد و غیره بود. در سال ۱۹۰۵ «تراست پود» ایالات متحده («کورپوراسیون پود») و سپس اتریش و اسپانیا به آن پیوستند. فوگلشتین در سال ۱۹۱۰ نوشت: «اکنون تقسیم کره زمین به پایان رسیده و مصرف کنندگان بزرگ و در درجه اول راه آهن‌های دولتی، - چون دیگر جهان تقسیم شده و منافع آنان را به حساب نیاورده‌اند. باید مانند شاعر در عرش ژوپیتر زندگی کنند». <sup>86</sup>

سندیکای بین المللی روی را نیز یادآور می‌شویم که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد و میزان تولید را دقیقاً بین پنج گروه از کارخانه‌ها بدین ترتیب تقسیم کرد: کارخانه‌های آلمان، بلژیک، فرانسه، اسپانیا و انگلستان؛ - سپس تراست بین المللی باروت را یادآور می‌شویم که بنا به گفته‌ی لیفمان «اتحاد کامل‌آ نوین و محکمی بین تمام فابریکهای تولید مواد منفجره آلمان است که بعدها به اتفاق فابریکهای دینامیت سازی فرانسه و آمریکا که به همین طریق تشکیل شده بودند به اصطلاح تمام جهان را بین خود تقسیم کرند». <sup>87</sup>

در سال ۱۸۹۷ به حساب لیفمان جمعاً در حدود ۴۰ کارتل بین المللی با شرکت آلمان وجود داشت، ولی

85- ریسر، کتاب نام برده، صفحه ۱۲۵.

86- Vogelstein Organisationsformen صفحه - ۱۰۰ .  
87- A2 »Kartelle und Trusts« Liefmann صفحه - ۱۶۱ .

برای سال 1910 این تعداد دیگر به 100 می‌رسد.

برخی از نویسندهان بورژوازی (که کارل کائوتسکی هم که نسبت به خط مشی مارکسیستی مثلا سال 1909 خود کاملاً خیانت ورزیده به آنان پیوست) بر این عقیده بودند که کارتل‌های بین المللی یعنی یکی از برجسته‌ترین مظاهر بین المللی شدن سرمایه‌امید برقراری صلح بین ملت‌ها را در دوران سرمایه‌داری امکان پذیر می‌نمایند. این عقیده از لحاظ تئوریک به کلی باطل و از لحاظ عملی چیزی نیست جز سفسطه جوئی و وسیله‌ای برای دفاع بی شرمانه از بدترین نوع اپورتونیسم. کارتل‌های بین المللی نشان می‌دهند که انحصارهای سرمایه‌داری اکنون تا چه درجه‌ای رشد یافته و مبارزه بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران بر سر چیست. نکته‌ی اخیر از مهمترین نکات است؛ فقط این نکته است که مفهوم تاریخی و اقتصادی آن چه را که روی می‌دهد برای ما روشن می‌سازد، زیرا شکل مبارزه ممکن است به علل گوناگونی که از لحاظ نسبی جنبه‌ی جزئی و موقتی دارند همواره تغییر کند و تغییر هم می‌کند، ولی ماهیت مبارزه، مضمون طبقاتی آن، مادامی که طبقات وجود دارند به هیچ وجه ممکن نیست تغییر نماید. واضح است که مثلا بورژوازی آلمان که کائوتسکی در استدلالات تئوریک خود ماهیتاً به آن گرویده است (در باره‌ی این موضوع بعداً هم صحبت خواهد شد) نفعش در این است که مضمون مبارزه اقتصادی کنونی ( تقسیم جهان) را پرده پوشی نموده گاه روی یک شکل این مبارزه و گاه روی شکل دیگر آن تکیه کند. همین اشتباه را کائوتسکی مرتكب می‌شود. البته در اینجا صحبت بر سر بورژوازی آلمان نبوده بلکه بر سر بورژوازی جهانیست. اگر می‌بینیم سرمایه‌داران جهان را تقسیم می‌کنند علتش کینه توزی خاص آنان نبوده بلکه این است که مرحله کنونی تمرکز آن‌ها را وادار می‌کند برای تحصیل سود در این راه گام گذارند؛ ضمناً آن‌ها جهان را «به نسبت سرمایه»، «به نسبت نیرو» تقسیم می‌کنند، زیرا در سیستم تولید کالائی و سرمایه‌داری شیوه دیگری برای تقسیم نمی‌تواند وجود داشته باشد. نیرو نیز به نسبت تکامل اقتصادی و سیاسی تغییر می‌کند. برای درک آن چه که به وقوع می‌پیوندد باید دانست چه نوع مسائلی در نتیجه‌ی تغییر نیرو حل می‌شود و اما این که این تغییر جنبه‌ی «صرف‌آ» اقتصادی دارد یا غیراقتصادی (مثلا جنگی) مسئله ایست فرعی که در نظریات اساسی مربوط به دوران نوین سرمایه‌داری نمی‌تواند هیچ گونه تغییری وارد نماید. تعویض مسئله مربوط به مضمون بند و بسته‌هایی که بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران به عمل می‌آید با مسئله مربوط به شکل مبارزه و بند و بسته‌ها (که امروز مسالمت آمیز است، فردا مسالمت آمیز نیست و پس فردا باز هم مسالمت آمیز خواهد بود) معناش تنزل تا حد سفسطه جوئیست.

دوران سرمایه‌داری نوین به ما نشان می‌دهد بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران بر زمینه تقسیم اقتصادی جهان مناسبات معینی به وجود می‌آید. به موازات این جریان و به مناسبت آن بین اتحادیه‌های سیاسی یعنی دولتها نیز بر زمینه تقسیم ارضی جهان و مبارزه بر سر مستعمرات یعنی «مبارزه در راه تحصیل سرزمین اقتصادی» مناسبات معینی به وجود می‌آید.

## ۶- تقسیم جهان بین دول معظم

آ. سوپان، جغرافی دان در کتاب خود موسوم به «توسعه‌ی ارضی مستعمرات اروپا»<sup>88</sup> نتایج این

-88 A. Supan: „Die territoriale Entwicklung der europäischen - kolonien“ سوپان: «توسعه‌ی ارضی مستعمرات اروپا». مترجم (A. Supan: „Die territoriale Entwicklung der europäischen - kolonien“)، صفحه 654

توسعه را در پایان قرن نوزدهم به شرح زیر خلاصه می‌نماید:

نسبت مساحت سرزمین‌های متعلق به کشورهای استعماری اروپا (و منجمله ایالات متحده)			
منطقه	1876	1900	مقدار افزایش
در آفریقا	10,8 درصد	90,4	+ 79,6 درصد
در پولینزی	56,8 درصد	98,9	+ 42,1 درصد
در آسیا	51,5 درصد	56,6	+ 5,1 درصد
در استرالیا	100,0 درصد	100,0	-
در آمریکا	27,5 درصد	27,2	- 0,3 درصد
بیکره 16			

وی از این جا چنین نتیجه می‌گیرد: «بنابر این صفت مشخصه‌ی این دوره تقسیم آفریقا و پولینزی است.» نظر به این که در آسیا و آمریکا سرزمینهای اشغال نشده یعنی سرزمینهایی که متعلق به هیچ کشوری نباشد وجود ندارد، لذا نتیجه گیری سوپان را باید توسعه داد و گفت صفت مشخصه‌ی دوران مورد بررسی عبارتست از تقسیم قطعی جهان. منظور از قطعی در این جا این نیست که تجدید تقسیم امکان پذیر نیست، بر عکس تجدید تقسیم امکان پذیر و ناگزیر است، منظور از قطعی این است که سیاست استعماری کشورهای سرمایه‌داری تصرف اراضی اشغال نشده را در سیاره‌ی ما به پایان رسانده است. جهان برای نخستین بار کاملاً تقسیم شده است و بعد از این باید فقط تجدید تقسیم شود یعنی از دست یک «صاحب» به دست دیگری برسد نه این که از بی صاحبی به دست «صاحب» بیفتد.

بنابر این ما دوران مخصوص به خودی را می‌گذرانیم که دوران سیاست مستعمراتی جهانی یعنی، سیاستی است که با «مرحله‌ی نوین در تکامل سرمایه‌داری» و با سرمایه‌داری مالی به محکم ترین طرزی مربوط است. بدین جهت باید قبل از همه با تفصیل بیشتری روی مدارک واقعی مکث نمود تا بتوان با دقت هر چه بیشتری هم تفاوت این دوره را از دوره‌های پیشین و هم اوضاع و احوال کنونی را روشن ساخت. در نخستین وله در این مورد دو سؤال واقعی پیش می‌آید و آن این که: آیا در دوران سرمایه‌ی مالی تشدید سیاست مستعمراتی و نیز حدت مبارزه بر سر مستعمرات مشاهده می‌شود یا خیر و آیا در حال حاضر جهان به ویژه از این لحاظ چگونه تقسیم شده است.

موریس نویسنده‌ی آمریکائی در کتاب خود درباره‌ی تاریخ استعمار<sup>89</sup> سعی می‌کند بیکره‌های مربوط به وسعت اراضی مستعمراتی انگلستان، فرانسه و آلمان را در دوره‌های مختلف قرن نوزدهم تلخیص نماید. اینک خلاصه‌ی نتایجی که او به دست آورده است:

Henry C. Morris: „The history of colonization N. Y. 1990, Vol. 2, p.88; Vol 1, p.419; Vol 2, - ).p -89 (هانری. گ. موریس: «تاریخ استعمار»، نیویورک، سال 1900، جلد 2، صفحه 88، جلد 1، ص-419؛ جلد 2، صفحه 304 (متجم).

وسعت اراضی مستعمراتی						
آلمان		فرانسه		انگلستان		سال
مساحت به میلیون	میل مربع	مساحت به میلیون	میل مربع	مساحت به میلیون	میل مربع	
-	-	page94image15496.png 0,5	0,02	page94image15496.png page94image15496.png 126,4	page94image15496.png	page94image15496.png 1830 - 1815
-	page94image15496.png - page94image15496.png	3,4	0,2	145,1	2,5	1860
-	page94image15496.png - page94image15496.png	7,5	0,7	267,9	7,7	1880
14,7	1,0	56,4	3,7	309,0	9,3	1899
پیکره 17						

برای انگلستان دوران تشدید فوق العاده اشغالگری‌های مستعمراتی با سالهای 1860-1880 مصادف است که در بیست سال آخر قرن نوزدهم نیز هنوز شدت آن بسیار است. برای فرانسه و آلمان نیز درست با همین بیست سال مصادف است. فوقاً دیدیم که دوران منتهای درجه تکامل سرمایه‌داری ما قبل انحصار که رقابت آزاد در آن تفوق داشت مقارن با سالهای 1860-1870 است. اکنون می‌بینیم همانا پس از این دوران است که «اعتلای» عظیم اشغالگری‌های مستعمراتی آغاز می‌شود و مبارزه بر سر تقسیم اراضی جهان به منتهای درجه شدت می‌یابد. لذا در این واقعیت تردیدی نیست که انتقال سرمایه‌داری به مرحله‌ی سرمایه‌داری انحصاری و سرمایه‌ی مالی با تشدید مبارزه بر سر تقسیم جهان مربوط است.

هوبسن در تألیف خود راجع به امپریالیسم، دوره‌ی 1884-1900 را به مثابه‌ی دوران تشدید «توسعه طلبی» (توسعه اراضی) کشورهای عمده‌ی اروپا متمایز می‌نماید. طبق محاسبه‌ی وی انگلستان طی این مدت 3,7 میلیون میل مربع با 57 میلیون جمعیت به دست آورده است؛ فرانسه 3,6 میلیون میل مربع با جمعیت 36,5 میلیون؛ آلمان 1 میلیون میل مربع با 14,7 میلیون؛ بلژیک 900 هزار میل مربع با 30 میلیون؛ پرتغال 800 هزار میل مربع با 9 میلیون. تقلای تمام دول سرمایه‌داری برای تحصیل مستعمرات

در پایان قرن نوزدهم و به ویژه از سال 1880 به بعد یکی از واقعیات بر همه معلوم تاریخ دیپلماسی و سیاست خارجی است.

در دورانی که رقابت آزاد در انگلستان بحد اعلای نشو و نمای خود رسیده بود یعنی در سالهای 1840-1860 سیاستمداران رهبری کننده بورژوازی این کشور با سیاست استعماری مخالف بودند و آزادی مستعمرات و جدائی کامل آن‌ها از انگلستان امری ناگزیر و مفید می‌دانستند. م. بر در مقاله‌ی خود درباره‌ی «امپریالیسم نوین انگلستان»<sup>90</sup> که در سال 1898 منتشر شده بود بدین نکته اشاره می‌کند که چگونه در سال 1852 رجلی دولتی نظیر دیسرائیلی که به طور کلی به امپریالیسم متمایل بود می‌گفت: «مستعمرات به مثابه‌ی سنک آسیایی به گردن ما آویزان است». در پایان قرن نوزدهم قهرمانان روز در انگلستان سسیل روتس و ژوزف چمبرلن بودند که آشکارا امپریالیسم را موعظه می‌کردند و سیاست امپریالیستی را با نهایت وفاحت به کار می‌بستند.

جالب توجه است که رابطه بین ریشه‌های به اصطلاح صرفاً اقتصادی و ریشه‌های اجتماعی و سیاسی امپریالیسم نوین از همان هنگام برای این سیاستمداران رهبری بورژوازی انگلستان واضح بود. چمبرلن امپریالیسم را به مثابه‌ی یک «سیاست واقعی و مدبرانه و صرفه جویانه» موعظه مینمود و به خصوص به آن رقابتی اشاره می‌کرد که آلمان و آمریکا و بلژیک اکنون انگلستان را در بازار جهانی با آن رو به رو نموده اند. سرمایه‌دارانی که به تأسیس کارتلها و سندیکاهای تراستها مشغول بودند می‌گفتند راه نجات در انحصار است. پیشوایان سیاسی بورژوازی که برای اشغال مناطق تقسیم نشده جهان شتاب داشتند تکرار می‌کردند: راه نجات در انحصار است. ولی سسیل روتس به طوری که دوست صمیمیش استدروزنامه نگار حکایت می‌کرد، در سال 1895 درباره‌ی نظریات امپریالیستی خود به وی گفته بود: «من دیروز در ایست-اند (کوی کارگری) لندن بودم و در یکی از جلسات بیکاران حضور یافتم. در آن جا یک سلسله‌ی فریادهای دهشتناکی شنیدم که تماماً درباره‌ی نان، نان بود! هنگام بازگشت به خانه درباره‌ی آن چه شنیده بودم می‌اندیشیدم و در نتیجه بیش از پیش به اهمیت امپریالیسم معتقد شدم.... اندیشه‌ای که دیر بازیست مرا به خود مشغول داشته عبارت است از حل یک مسئله‌ی اجتماعی یعنی: نجات چهل میلیون سکنه‌ی پادشاهی متحده از جنگ خانمانسوز داخلی، ما سیاستمداران کشور صاحب مستعمره باید اراضی جدیدی در اختیار داشته باشیم تا بتوانیم سکنه‌ی اضافی را در آن جای دهیم و مناطق جدیدی برای فروش کاهائی که در فابریکها و معادن تولید می‌شود به دست آوریم. من همیشه گفته ام امپراتوری مسئله‌ی شکم است. اگر شما خواهان جنگ داخلی نیستید، باید امپریالیست شوید».<sup>91</sup>

سسیل روتس میلیونر و سلطان مالی و مسبب عمدی جنگ انگلیس-بوئر در سال 1895 چنین گفت؛ ولی دفاع وی از امپریالیسم که خشن و بی‌شرمانه است از لحظه‌ی ماهیت خود دست کمی از «تئوری» آقایان ماسلف، زوده کوم، پوترسف، داوید و بانی مارکسیسم روس و غیره و غیره ندارد. سسیل روتس فقط اندکی سوسیال شوینیست شرافتمدتری بود....

برای آن که تقسیم اراضی جهان و تغییراتی را که ده‌ها سال اخیر از این لحظه روی داده است حتی المقدور دقیق‌تر تصویر کنیم از مجموعه‌ی آماری که سوپان در کتاب نام برده‌ی خود درباره‌ی اراضی

مستعمراتی کلیه‌ی کشورهای جهان ذکر نموده استقاده می‌کنیم. سوپان سالهای 1876 و 1900 را در نظر می‌گیرد؛ ما سال 1876 را در نظر می‌گیریم که بسیار به جا انتخاب شده است، زیرا همانا در این هنگام است که می‌توان تکامل سرمایه‌داری اروپای غربی را در مرحله‌ی ما قبل انحصار به طور کلی پایان یافته دانست، سپس سال 1914 را در نظر می‌گیریم و به جای ارقامی که سوپان ذکر کرده است ارقام جدیدتری که از «جدولهای آمار جغرافیائی» هیوبنر اقتباس شده است ذکر می‌نمائیم. سوپان فقط مستعمرات را در نظر می‌گیرد؛ ما برای تصویر کامل چگونگی تقسیم جهان مفید می‌دانیم به طور اختصار اطلاعاتی نیز درباره کشورهای غیرمستعمراتی و نیز نیمه مستعمراتی که ایران و چین و ترکیه را از آن جمله می‌دانیم اضافه نماییم؛ از بین این سه کشور ایران اکنون دیگر تقریباً تماماً به مستعمره مبدل شده و دومی و سومی هم در حال مستعمره شدن هستند. نتایج زیرین به دست می‌آید: (رجوع شود به پیکره 18)

متصرفات مستعمراتی دول معظم (به میلیون کیلومتر مربع و میلیون نفر سکنه)								
جمع		کشورهای مستعمره دار		مستعمرات				
سال 1914		سال 1914		سال 1914		سال 1876		
سکنه	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع	
440,0	33,8	46,5	0,3	393,5	33,5	251,9	22,5	انگلستان
169,4	22,8	136,2	5,4	33,2	17,4	15,9	17,0	روسیه
95,1	11,1	39,6	0,5	55,5	10,6	6,0	0,9	فرانسه
77,2	3,4	64,9	0,5	12,3	2,9	--	--	آلمان
106,7	9,7	97,0	9,4	9,7	0,3	--	--	کشورهای متحده
72,2	0,7	53,0	0,4	19,2	0,3	--	--	ژاپن
960,6	81,5	437,2	16,5	523,4	65,0	273,8	44,4	جماعاً نشش دولت معظم
45,3	9,9	مستعمرات دولت‌های دیگر (بلژیک، هلند و غیره)						
361,2	14,5	نیمه مستعمرات (ایران، چین، ترکیه)						
289,9	28,0	دیگر کشورها						
1657,0	133,9	جمع اراضی						
پیکره 18								

این جا ما آشکارا می‌بینیم چگونه در سرحد بین قرن نوزدهم و بیستم تقسیم جهان «به پایان رسیده است». تصرفات مستعمراتی پس از سال 1876 به میزان عظیمی وسعت یافته است: متصرفات مستعمراتی 6 کشور از بزرگ‌ترین کشورها بیش از یک بار و نیم یعنی از 40 تا 65 میلیون کیلومتر مربع وسعت یافته است؛ مساحت افزایش یافته عبارت است از 25 میلیون کیلومتر مربع که یک برابر و نیم مساحت کشورهای مستعمره دار (16,5 میلیون) است. سه دولت در سال 1876 به

کلی و چهارمی یعنی فرانسه تقریباً فاقد مستعمره بودند. مقارن سال ۱۹۱۴ این چهار دولت، مستعمراتی به دست آورده که مساحت آن ۱۴,۱ میلیون کیلومتر مربع یعنی تقریباً یک برابر و نیم مساحت اروپا بود و جمعیت آن تقریباً به صد میلیون می‌رسد. ناموزونی در امر توسعه متصرفات مستعمراتی بسی عظیم است. مثلاً اگر کشورهای فرانسه، آلمان و ژاپن را که از لحاظ مساحت و جمعیت تفاوت‌شان چندان زیاد نیست با یکدیگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که مستعمراتی که کشور اول به دست آورده است سه بار (از لحاظ مساحت) بیش از مستعمراتی است که کشور دوم و سوم جمعاً به دست آورده اند. ولی فرانسه از لحاظ میزان سرمایه‌ی مالی نیز در آغاز دوران مورد بحث شاید چند بار غنی‌تر از مجموع دو کشور آلمان و ژاپن بوده است. در این مورد شرایط جغرافیائی و غیره نیز علاوه بر شرایط صرفاً اقتصادی و برآسas این شرایط، در وسعت متصرفات مستعمراتی تأثیر می‌بخشد. هر قدر هم که فشار صنایع بزرگ و مبادله و سرمایه‌ی مالی طی ده ساله‌های اخیر در مورد هم تراز نمودن جهان و برابر ساختن شرایط اقتصاد و زندگی کشورهای مختلف شدید بوده باشد، باز هم تفاوت موجوده اندک نیست و در بین شش کشور نام برده از یک طرف ماناظر کشورهای سرمایه‌داری جوانی هستیم که با سرعت شگرفی در ترقی هستند (آمریکا، آلمان، ژاپن)؛ از طرف دیگر کشورهای سرمایه‌داری کهن سالی را می‌بینیم که سرعت ترقیشان در دوره‌ی اخیر بسی کنتر از کشورهای نام برده بوده است (فرانسه و انگلستان) و با خره کشوری را می‌بینیم که از لحاظ اقتصادی از همه عقب مانده‌تر است (روسیه) و در آن می‌توان گفت شبکه‌ی بسیار انبوهی از مناسبات ما قبل سرمایه‌داری، امپریالیسم سرمایه‌داری نوین را در بر گرفته است.

ما در ردیف متصرفات مستعمراتی دول معظم مستعمرات جزئی کشورهای کوچکی را قرار دادیم که می‌توان گفت نزدیک ترین هدف «تجدید تقسیم» ممکن و محتمل مستعمرات است. این کشورهای کوچک اکثر اً مستعمرات خود را فقط در نتیجه‌ی این امر می‌توانند حفظ کنند که بین کشورهای بزرگ تضاد منافع و اصطکاک و غیره ای وجود دارد که مانع حصول سازش درباره‌ی تقسیم غنیمت است. و اما در مورد کشورهای «نیمه مستعمره» باید گفت آن‌ها نمونه‌ای از آن شکل‌های انتقالی هستند که در تمام رشته‌های گوناگون طبیعت و جامعه مشاهده می‌شود. سرمایه‌ی مالی در کلیه‌ی مناسبات اقتصادی و کلیه‌ی مناسبات بین المللی آن چنان نیروی بزرگ و می‌توان گفت قاطعیست که حتی قادر است دولتهای را هم که از کامل ترین استقلال سیاسی برخوردارند تابع خود سازد و واقع اً تابع می‌سازد؛ هم اکنون نمونه‌های آن را خواهیم دید. ولی بدیهیست برای سرمایه‌ی مالی از همه «راحت‌تر» و از همه پرفایده تر آن چنان تابع نمودنی است که با از دست رفتن استقلال سیاسی کشورها و ملل تابعه توأم باشد. صفت مخصوصی کشورهای نیمه مستعمره این است که از این لحاظ جنبه‌ی «حد وسط» را دارند. بدیهیست که مبارزه بر سر این کشورهای نیمه‌ی وابسته به خصوص در دوران سرمایه‌ی مالی که در آن باقی مانده جهان تقسیم شده بود می‌بایستی حدت یابد.

سیاست استعماری و امپریالیسم قبل از آخرین مرحله‌ی نوین سرمایه‌داری نیز وجود داشته است. روم که بنای آن بر برگی گذاشته شده بود سیاست استعماری را تعقیب می‌کرد و امپریالیسم را عملی می‌ساخت. ولی استدلالهای «کلی» درباره‌ی امپریالیسم که در آن اختلاف اساسی بین صورت بندی‌های اقتصادی- اجتماعی فراموش می‌شود یا تحت الشاعر قرار می‌گیرد، ناگزیر به

پوچ ترین مبتدلات و گزارفه گوئیهای نظیر مقایسه‌ی «روم کبیر با بریتانیای کبیر»<sup>92</sup> مبدل می‌شود. حتی سیاست سرمایه‌داری استعماری مراحل پیشین سرمایه‌داری نیز با سیاست استعماری سرمایه مالی ماهیتاً تفاوت دارد.

خصوصیت اساسی سرمایه‌داری نوین عبارتست از سیادت اتحادیه‌های انحصاری کارفرمایان بزرگ. این انحصارها هنگامی که تمام منابع مواد خام در یک دست متمرکز می‌شود بیش از هر وقت پایدار و استوارند و ما دیدیم اتحادیه‌های بین المللی سرمایه‌داران با چه اشتیاقی مساعی خود را در این راه صرف می‌نمایند که هرگونه امکان رقابت را از حریف سلب نمایند و مثلاً اراضی دارای معادن آهن یا منابع نفت و غیره را خریداری کنند. داشتن مستعمره به تنها کامیابی انحصار را در مقابل هرگونه پیش آمدی که در مبارزه با رقبی رخ دهد کاملاً تضمین می‌نماید. حتی در مقابل این پیش آمد که حریف بخواهد به وسیله‌ی وضع قانون انحصار دولتی از خود دفاع کند. هر اندازه تکامل سرمایه‌داری عالی تر باشد، هر اندازه کمبود مواد خام شدیدتر احساس شود، هر اندازه رقابت و تلاش برای دست یابی به منابع مواد خام تمام جهان حادتر باشد به همان اندازه نیز مبارزه در راه به دست آوردن مستعمرات شدیدتر است.

شیلدر می‌نویسد: «می‌توان نظریه‌ای را مطرح ساخت که شاید برخی‌ها آن را نقیض گوئی پنداشند و آن این که: از دیاد نفوس در شهرها و صنایع به مراتب بیشتر امکان دارد که در آتیه‌ی کم و بیش نزدیک به مانع کمبود مواد خام برای صنایع برخورد کند تا به مانع کمبود مواد خواربار. «مثلاً کمبود چوب که روز به روز گران‌تر می‌شود و کمبود چرم و مواد خام برای صنعت بافندگی به طور روزافزونی شدت می‌یابد. «اتحادیه‌های کارخانه داران می‌کوشند در مقیاس تمام اقتصاد جهانی بین کشاورزی و صنعت توازنی ایجاد کنند؛ به عنوان مثال می‌توان اتحادیه‌های بین المللی صاحبان کارخانه‌های نخ ریسی را در چند کشور از مهمترین کشورهای صنعتی نام برده که از سال 1904 وجود دارد. سپس می‌توان اتحادیه‌های اروپائی صاحبان کارخانه‌های نخ ریسی را ذکر کرد که از روی نمونه‌ی اتحادیه‌ی اولی در سال 1910 تأسیس شده است».<sup>93</sup>

البته رفرمیستهای بورژوا و بین آن‌ها به خصوص کائوتسکیستهای کنونی می‌کوشند از اهمیت این نوع واقعیات بگاهند و استنادشان این است که مواد خام را «ممکن است» بدون سیاست استعماری «پرخرج و خط‌نماک» در بازار آزاد به دست آورد و عرضه مواد خام را «ممکن است» به طور کلی از طریق بهبود «ساده» شرایط کشاورزی به میزان هنگفتی افزایش داد. ولی این استنادات جنبه‌ی دفاع از امپریالیسم و آرایش آن را دارد، زیرا در آن‌ها مهمترین خصوصیت سرمایه‌داری نوین یعنی انحصارها فراموش می‌شود. بازار آزاد روز به روز بیشتر به حیطه‌ی گذشته می‌رود، سندیکاها و تراستهای انحصاری‌هر روز بیشتر عرصه را بر آن تنگ می‌کنند. و اما بهبود «ساده» شرایط کشاورزی منجر به بهبود وضعیت توده‌ها و افزایش دستمزد و تقلیل سود می‌شود. آیا به جز مغز خیال‌باف رفرمیستهای چرب زبان کجا می‌توان تراستهای یافت که بتوانند به جای تصرف مستعمرات درباره‌ی وضع توده‌ها بیان‌دیشند؟

92- C. P. Lucas; "Greater Rome and Greater Britain", Oxf. 1912  
بریتانیای کبیر، اکسفورد، سال 1912. - مترجم(یا) «Ancient and modern imperialism»  
Earl of Cromer «London 1910  
93- شیلدر، کتاب نام برده، صفحه 38 - 42

آن چه برای سرمایه‌ی مالی حائز اهمیت است تنها منابع مواد خام کشف شده نبوده بلکه منابعی که احتمال وجود آن‌ها می‌رود نیز هست، زیرا تکنیک با سرعت شگفت‌آوری در برابر چشم ماتکامل می‌یابد و زمینی که امروز بی‌صرف است فردا در نتیجه‌ی کشف شیوه‌های جدید (بانکهای بزرگ از این لحاظ می‌توانند هیئت مخصوصی از مهندسین و کارشناسان کشاورزی و غیره را برای اکتشاف گسیل دارند) و صرف سرمایه‌های هنگفت قابل استفاده شود. عین همین موضوع نیز در مورد اکتشافات مربوط به ثروتهای زیرزمینی و شیوه‌های جدید برای تبدیل مواد خام و قابل استفاده نمودن آن و غیره صدق می‌نماید. تمایل ناگزیر سرمایه‌ی مالی به توسعه سرزمین اقتصادی و حتی به طور کلی به توسعه سرزمین از این جا سرچشمه می‌گیرد. همان گونه که تراستها دارائی خود را با در نظر گرفتن تحصیل سودهای «ممکنه‌ی» آتی (نه فعلی) و با در نظر گرفتن نتایج آتی انحصار، دو سه برابر قیمت گذاری نموده به صورت سرمایه به جریان می‌اندازند، به همان گونه نیز سرمایه‌ی مالی به طور کلی، با در نظر گرفتن استفاده از منابع ممکنه‌ی مواد خام و از ترس این که مبادا در مبارزه سبعانه‌ای که هدف‌ش تصرف آخرین قطعات مناطق تقسیم نشده‌ی جهان و یا تجدید تقسیم قطعات تقسیم شده است عقب بماند، می‌کوشد اراضی حتی المقدور بیشتری را، هر نوع که باشد، در هر جا که باشد و به هر نحوی که باشد، به چنگ آورد.

سرمایه‌داران انگلیس با تمام قوا می‌کوشند تولید پنbe را در مستعمره‌ی خود - مصر رواج دهند. در سال 1904 از 2,3 میلیون هکتار اراضی زراعی مصر 0,6 میلیون هکتار یعنی بیش از ربع آن به کشت پنbe اختصاص داشت. روسها هم در مستعمره‌ی خود ترکستان‌همین عمل را انجام می‌دهند زیرا بدین طریق با سهولت بیشتری می‌توانند رقبای خارجی خود را بکوبند و منابع مواد خام را انحصار نمایند و تراست بافندگی کمهزینه‌تر و پرسودتری تشکیل دهند که تولید آن «مرکب» و تمام مراحل تولید و تهیه محصولات پنbe را در یک دست مرکز سازد.

منافع صدور سرمایه‌ی نیز کار را به تسخیر مستعمرات می‌کشاند، زیرا در بازار مستعمرات آسان تر می‌توان (و گاهی فقط در آن جا می‌توان) از طریق انحصار رقیب را از سر راه دور و دریافت مواد خام را برای خود تأمین و «روابط» لازمه و غیره را استوار ساخت.

رو بنای غیراقتصادی که بر پایه‌ی سرمایه‌ی مالی نشو و نما می‌یابد و نیز سیاست و ایدئولوژی سرمایه‌ی مالی موجب تشدید کوشش برای تسخیر مستعمرات می‌گردد. هیلفردینگ به حق و به جا می‌گوید: «سرمایه‌ی مالی خواستار سیاست است نه آزادی». و اما یکی از نویسنگان بورژوای فرانسه، گوئی افکار مذکور در فوق سسیل رودس<sup>94</sup> را بسط و تکامل می‌دهد، می‌نویسد به علل اقتصادی سیاست استعماری کنونی، علل اجتماعی را نیز باید اضافه نمود. «در نتیجه‌ی بغرنج شدن روزافزون زندگی و دشواری هائی که نه تنها توده‌های کارگر، بلکه طبقات متوسط را نیز تحت فشار قرار می‌دهد، در تمام کشورهای مدنیت کهن یک «بی‌حصولگی و عصبانیت و کینه ای روی هم انباسته شده که آرامش اجتماعی را تهدید می‌کند؛ برای آن انرژی مخصوصی که از سرچشمه‌ی طبقاتی معینی بیرون می‌جهد باید مورد استعمالی پیدا کرد و در خارج از کشور آن را به کار انداخت تا در داخل

انفجار روی ندهد»<sup>95</sup>.

حال که از سیاست استعماری دوران امپریالیسم سرمایه‌داری سخن به میان آمد باید این نکته را نیز مذکور گردید که سرمایه‌ی مالی و سیاست بین المللی مربوط به آن که شامل مبارزه‌ی دول معمول در راه تقسیم اقتصادی و سیاسی جهان است، یک سلسله شکلهای انتقالی وابستگی دولتی به وجود می‌آورد. صفت مشخصه‌ی این دوران تنها وجود دو گروه اصلی از کشورها یعنی گروه کشورهای مستعمره دار و گروه مستعمرات نیست، بلکه وجود شکلهای گوناگونی از کشورهای وابسته نیز هست که در صورت ظاهر استقلال سیاسی دارند ولی عملاً در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند. ما به یکی از شکلهای یعنی نیمه‌ی مستعمره قبلاً اشاره کرده ایم و نمونه‌ی دیگر آن مثلاً آرژانتین است.

شولتسه گورنیتس در کتاب خود درباره امپریالیسم بریتانیا می‌نویسد: «آمریکای جنوبی و به خصوص آرژانتین آن از لحاظ مالی چنان به لندن وابسته است که آن را تقریباً باید مستعمره‌ی بازرگانی انگلیس نامید»<sup>96</sup> شیلدز با استفاده از گزارش‌هایی که کنسول اتریش- هنگری در بوئنوس آیرس در سال 1909 فرستاده سرمایه‌های را که انگلستان در آرژانتین به کار انداخته است هشت میلیارد و سه چهار میلیارد فرانک برآورد می‌نماید. تصور این موضوع دشوار نیست که سرمایه‌ی مالی انگلستان و «دوست» وفادارش یعنی دیپلماسی- چه روابط محکمی با بورژوازی آرژانتین و با محافل اداره کننده‌ی کلیه‌ی شئون اقتصادی و سیاسی این کشور دارد.

پرتفال با وجود داشتن استقلال سیاسی باز با اندکی تفاوت، نمونه‌ای از همان شکل وابستگی مالی و دیپلماتیک را به مانشان می‌دهد. پرتفال کشوریست مستقل و دارای حق حاکمیت ولی عملاً از هنگام جنگ بر سر جانشینی سلطنت اسپانیا (1701- 1714) یعنی بیش از 200 سال است تحت الحمایه انگلستان می‌باشد. انگلستان از این کشور و مستعمرات آن به خاطر تحکیم موقعیت خویش در مبارزه با دشمنان خود یعنی اسپانیا و فرانسه دفاع می‌کرد و در عوض مزایای بازرگانی و شرایط بهتری را برای صدور کالا و بخصوص برای صدور سرمایه به پرتفال به دست می‌آورد و امکان می‌یافتد از بنادر و جزائر پرتفال و سیمهای مخابراتی آن و غیره و غیره استفاده نماید<sup>97</sup> این قبیل مناسبات همیشه بین هر یک از دول بزرگ و کوچک وجود داشته است ولی در دوران امپریالیسم سرمایه‌داری به صورت یک سیستم همگانی در می‌آید و به مثابه‌ی جزئی از کل وارد مجموعه‌ی مناسبات مربوط به «تقسیم جهان» می‌گردد و به حلقه‌هایی از زنجیر معاملات سرمایه‌ی مالی جهان مبدل می‌شود.

برای این که مسائلی تقسیم جهان را به سرانجام خود برسانیم، باید نکته‌ی زیرین را نیز مذکور گردیم. تنها مطبوعات آمریکا و انگلستان نبودند که اولی پس از جنگ اسپانیا و آمریکا و دومی پس از جنگ انگلستان و بوئرها، مسائلی تقسیم جهان را، در آخرین سالهای قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، کاملاً آشکار و صریح مطرح مینمودند و تنها مطبوعات آلمان که با «حد و حدی» بیش از همه

La France aux colonies«Walh» - 95 Russier "Le partage de Océanie" Henri (هانری رویسیه: «تقسیم اقیانوسیه»، پاریس. مترجم Schulze- Gaevernitz: „Britischer Imperialismus und englischer Freihandel zu Beginn des 318 .ten Jahrhunderts Lpz 1906 S- 20 (شولتسه گورنیتس: «امپریالیسم بریتانیا و آزادی بازرگانی انگلیس در آغاز سدهی بیستم»، بیزیک، سال 1906، صفحه 318. مترجم) عین همین مطلب را می گوید: Sartorius Waltershausen: Das volkswirtschaftliche System der Kapitalanlage im Auslandes, Berlin, 1907, S. 46 فن- والترسهاوزن: «سیستم اقتصاد مالی سرمایه گذاری در خارجه»، برلن، سال 1907، صفحه 46. مترجم). 97- شیلدز، نگارش نام برده، جلد 1، صفحه 160 تا 161.

«امپریالیسم بریتانیا» را تحت نظر داشتند، نبودند که این موضوع را منظمًّا مورد ارزیابی قرار میدانند. در مطبوعات بورژوازی فرانسه نیز این مسأله به حد کافی یعنی در حدودی که از نقطه نظر بورژوازی امکان پذیر است، صریح و وسیع مطرح شده بود. در این باره به دریو مورخ استناد می‌جوئیم که در کتاب خود موسوم به: «مسائل سیاسی و اجتماعی در پایان قرن نوزدهم» در فصل مربوط به «دول معظم و تقسیم جهان» چنین می‌نویسد: «در جریان سالهای اخیر تمام مناطق آزاد زمین به استثنای چین از طرف دول اروپا و آمریکای شمالی اشغال شده است. در این زمینه تا کنون چند تصادم و تغییر و تبدیل نفوذ روی داده که خود پیش درآمد انفجارهای دهشتناک تری در آینده نزدیک است. زیرا باید شتاب نمود: دولی که خود را تأمین نکرده اند، دستخوش این خطرند که سهم خود را دریافت نکنند و در آن بهره برداری عظیم از کره ارض که یکی از مهمترین پدیده‌های قرن آینده (یعنی قرن بیستم) خواهد بود، شرکت نورزند. به همین جهت بود که تمام اروپا و آمریکا در سالهای اخیر در تب و تاب توسعه طلبی مستعمراتی یعنی «امپریالیسم» که جالب توجه ترین صفت مشخصه پایان قرن نوزدهم است می‌سوختند.» سپس نویسنده چنین اضافه می‌کند: «در این جریان تقسیم جهان، در این ت ش دیوانه وار برای دست یافتن به گنجها و بازارهای بزرگ جهان، نیروی نسبی امپراطوری‌هایی که در این قرن یعنی قرن نوزدهم تشکیل شده اند به هیچ وجه با موقعیتی که دول تشکیل دهنده این امپراطوری‌ها در اروپا اشغال می‌نمایند مطابقت ندارد. دولی که در اروپا تفوق دارند و تعیین کننده مقدرات آند عین همین تفوق را در تمام جهان دارا نیستند. و چون قدرت مستعمراتی و امید تصاحب ثروتهایی، که هنوز به حساب نیامده است، مسلمًّا در نیروی نسبی دول اروپائی انعکاس خواهد بخشید، لذا مسأله‌ی مستعمرات - و اگر خواسته باشید «امپریالیسم» - که هم اکنون نیز شرایط سیاسی خود اروپا را تغییر داده است، در آتبه بیش از پیش این شرایط را تغییر خواهد داد.»<sup>98</sup>

## 7- امپریالیسم به مثابه مرحله‌ی خاصی از سرمایه‌داری

اکنون باید بگوشیم نتیجه گیری‌های معینی نموده و مطالبی که فوقاً درباره امپریالیسم گفته شده است تلخیص نمائیم. امپریالیسم به طور کلی در نتیجه‌ی تکامل سرمایه‌داری و ادامه‌ی مستقیم خواص اساسی آن به وجود آمده است. ولی سرمایه‌داری در مرحله‌ی معینی از تکامل خود و آن هم در مدارج بسیار عالی تکامل خود به امپریالیسم سرمایه‌داری مبدل شد و این هنگامی است که بعضی از خواص اساسی سرمایه‌داری به نقیض خود بدل می‌شوند و در تمام جهات علائمی به وجود می‌آید و مشاهده می‌گردد که مختص دوران انتقال از سرمایه‌داری به نظام اجتماعی- اقتصادی عالی تری است. آن چه از نظر اقتصادی در این جریان جنبه‌ی اساسی دارد عبارتست از تبدیل رقابت آزاد سرمایه‌داری به انحصارهای سرمایه‌داری رقابت آزاد خصوصیت اساسی سرمایه‌داری و به طور کلی تولید کالائی است؛ انحصار مستقیماً نقیض رقابت آزاد است. ولی پدیده‌ی اخیر در برابر چشم ماتدریج به انحصار بدل شد، بدین طریق که تولید بزرگ را به وجود آورد و تولید کوچک را از میدان به در کرد، تولید بزرگ را به بزرگ‌ترین تولید مبدل نمود و تمرکز تولید و سرمایه را بدانجا رساند که از آن انحصار به وجود آمد و هم اکنون نیز به وجود می‌آید: کارتلها، سندیکاهای تراستها و سرمایه‌ی یک چند ده بانکی که با آن‌ها در هم آمیخته با میلیاردها سروکار دارند. در عین حال انحصارها که از درون

P-98 J. E. Driault: „Problèmes politiques et sociaux“ (ژ.-ا. دریو: «مسائل سیاسی و اجتماعی»، پاریس، سال 1907 صفحه 299 مترجم).

رقابت آزاد پدید می‌آیند، این رقابت را از بین نبرده بلکه مافوق آن و به موازات آن زندگی می‌نمایند و بدین طریق یک سلسله‌ی تضادهای بسیار حاد و پرشدت و اصطکاکها و تصادماتی را به وجود می‌آورند. انحصار عبارتست از انتقال از سرمایه‌داری به نظامی عالی‌تر.

اگر خواسته باشیم تعریف حتی المقدور کوتاه‌تری برای امپریالیسم بنماییم باید بگوئیم امپریالیسم مرحله‌ی انحصاری سرمایه‌داریست. یک چنین تعریفی مهمترین نکات را دربر دارد، زیرا از یک طرف سرمایه‌ی مالی عبارتست از درهم آمیختن سرمایه‌ی چند بانک از بزرگ‌ترین بانکهای انحصاری با سرمایه اتحادیه‌های انحصاری کارخانه داران، از طرف دیگر تقسیم جهان عبارتست از پایان آن سیاست استعماری که بمانع در مناطقی که از طرف هیچ دولت سرمایه‌داری اشغال نشده بود بسط می‌یافت و انتقال به سیاست استعماری تصاحب انحصاری سرزمین‌هائی از جهان که کاملاً تقسیم شده است.

ولی تعاریف بسیار کوتاه گرچه فهم مطلب را آسان می‌کنند، زیرا نکات عمدۀ را تلخیص می‌نمایند، مع الوصف کافی نیستند، چون که باید خصوصیات بسیار مهم پدیده ای را که به تعریف احتیاج دارد از آن‌ها بیرون کشید بنابر این با در نظر گرفتن اهمیت مشروط و نسبی تمام تعریفهای کلی که هرگز نمی‌توانند روابط همه جانبه یک پدیده را در تمام سیر تکامل آن دربر گیرند. باید برای امپریالیسم آن چنان تعریفی نمود که متضمن پنج عمت زیرین آن باشد:

- (1) تمرکز تولید و سرمایه که به آن چنان مرحله‌ی عالی تکامل رسیده که انحصارهای را که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی بازی می‌کنند به وجود آورده است؛
- (2) درهم آمیختن سرمایه‌ی بانکی با سرمایه‌ی صنعتی و ایجاد الیگارشی مالی بر اساس این «سرمایه مالی»؛
- (3) صدور سرمایه که از صدور کالامتمایز است اهمیتی بسیار جدی کسب می‌نماید؛
- (4) اتحادیه‌های انحصاری بین المللی سرمایه‌داری که جهان را تقسیم نموده اند پدید می‌آید و
- (5) تقسیم اراضی جهان از طرف بزرگ‌ترین دول سرمایه‌داری به پایان می‌رسد.

امپریالیسم آن مرحله‌ای از تکامل سرمایه‌داریست که در آن انحصارها و سرمایه‌ی مالی سیادت به دست آورده، صدور سرمایه اهمیت فوق العاده ای کسب نموده و تقسیم جهان از طرف تراستهای بین المللی آغاز گردیده و تقسیم تمام اراضی جهان از طرف بزرگ‌ترین کشورهای سرمایه‌داری به پایان رسیده است.

ما ذیلاً خواهیم دید اگر تنها مفاهیم اساسی صرفاً اقتصادی امپریالیسم را (که به تعریف مزبور محدود می‌شود) در نظر نگرفته، بلکه موقعیت تاریخی مرحله‌ی فعلی سرمایه‌داری را نسبت به سرمایه‌داری به طور کلی و یا رابطه‌ی امپریالیسم را با دو جریان اساسی در جنبش کارگری در نظر گیریم. چگونه می‌توان و باید امپریالیسم را به طور دیگری تعریف نمود. ولی اکنون باید متنذکر شویم که امپریالیسم به مفهوم مذکور بدون شک مرحله خاصی از تکامل سرمایه‌داریست. برای این که خواننده بتواند تصور حتی امکان مستدل تری از امپریالیسم داشته باشد ما عمدتاً سعی کرده ایم هر چه ممکن است اظهار نظر بیشتری از اقتصاد دانان بورژوازی که مجبورند واقعیات کاملاً مسلم

اقتصادیات نوین سرمایه‌داری را اعتراف نماید. نقل کنیم. به همین منظور نیز آمار مفصلی ذکر گردیده که امکان می‌دهد به این نکته پی برده شود که سرمایه‌ی مالی و غیره تا چه درجه‌ای نشوونما یافته و تبدیل کمیت به کیفیت یعنی انتقال سرمایه‌داری تکامل یافته به امپریالیسم در چه چیز به خصوصی متناظر شده است. البته حاجتی به ذکر این نکته نیست که در طبیعت و جامعه هر حد و مرزی مشروط و متغیر است و مثلاً ناپلئون دارنه است هر آینه در اطراف این موضوع بحث شود که آیا استقرار «نهائی» امپریالیسم به کدام سال یا کدام ده ساله‌ای مربوط است.

ولی درباره‌ی تعریف امپریالیسم قبل از همه باید به کارل کائوتسکی تئوریسین عمدۀ مارکسیست در دوران به اصطلاح انترناسیونال دوم یعنی دوران 25 ساله 1889-1914 به بحث پرداخت. کائوتسکی با ایده‌های اساسی تعریفی که ما درباره‌ی امپریالیسم نموده ایم هم در سال 1915 و هم حتی قبل از آن یعنی در نوامبر 1914 با قطعیت تمام مخالفت کرده و اظهار داشته است امپریالیسم را نباید «فاز» یا «مرحله» ای از اقتصاد بدانیم بلکه امپریالیسم سیاست و آن هم سیاست معینی است که سرمایه‌ی مالی آن را «مرجح» می‌شمرد؛ امپریالیسم را نمی‌توان با «سرمایه‌داری کنونی» «همانند» دانست؛ اگر بخواهیم از امپریالیسم «تمام پدیده‌های سرمایه‌داری کنونی» یعنی کارتلها، حمایت گمرکی، سیاست فینانسیتها و سیاست استعماری- را درک نمائیم آن گاه موضوع ضرورت امپریالیسم برای سرمایه‌داری تبدیل به یک «متراծ گوئی کاملاً بی مزه ای» می‌گردد، زیرا در آن صورت «طبیعی است که امپریالیسم برای سرمایه‌داری ضرورت حیاتی دارد» و قس علیهذا. اگر هم چنین تعریفی را که کائوتسکی برای امپریالیسم کرده و مستقیماً بر ضدماهیت ایده‌هایی است که از طرف ما تشریح شده است- در این جا نقل نمائیم، آن گاه فکر وی را با منتهای دقت بیان کرده ایم (زیرا کائوتسکی از اعتراضات اردوگاه مارکسیستهای آلمانی که طی سالهای مديدة از یک چنین ایده‌هایی پیروی می‌کردند آگاه بود و آن را اعتراضات جریان معینی در مارکسیسم می‌دانست).

## تعریف کائوتسکی چنین است:

«امپریالیسم محصول سرمایه‌داری صنعتی دارای تکامل عالی و عبارت است از تمایل هر یک از دول سرمایه‌دار صنعتی به الحاق مناطق هر چه وسیع تر زراعتی (تکیه روی کلمه از کائوتسکی است) یا تابع نمودن آن‌ها به خود بدون توجه به این که چه ملت‌هایی در آن‌ها سکونت دارند.»<sup>99</sup>

این تعریف مطلقاً به هیچ دردی نمی‌خورد زیرا به طور یک طرفه یعنی خودسرانه تنها مسئله‌ی ملی را متمایز می‌نماید (گرچه این مسئله خواه به خودی خود و خواه از لحاظ رابطه اش با امپریالیسم حائز نهایت اهمیت است) و خودسرانه و نادرست آن را فقط با سرمایه‌ی صنعتی کشورهایی که کشورهای دیگر را به خود ملحق می‌کنند، مربوط می‌سازد و با همان خودسری و نادرستی موضوع الحاق مناطق زراعتی را به میان می‌کشد.

امپریالیسم عبارت است از تمایل به الحاق اراضی دیگران- این است خلاصه‌ی قسمت سیاسی تعریف کائوتسکی. این صحیح ولی بی نهایت ناقص است، زیرا امپریالیسم از نقطه‌ی نظر سیاسی به طور کلی

99- die Neue Zeit»، سال 1914، شماره 2، جلد 32، صفحه 909 مورخه 11 سپتامبر، سال 1914؛ رجوع شود به شماره 2، سال 1915، ص-107 و صفحات بعدی.

عبارت است از تمایل به اعمال زور و ارتقایع. ولی آن چه در این جا مورد توجه ماست جنبه‌ی اقتصادی مسئله است که خود کائوتسکی در تعریف خود آن را مطرح کرده است. نادرستی‌هائی که در تعریف کائوتسکی وجود دارد به عیان دیده می‌شود. آن چه صفت مشخصه‌ی امپریالیسم را تشکیل می‌دهد اتفاقاً سرمایه‌صنعتی نبوده، بلکه سرمایه‌مالی است. تصادفی نیست که در فرانسه تکامل بسیار سریع سرمایه‌مالی که با تضعیف سرمایه‌صنعتی توأم بود درست همان عاملی بود که از سالهای هشتاد قرن گذشته موجب تشدید فوق العاده سیاست الحق طلبی (استعماری) گردید. آن چه صفت مشخصه‌ی امپریالیسم را تشکیل می‌دهد اتفاقاً تنها تمایل به الحق مناطق زراعتی نبوده بلکه تمایل به الحق صنعتی ترین مناطق نیز هست (اشتهای آلمان برای بلژیک، و اشتهای فرانسوی‌ها برای بلژیک لورن) زیرا اولاً به پایان رسیدن تقسیم جهان مجبور می‌کند هنگام تجدید تقسیم به هر زمینی دست دراز شود؛ ثانیاً آن چه برای امپریالیسم جنبه‌ی اساسی دارد مسابقه‌ی چند دولت بزرگ برای احراز سیادت یعنی اشغال اراضی است که بیشتر از لحظه تضعیف دشمن و متزلزل ساختن سیادت او انجام می‌یابد تا منافع مستقیم خویش (بلژیک برای آلمان به خصوص از لحظه تکیه گاهی بر ضد انگلستان و بغداد برای انگلستان از لحظه تکیه گاهی بر ضد آلمان و غیره اهمیت دارد).

کائوتسکی به ویژه - و به کرات- به انگلیسی‌ها استناد می‌جوید که گویا معنای را که از نظر صرف<sup>۱۰۰</sup> سیاسی برای کلمه‌ی امپریالیسم قائل شده اند با مفهومی که کائوتسکی قائل شده مطابقت دارد. هویسن انگلیسی را برابر داریم. در کتاب «امپریالیسم» وی منتشره در سال ۱۹۰۲ چنین می‌خوانیم:

«وجه تمایز امپریالیسم نوین با کهن اولاً این است که امپریالیسم نوین تئوری و پراتیک چند امپراطوری را که با یکدیگر در مسابقه هستند و همه برای توسعه طلبی سیاسی و تحصیل سود بازرگانی حرص و ولع یکسانی دارند. جایگزین تمایلات یک امپراطوری رشد یابنده‌ی واحد می‌نماید؛ ثانیاً این وجه تمایز عبارت است از سیادت منافع مالی یا منافع مربوط به سرمایه‌گذاری- بر منافع بازرگانی»<sup>۱۰۰</sup>

ما می‌بینیم کائوتسکی در استنادی که به طور کلی به تمام انگلیسها می‌نماید در حقیقت امر به هیچ وجه حق نیست (او فقط می‌تواند به امپریالیستهای مبتذل انگلستان یا به مدافعين آشکار امپریالیسم استناد ورزد). ما می‌بینیم کائوتسکی که مدعیست به دفاع از مارکسیسم ادامه می‌دهد عملاً نسبت به هویسن سوسیال لیبرال گامی به پس نهاده است، زیرا هویسن به شیوه‌ی صحیح تری دو خصوصیت «تاریخی- مشخص» امپریالیسمکنیر ادر نظر می‌گیرد (کائوتسکیاتفاقاً ادر تعریف خودخصوصیات تاریخی- مشخص را مورد استهزای قرار می‌دهد!):

- (1) رقابت چند امپریالیسم و
- (2) تفوق فینانسیست بر تاجر. ولی اگر به طور عمد منظور، الحق کشور زراعتی از طرف کشور صنعتی باشد، آن کاه نقش عمدۀ از آن تاجر خواهد بود.

تعریف کائوتسکی نه تنها نادرست و غیرمارکسیستی است، بلکه علاوه بر آن پایه‌ی سیستم تام و تمامی از نظریاتی است که از هر جهت، هم با تئوری و هم با پراتیک مارکسیستی مغایرت دارد. در این باره بعداً نیز سخن خواهیم گفت. جروبختی که کائوتسکی درباره کلمات راه اندخته است به کلی بی

(هویسن: «امپریالیسم»، لندن، سال ۱۹۰۲، صفحه ۳۲۴، مترجم Hobson: „Imperialism L., 1902, p.324-100

معناست. او می‌گوید: آیا مرحله‌ی نوین سرمایه‌داری را باید امپریالیسم نامید یا مرحله‌ی سرمایه‌ی ملی. هر نامی می‌خواهد به آن بدھید، این موضوع علی السویه است. اصل مطلب در این است که کائوتسکی سیاست امپریالیسم را از اقتصاد آن جدا می‌کند، بدین طریق که الحق طلبی را سیاستی می‌خواند که سرمایه‌ی مالی آن را «مرجع» می‌شمرد و سیاست بورژوازی دیگری را در مقابل آن قرار می‌دهد که گونئی وجود آن بر همان پایه‌ی سرمایه‌ی مالی امکان پذیر است. نتیجه چنین می‌شود که انحصارها از لحاظ اقتصادی با سیاستی که شیوه‌ی عمل آن جنبه‌ی انحصاری و اعمال زور و اشغالگری نداشته باشد هم سازند. نتیجه چنین می‌شود که تقسیم ارضی جهان، که اتفاقاً در عصر سرمایه‌ی مالی به پایان رسیده و مبنای است که به شکل‌های کنونی مسابقه‌ی بین بزرگ‌ترین دولتهاي سرمایه‌داری جنبه‌ی خاصی می‌دهد، با سیاست غیرامپریالیستی همساز است. بدین طریق به جای این که عمق اساسی ترین تضادهای مرحله‌ی نوین سرمایه‌داری آشکار شود این تضادها پرده‌پوشی می‌گردد و از حدتشان کاسته می‌شود و به جای مارکسیسم- رفرمیسم بورژوازی حاصل می‌آید.

کائوتسکی با کونف مدافعان آلمانی امپریالیسم و الحق طلبی که به شیوه‌ای مبتنی و وقیحانه استدلال می‌نماید به جروبخت می‌پردازد. کونف می‌گوید: امپریالیسم- سرمایه‌داری معاصر است؛ تکامل سرمایه‌داری ناگزیر است و جنبه‌ی مترقی دارد؛ پس امپریالیسم مترقی است؛ پس باید در مقابل امپریالیسم جبهه به زمین سائید و آن را ثنا خواند! این شیوه به آن کاریکاتوریست که ناردنیکها در سالهای 1894- 1895 علیه مارکسیستهای روس رسم می‌کردند، بدین معنی که: اگر مارکسیستها سرمایه‌داری را در روسیه ناگزیر و مترقی می‌دانند، در این صورت باید دکانی باز کند و به رواج سرمایه‌داری مشغول گردند. کائوتسکی معتبرضانه به کونف می‌گوید: خیر، امپریالیسم سرمایه‌داری معاصر نیست، بلکه فقط یکی از اشکال سیاست سرمایه‌داری کنونی است و ما می‌توانیم و باید بر ضد این سیاست، بر ضد امپریالیسم و بر ضد الحق طلبی و غیره مبارزه کنیم.

این اعتراض خیلی ظاهر حق به جانبی دارد ولی در عمل برابر است با موعظمه‌ی آشتی با امپریالیسم منتها به شکل ظریف‌تر و پوشیده‌تر (و به همین جهت خطناک‌تر)، زیرا، «مبازه‌ی» با سیاست تراستها و بانکها به شکلی که دست به ترکیب پایه‌های اقتصاد تراستها و بانکها نخورد، چیزی نیست جز رفرمیسم و پاسیفیسم بورژوازی و خیرخواهی‌های مشفقاته و معصومانه. نادیده گرفتن اساسی ترین تضادها و فراموش نمودن مهمترین آن‌ها به جای آشکار ساختن تمام عمق تضادها- چنین است تئوری کائوتسکی که هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد. و بدیهی است که یک چنین «تئوری» فقط به کار دفاع از ایده‌ی وحدت با کونفها می‌خورد!

کائوتسکی می‌نویسد: «از نقطه نظر صرف‌اً اقتصادی بعد نیست که سرمایه‌داری فاز جدید دیگری را هم طی کند که عبارت است از منتقل شدن سیاست کارتلهای به صحنه‌ی سیاست خارجی یا فاز اولترا امپریالیسم»<sup>101</sup> یعنی مافوق امپریالیسم و اتحاد امپریالیسم‌های تمام جهان به جای مبارزه با یکدیگر، این فاز عبارت است از موقوف شدن جنگها در دوران سرمایه‌داری و «بهره برداری مشترک از جهان به توسط یک سرمایه‌ی مالی که در مقیاس بین المللی متحد شده باشد»<sup>102</sup>

ما در پائین مجبوریم روی این «تئوری اولترا امپریالیسم» تأمل نمائیم تا مغایرت قطعی و مسلم آن را

101- «Die Neue Zeit»، سال 1914، شماره 2 (جلد 32)، صفحه 921، مورخه 11 سپتامبر 1914؛ مراجعه شود به شماره 2، سال 1915، صفحه 107 و صفحات بعدی.

102- «Die Neue Zeit»، سال 1915، شماره 1، صفحه 144، مورخه 30 آوریل 1915.

با مارکسیسم به تفصیل نشان دهیم. همین جانیز ما باید به موجب طرح کلی این رساله به آمارهای اقتصادی دقیقی مراجعه نمائیم که به این مسئله مربوط است. آیا «از نقطه‌نظر صرفاً اقتصادی» «اولترا امپریالیسم» امکان پذیر است یا این که این موضوع اولترا مزخرف است؟

اگر منظور از ذکر نقطه‌نظر صرفاً اقتصادی، تجرید «صرف» باشد آن‌گاه تمام آن‌چه را که می‌توان گفت به این تز خلاصه می‌شود: تکامل به سوی انحصارها می‌رود و بنابر این به یک انحصار جهانی و یک تراست جهانی منجر خواهد شد. این موضوع مسلم است ولی در عین حال کاملاً بی معنا و نظری این تعریف است که می‌گوید «تکامل» به سوی تولید مواد غذائی در لابراتوارها «می‌رود». از این لحاظ «تئوری» اولترا امپریالیسم به همان درجه بی معناست که «تئوری اولترا کشاورزی».

ولی اگر شرایط «صرف» اقتصادی مالی را به مثابه دوران تاریخی مشخصی که به آغاز قرن بیست مربوط است، در نظر گیریم، آن‌گاه بهترین پاسخ به تجریدهای بی‌روح «اولترا امپریالیسم» (یعنی همان تجریدهایی که منحصرأ به ارجاعی ترین مقصود، یعنی انحراف توجه از عمق تضادهای موجوده، خدمت می‌کند) این خواهد بود که واقعیت اقتصادی مشخص اقتصاد جهانی کنونی را در مقابل آن‌ها قرار دهیم. استدلالات کاملاً بی معنای کاتوتسلکی درباره اولترا امپریالیسم، ضمناً مشوق آن فکر سراپا اشتباہ آمیزی است که آب به آسیاب مدافعان امپریالیسم می‌ریزد؛ این فکر حاکی از آنست که گویا سیاست سرمایه‌ی مالی موجب تضعیف ناموزونی‌ها و تضادهای موجوده در درون اقتصاد جهانی می‌گردد و حال آن که این سیاست عملاً موجب تشدید این عوامل می‌شود.

ر. کالور در رساله‌ی کوچک خود موسوم به «مقدمه‌ای درباره اقتصاد جهانی»<sup>103</sup> کوششی به عمل آورده است تا از مهمترین مدارک صرفاً اقتصادی که تصور مشخصی از مناسبات متقابل موجوده در اقتصاد جهانی، در سرحد بین قرن نوزدهم و بیستم به دست می‌دهد- نتیجه گیری نماید. او جهان را به پنج «بخش عده اقتصادی» تقسیم می‌کند: 1) بخش اروپای وسطی (شامل تمام اروپا به جز روسیه و انگلستان)؛ 2) بخش انگلستان؛ 3) بخش روسیه؛ 4) بخش آسیای خاوری و 5) بخش آمریکا. ضمناً مستعمرات را جزو «بخش‌های» دولتهایی که این مستعمرات به آن‌ها تعلق دارند محسوب می‌نماید و چند کشور را هم که بین بخش‌ها تقسیم نشده اند نظری ایران، افغانستان، عربستان در آسیا و مراکش و حبشه در آفریقا و غیره را «کنار می‌گذارد».

اینک خلاصه‌ای از پیکره‌های اقتصادی که نام برده درباره این بخش‌ها ذکر می‌کند:							
صنایع		بازرگانی		راههای ارتباطی		مساحت	بخش‌های عده اقتصاد
تعداد دوکها در صنایع نخباف به میلیون	استخراج چدن به میلیون تن	استخراج ذغال سنگ به میلیون تن	مجموعه صادرات و واردات به میلیارد مارک	ناوگان بازرگانی به میلیون تن	راههای آهن به هزار کیلومتر	میلیون نفر	میلیون کیلومتر مربع
26	15	251	41	8	204	(146) 388	27,6 (23,6) ۱- اروپای وسطی

۱۵	۹	249	25	11	140	(355) 398	27,9 (28,6)	۲- بریتانیا
۷	۳	16	۳	۱	63	131	22	۳- روسیه
2	0,02	8	2	1	8	389	12	۴- آسیای خاوری
19	14	245	14	6	379	148	30	۵- آمریکا
* - در پرانتز مساحت و سکنی مستعمرات ذکر شده است								
پیکره ۱۹								

ما در این جا سه بخش می‌بینیم که در آن سرمایه‌داری در مدارج عالی تکامل است (هم طرق ارتباطی، هم بازارگانی و هم صنایع در این بخشها فوق العاده تکامل یافته است): بخش اروپای وسطی، بریتانیا، آمریکا. در بین آن‌ها سه کشور بر جهان سیاست می‌نمایند: آلمان، انگلستان و ایالات متحده‌ی آمریکا. مسابقه‌ی امپریالیستی و مبارزه بین آنها به علت این که آلمان منطقه‌ی کوچک و مستعمرات کمی در اختیار دارد فوق العاده حدت یافته است؛ تشکیل «اروپای وسطی» امریست مربوط به آینده و در جریان یک مبارزه‌ی شدید به وجود خواهد آمد. عجالتاً صفت مشخصه‌ی تمام اروپا پراکنده‌ی سیاسی آن است. بر عکس در بخش انگلستان و آمریکا مرکزیت سیاسی در مدارج عالیست ولی بین مستعمرات پهناور اولی و مستعمرات ناچیز دومی تفاوت فاحشی وجود دارد. سرمایه‌داری در مستعمرات تازه رو به توسعه گذارده است. مبارزه بر سر آمریکای جنوبی روز به روز حدت بیشتری می‌یابد.

در دو بخش تکامل سرمایه‌داری ضعیف است: بخش روسیه و آسیای خاوری. در بخش اول تراکم جمعیت بسیار ضعیف و در بخش دوم بسیار قوی است؛ در اولی مرکزیت سیاسی عظیمی وجود دارد و دومی فاقد آن است. تقسیم چین را تازه شروع کرده اند و مبارزه بین ژاپن و ایالات متحده و کشورهای دیگر برای دست یافتن به آن روز به روز بیشتر حدت می‌یابد.

افسانه‌ی سفیهانه‌ی کائوتسکی را درباره‌ی اولترا امپریالیسم «مسالمت آمیز» با این واقعیت یعنی با این تنوع عظیم شرایط اقتصادی و سیاسی، با این عدم تطبیق فوق العاده ای که در سرعت رشد کشورهای گوناگون و غیره وجود دارد و با این مبارزه‌ی سبعانه ای که بین دولتهای امپریالیستی می‌شود. مقایسه کنید. مگر این کوشش مرتضعنه‌ی یک خرد بورژوا و امامه زده برای گریز از یک واقعیت مخوف نیست؟ مگر کارتل‌های بین المللی که کائوتسکی آن‌ها را نطفه‌های «اولترا- امپریالیسم» تصور می‌کند (همان گونه که تولید قرص دارو در براتوار را «می‌توان» نطفه‌ی اولترا- کشاورزی نامید) نمونه تقسیم و تجدید تقسیم جهان و انتقال از تقسیم مسالمت آمیز به تقسیم غیرمسالمت آمیز و بالعکس را به ما نشان نمی‌دهد؟ مگر سرمایه‌ی مالی آمریکا و کشورهای دیگر، که با شرکت آلمان تمام جهان را از طریق مسالمت آمیز مثلا در شرکت بین المللی ریل یا در تراست بین المللی کشتی رانی بازارگانی تقسیم کرده بود، اکنون جهان را بر اساس تناسب جدید نیروها که از طریق به کلی غیرمسالمت آمیز تغییر می‌نماید. تجدید تقسیم نمی‌کند؟

سرمایه‌ی مالی و تراست اختلاف بین سرعت تکامل رشته‌های گوناگون اقتصاد جهانی را کاهش

نداده بلکه آن را شدت می‌دهند. و حال که تناسب نیرو‌ها تغییر می‌نماید، در این صورت در دوران سرمایه‌داری چه وسیله‌ای جز نیرو می‌تواند تضاد را حل کند؟ آمار مربوط به راه‌های آهن مدارک فوق العاده دقیقی را درباره سرعتهای مختلط رشد سرمایه‌داری و سرمایه‌ی مالی در تمام اقتصاد جهانی در اختیار ما می‌گذارد.<sup>104</sup> طی یکی دو، ده ساله‌ی اخیر توسعه‌ی امپریالیستی طول راه‌های آهن بدین طریق انجام گرفته است:

راه‌های آهن (به هزار کیلومتر)			
			منطقه
+/-	1913	1890	
122+	346	224	۱ - اروپا
128+	411	268	۲ - ایالات متحده آمریکا
128+	210	82	۳ - همه مستعمرات
94+	137	43	۴ - دولت‌های مستقل و نیمه مستقل آسیا و آمریکا
222+	347	125	جمع موارد (۳ و ۴) (همه مستعمرات + دولت‌های مستقل و نیمه مستقل آسیا و آمریکا)
	1104	617	جمع
		20	پیکره

بنابر این سیر توسعه‌ی راه‌های آهن در مستعمرات و کشورهای مستقل (و نیمه مستقل) آسیا و آمریکا از همه جا سریع‌تر بوده است. به طوری که می‌دانیم سرمایه‌ی مالی ۴ الی ۵ کشور از بزرگ ترین کشورهای سرمایه‌داری در این بخشها سیاست و حکم فرمائی کامل دارد. ساختمان دویست هزار کیلومتر راه آهن جدید در مستعمرات و کشورهای دیگر آسیا و آمریکا به معنای سرمایه‌گذاری جدیدی به مبلغ متجاوز از 40 میلیارد مارک با شرایط فوق العاده سودمند و تضمینهای مخصوصی از لحاظ بهره‌دهی و دریافت سفارشی پرسود برای کارخانه‌های فولادریزی و غیره و غیره است.

سرمایه‌داری سریع‌تر از همه در مستعمرات و کشورهای مأموری اقیانوس تکامل می‌یابد. در بین آن‌ها دول امپریالیستی جدیدی پدید می‌آیند (ژاپن). مبارزه‌ی امپریالیسم‌های جهانی حدت می‌یابد. خراجی که سرمایه‌ی مالی از بنگاه‌های فوق العاده پرسود مستعمرات و کشورهای مأموری اقیانوس می‌گیرد رو به افزایش می‌رود. هنگام تقسیم این «غینیت» سه‌هم هنگفتی عاید کشورهایی می‌شود که از لحاظ سرعت تکامل نیروهای مولده همیشه هم مقام اول را احراز نمی‌کنند. طول راه‌های آهن در بزرگ ترین کشورها به اضافه‌ی مستعمرات آن‌ها بدین قرار بود:

راه‌های آهن (هزار کیلومتر)			
			منطقه
+	1913	1890	

دولت آلمان، سال 1915؛ آرشیو راه آهن، سال 1892- مترجم؛ خصوصیات چندی که به تقسیمات راه‌های آهن میان مستعمرات کشورهای گوناگون در جریان سال 1890 مربوط است، ناکریر به طور تقریب تعیین گشته است. (سالنامه‌ی آمار Stat. Jahrbuch für das deutsche Reich, 1915; Archiv für Eisenbahnwesen - 1892)

+145	413	268	ایالت متحده
+101	208	107	امپراتوری بریتانیا
+46	78	32	روسیه
+25	68	43	آلمان
+22	63	41	فرانسه
+339	830	491	مجموع پنج دولت
پیکره 21			

بنابر این قریب 80 درصد تمام راههای آهن در پنج کشور از بزرگ‌ترین کشورها متمرکز شده است. ولی تمرکز مالکیت بر این راهها و تمرکز سرمایه‌ی مالی به مراتب بیش از این است، زیرا مقدار هنگفتی از سهام و برگهای وام راههای آهن، آمریکا، روسیه و غیره متعلق به میلیونر-های مثل آنگلیسی و فرانسویست.

انگلستان در سایه‌ی وجود مستعمرات خود، بر شبکه‌ی راه آهن «خود» 100 هزار کیلومتر یعنی چهار بار بیش از آلمان افزود و حال آن که بر همه معلوم است که طی این مدت تکامل نیروهای مولدهی آلمان و به خصوص تکامل صنایع زغال سنگ و فلزسازی آن به مراتب سریع تر از انگلستان و به طریق اولی سریع تر از فرانسه و روسیه بوده است. در سال 1892 آلمان 4,9 میلیون تن چدن در مقابل 6,8 میلیون تن انگلستان تولید می‌کرد؛ ولی در سال 1912 این رقم به 17,6<sup>105</sup> می‌رسد که برتری عظیمی را نسبت به انگلستان نشان می‌دهد! حال سؤال می‌شود که در شرایط سرمایه‌داری چه وسیله‌ای جز جنگ می‌تواند عدم تطابق بین تکامل نیروهای مولده و تجمع سرمایه از یک طرف و تقسیم مستعمرات و «مناطق نفوذ» برای سرمایه‌ی مالی را، از طرف دیگر از بین ببرد؟

## ۸- طفیلیگری و گندیدگی سرمایه‌داری

اکنون ما باید روی یکی از جنبه‌های دیگر امپریالیسم که بسیار مهم است ولی در اکثر استدلالات مربوط به این مبحث غالب<sup>105</sup> آن را مورد ارزیابی کافی قرار نمی‌دهند. مکث نمائیم. یکی از نواقص هیلفریدنگ مارکسیست این است که او در این مورد نسبت به هوبسن غیرمارکسیست گامی به عقب گذاشده است. منظور ما در اینجا طفیلی‌گری ذاتی امپریالیسم است.

چنان چه دیدیم عمیق ترین پایه‌ی اقتصادی امپریالیسم انحصار است. این انحصار سرمایه‌داریست یعنی از بطن سرمایه‌داری و در شرایط عمومی سرمایه‌داری یعنی تولید کالائی و رقابت به وجود آمده و با این شرایط عمومی در حال تضاد دائمی و درمان ناپذیری است. ولی با این حال این انحصار نیز مانند هر انحصار دیگر تمایل ناگزیری به وجود می‌آورد که متوجه رکود و گندیدگی است. ثبت

Edgar Crammond: „The Economic Relation of the British and German Empires Journal of the Royal Statistical Society, 1914 July, pp.777 ss میان امپراتوری‌های بریتانیا و آلمان» مندرجه در «مجله‌ی انجمن پادشاهی آمار»، ژوئیه، سال 1914، صفحه 777 و صفحات بعدی. - مترجم)

قیمت‌های انحصاری ولو به طور موقت، تا درجه‌ی معینی موجب از بین رفتن انگیزه ترقیات تکنیکی و بالنتیجه هرگونه ترقی و هرگونه پیشرفتی می‌گردد؛ به علاوه این عمل یک امکان اقتصادی به وجود می‌آورد برای آن که از ترقیات تکنیکی مصنوعاً جلوگیری شود. مثال: اوئوئنس نامی در آمریکا یک ماشین بطری سازی اختراع نمود که در امر تولید بطری، انقلابی تولید می‌کرد. کارتل آلمانی صاحبان کارخانه‌های بطری سازی، امتیاز اختراع اوئوئنس را خریداری می‌نماید و در کشوی میز خود جای می‌دهد و از عملی نمودن آن جلوگیری می‌کند. البته انحصار در دوره‌ی سرمایه‌داری هرگز نمی‌تواند رقابت را در بازار جهانی به کلی و برای مدتی مديدة از بین ببرد (ضمیر همین موضوع یکی از دلل پوج بودن تئوری اولترا-امپریالیسم است). البته، امکان تقليل هزینه‌ی تولید و افزایش سود از طریق اصلاحات موجب تغییراتی می‌گردد. ولی تمایل رکود و گندیدگی نیز که از خصوصیات انحصار است، به نوبه‌ی خود عمل خود را ادامه می‌دهد و در برخی از رشته‌های صنعت و برخی از کشورها در فوacial معینی از زمان تفوق حاصل می‌نماید.

انحصار تملک مستعمرات بسیار پهناور و پُر ثروت یا دارای موقعیت مناسب نیز در همان جهت عمل می‌نماید.

باری، امپریالیسم عبارتست از تجمع عظیم سرمایه‌ی پولی در معدودی از کشورها که چنان چه دیدیم به 150-100 میلیارد فرانک اوراق بهادر بالغ می‌گردد. این جاست سرچشم رشد طبقه، یا به عبارت صحیح تر، قشر تنزیل بگیران یعنی کسانی که از طریق «سفته بازی» زندگی می‌کند و به کلی از شرکت در هرگونه بنگاهی برکنارند و حرفه‌ی آنان تن آسائیست. صدور سرمایه که یکی از مهمترین ارگان اقتصادی امپریالیسم است، بیش از پیش این برکناری کامل قشر تنزیل بگیران را از تولید تشدید می‌کند و بر تمام پیکر کشوری که با استثمار از کار چند کشور مأمور ایقیانوس و مستعمرات گذران می‌کند، مهر و نشان طفیلی گری می‌زند.

هویسن می‌نویسد: «در سال 1893 میزان سرمایه گذاری بریتانیا در کشورهای خارجی تقریباً ۱۵ درصد تمام ثروت پادشاهی متحد بریتانیا را تشکیل میداد». <sup>۱۰۶</sup> شایان ذکر است که مقارن سال 1915 این سرمایه تقریباً دو بار و نیم افزایش یافت. سپس هویسن می‌نویسد: «امپریالیسم متجاوز که وجود آن برای مالیات دهنگان بسیار گران تمام می‌شود و اهمیت آن برای کارخانه دار و بازرگان بسیار ناچیز است... برای سرمایه‌داری که در جستجوی جائی برای به کار انداختن سرمایه‌ی خویش می‌باشد- منبع تحصیل سودهای هنگفت است»... (این مفهوم در زبان انگلیسی با یک کلمه بیان می‌شود: «اینوستور» یعنی «سرمایه گذار»، تنزیل بگیر)... «هیفن آمارشناس تمام درآمد سالیانه‌ای را که بریتانیای کبیر در سال 1899 از تمام بازرگانی خارجی و استعماری خود یعنی از واردات و صادرات، به دست آورده است، از روی حساب ۲,۵ درصد از کل 800 میلیون پوند استرلینگی که در گردش بوده است، - 18 میلیون پوند استرلینگی (قریب 170 میلیون روبل) برآورد می‌نماید». هر قدر هم این رقم هنگفت باشد باز برای توضیح چگونگی امپریالیسم متجاوز بریتانیای کبیر کافی نیست. آن چه این موضوع را توضیح می‌دهد 90 الی 100 میلیون پوند استرلینگ از محل سود حاصله از سرمایه‌ی «گذاری» یا سود قشر تنزیل بگیران است.

سود تنزیل بگیران در «بازرگانی» ترین کشور جهان پنج بار بیش از سودیست که از بازرگانی خارجی

به دست می‌آید! چنین است ماهیت امپریالیسم و طفیلی گری امپریالیستی.

بدین جهت است که مفهوم «دولت تنزیل بگیر» (Rentnerstaat) یا دولت رباخوار در تمام مطبوعات اقتصادی مربوط به امپریالیسم، مورد استعمال عمومی پیدا می‌کند. جهان به مشتی دولت رباخوار و اکثریت عظیمی از دولتهای وامدار تقسیم شده است. **شولتسه گورنیتس** در این باره می‌نویسد: «بین سرمایه‌هایی که در خارجه به کار انداخته می‌شوند، جای اول را آن سرمایه‌هایی اشغال می‌نمایند که در کشورهای از لحاظ سیاسی وابسته و یا متفق به کار می‌افتد: انگلستان به مصر، ژاپن، چین و آمریکای جنوبی وام می‌دهد. ناوگان وی در صورت لزوم نقش فراش دادگستری را بازی می‌کند. نیروی سیاسی انگلستان وی را از خشم و غضب وامداران مصون می‌دارد.»<sup>107</sup> سارتوریوس فون والتر سهائوزن در کتاب خود موسوم به «سیستم اقتصاد ملی سرمایه‌گذاری در خارجه» هلندر را به عنوان نمونه‌ی یک «دولت تنزیل بگیر» در نظر می‌گیرد و متنگر می‌شود که انگلستان و فرانسه نیز اکنون این جنبه را به خود می‌گیرند.<sup>108</sup> شilder بر آن است که پنج کشور صنعتی وجود دارند که «مفهوم کشور وامده کاملاً درباره آن‌ها صدق می‌کند»: انگلستان، فرانسه، آلمان، بلژیک و سوئیس. هلندر را فقط بدین جهت در اینشمار داخل نمی‌کند که «چندان صنعتی نیست». <sup>109</sup> ایالات متحده فقط در مورد آمریکا وامده است.

شولتسه گورنیتس می‌نویسد: «انگلستان ضمن رشد خود به تدریج از یک دولت صنعتی به دولتی وامده مبدل می‌شود. با وجود افزایش مطلق تولیدات صنعتی و صادرات کالاهای صنعتی باز بر میزان نسبی درآمد حاصله از تنزیل و بهره سهام و نشر اوراق بهادر و از دلی و احتکار روز به روز افزوده می‌شود. به عقیده‌ی من همانا این واقعیت است که پایه‌ی اقتصادی + اعتلای امپریالیستی را تشکیل می‌دهد. بین وامده و وامدار ارتباط محکم‌تری وجود دارد تا بین فروشنده و خریدار.»<sup>110</sup> آ. لانسبورگ، ناشر مجله‌ی «بانک» چاپ برلن در سال 1911 در مقاله‌ای تحت عنوان «آلمن - دولت تنزیل بگیر» درباره‌ی آلمان چنین نوشت: «در آلمان تمایلی را که در فرانسه برای تنزیل بگیر شدن وجود دارد، شدیداً مورد استهزا قرار می‌دهند. ولی این موضوع را فراموش می‌کنند که در حدودی که این قضیه به بورژوازی مربوط می‌گردد، شرایط آلمان بیش از پیش به شرایط فرانسه شبیه می‌شود.»<sup>111</sup>

دولت تنزیل بگیر عبارت است از دولت سرمایه‌داری طفیلی و در حال گندیدن و این کیفیت نمی‌تواند در کلیه‌ی شرایط اجتماعی- سیاسی کشور معین عموماً و در دو جریان اساسی جنبش کارگری خصوصاً منعکس نگردد. برای این که این موضوع را هر چه واضح تر نشان دهیم رشته‌ی سخن را به هویسن واگذار می‌نماییم که به عنوان گواه از هر کس «مطمئن» تر است، چون او را نمی‌توان به داشتن تعصب در «شريعت مارکسيستي» مظنون دانست و از طرف دیگر وی یک فرد انگلیسی است که به خوبی از اوضاع و احوال کشوری که هم از لحاظ مستعمرات و هم از لحاظ سرمایه‌ی مالی و تجربه‌ی امپریالیستی ثروتمندترین کشور هاست. آگاه است.

هویسن ضمن این که تأثیر مستقیم جنگ انگلیس و بوئر که خاطره اش کاملاً در وی زنده بود رابطه

Schulze-Gaevernitz: Br. Imp., p.320 -107

Sart. Von Waltershausen: „D. Volkswirt. Syst. etc, B. 1907, Buch IV -108

صفحه - 393 ، Schilde -109

Schulze- Gaevernitz, Br. Imp., 122 -110

.11-10 ، صفحه 1911 ، Die Bank -111

امپریالیسم را با منافع «فینانسیستها» و نیز افزایش سود آنان را پیمانکاری و سفارشات جنگی گوناگون و غیره، توصیف می‌کند، می‌نویسد: «هادیان این سیاست کاملاً طفیلی گرانه سرمایه‌داران هستد؛ ولی همین انگیزه‌ها در قشرهای مخصوصی از کارگران نیز تأثیر می‌نماید. در عده‌ی زیادی از شهرها مهمترین رشته‌های صنعت به سفارش‌های دولتی وابسته اند؛ تمایلات امپریالیستی مراکز صنایع فلزسازی و کشتی سازی تا درجه‌ی نسبت<sup>۱</sup> زیادی به این واقعیت منوط است.» نویسنده بر این عقیده است که دو کیفیت مختلف موجب تضعیف نیروی امپراطوری‌های قدیم بوده است: ۱) «طفیلی گری اقتصادی» و ۲) تشکیل ارتش از افراد ملل وابسته. «کیفیت نخست از رسم و عادت طفیلی گری اقتصادی ناشی می‌شود که به حکم آن دولت فرمانروا از استانها و مستعمرات و کشورهای وابسته خود برای توانگر ساختن طبقه‌ی حاکمه کشور خویش و نیز برای تطمیع طبقات پائین کشور خود و آرام نگاه داشتن آن‌ها استفاده می‌نماید.» ما از خود اضافه می‌کنیم که برای به دست آوردن امکان اقتصادی این تطمیع اعم از این که به هر شکلی انجام پذیرد- سودهای انحصاری هنگفتی لازمست.

هوبرسن در خصوص کیفیت دوم چنین می‌نویسد:

«یکی از عجیب‌ترین علائم نایابنایی امپریالیسم آن قیدی مخصوصی است که بریتانیای کبیر، فرانسه و دول امپریالیستی دیگر در اقدام به این عمل از خود نشان می‌دهند. بریتانیای کبیر در این راه از همه جلوتر رفته است. قسمت اعظم نبردهایی که ما به کمک آن امپراطوری هندوستان را مسخر خود ساختیم، به توسط نیروهایی که از اهالی بومی تشکیل داده بودیم انجام گرفته است؛ در هندوستان و نیز در این اواخر در مصر ارتشهای دائمی عظیمی تحت فرماندهی بریتانیایی‌ها قرار دارند؛ تقریباً تمام جنگهایی که ما برای تسخیر آفریقا نموده ایم، به استثنای جنگهای مربوط به قسمت جنوبی آن به توسط بومیان انجام گرفته است.»

ارزیابی هوبرسن درباره‌ی دورنمای تقسیم چین از نظر اقتصادی چنین است: «در چنین صورتی قسمت اعظم اروپای باختری منظره و جنبه‌ای به خود خواهد گرفت که اکنون قسمتهایی از کشورهای زیرین دارند: جنوب انگلستان و رویورا و نقاطی از ایتالیا و سوئیس که نوریستها بیش از هر جا از آن‌ها دیدن می‌نمایند و محل سکونت توانگران است. به عبارت دیگر منظره‌ی آن چنین خواهد بود: مشت ناچیزی از اشراف ثروتمند که از خاور دور بهره سهام و مقررات می‌گیرند؛ گروه نسبتاً بزرگ تری از کارمندان حرفه‌ای و بازرگانان و عده‌ی کثیرتری از نوکران و خدمت کاران و کارگران بنگاه‌های حمل و نقل و صنایعی که به تکمیل آخرین قسمت اشیای ساخته شده مشغولند. ولی رشته‌های عمده‌ی صنایع از بین خواهد رفت و مقادیر هنگفتی مواد غذائی و اشیای نیمه ساخته به عنوان خراج از آسیا و آفریقا وارد خواهد شد.» (ببینید اتحاد وسیع تر کشورهای باختری یعنی فدراسیون اروپائی دول معظم چه امکاناتی برای ما فراهم خواهد نمود: یک چنین فدراسیون نه تنها مدنیت جهانی را به جلو سوق نخواهد داد، بلکه ممکن است خطر عظیم طفیلی گری باختری را در بر داشته باشد که عبارت است از: متمایز شدن گروهی از کشورهای صنعتی پیش رو که طبقات فوقانی آنها از آسیا و آفریقا خراج عظیمی دریافت می‌کنند و به کمک آن توده‌های کثیری از کارمندان و نوکران مطیع رانان می‌دهند که دیگر به تولید محصولات‌نهنگفت کشاورزی و صنعتی مشغول نبوده، بلکه تحت نظر آریستوکراسی مالی نوین به خدمات شخصی یا کارهای فرعی صنعتی مشغولند. بگذار کسانی که آماده اند از این تئوری») (باید گفته می‌شد: از این دورنما) «روی برگردانند و آن را قابل بررسی نمی‌دانند در شرایط اقتصادی- اجتماعی آن شهرستانهای انگلستان جنوبی فعلی که اکنون در این وضع قرار دارند تعمق

نمایند. بگذار آنها فکر کنند اگر چین تحت نظارت اقتصادی این گروه فینانسیستها، یا «سرمایه‌گذاران» و کارمندان سیاسی و بازرگانی و صنعتی آنان قرار می‌گرفت و این گروه از بزرگ‌ترین منابع دست نخورده ای که جهان تا کنون به خود دیده است بهره کشی مینمودند و آن را در اروپا به مصرف می‌رسانند. این سیستم چه دامنه‌ی عظیمی به خود می‌گرفت. بدیهیست وضعیت بسیار بغرنج است، حساب بازی نیروهای جهانی به مراتب مشکل‌تر از آن است که بتوان تحقیق این پیش‌بینی و یا هر پیش‌بینی دیگری را درباره‌ی آینده تنها در یک جهت زیاد محتمل دانست. ولی آن نفوذ‌هایی که در حال حاضر امپریالیسم اروپایی باختصار را اداره می‌نمایند، همانا در این جهت سیر می‌کنند و اگر به مقاومتی برخورد ننمایند و به سوی دیگری متوجه نشوند، درست در جهت انجام همین پروسه عمل خواهند کرد». <sup>112</sup>

نویسنده کاملاً محق است: اگر نیروهای امپریالیسم به مقاومتی برخورد نمی‌کرند، کار را درست به همین جا هم می‌کشانند. اهمیت «کشورهای متحده اروپا» در شرایط کنونی یعنی امپریالیستی این جا به درستی مورد ارزیابی قرار گرفته است. فقط می‌بایستی اضافه می‌شد که در درون جنبش کارگری نیز اپورتونیستها که اکنون در اکثریت کشورها موقتاً پیروز شده اند به طور منظم و بدون انحراف درست در همین جهت «عمل می‌نمایند». امپریالیسم که معنای آن تقسیم جهان و استثمار نه تنها چین است؛ امپریالیسم که معنای آن تحصیل سودهای انحصاری هنگفت از طرف مشتی از ژرتومندترین کشورهای است، برای تطمیع قشرهای فوقانی پرولتاریا امکان اقتصادی به وجود می‌آورد و بدین طریق اپورتونیسم را می‌پروراند، شکل معینی به آن می‌دهد و آن را مستحکم می‌نماید. فقط آن نیروهایی را که بر ضد امپریالیسم عموماً و بر ضد اپورتونیسم خصوصاً مبارزه می‌نمایند و عدم مشاهده آن‌ها از طرف هوبسن سوسیال لیبرال امری طبیعی است، نباید فراموش نمود.

گر هارد هیلدبراند، اپورتونیست آلمانی که در موقع خود به مناسبت دفاع از امپریالیسم از حزب اخراج شد و امروز می‌توانست پیشوای حزب به اصطلاح «سوسیال دموکرات» آلمان باشد، گفته‌های هوبسن را خیلی خوب تکمیل می‌کند، بدین طریق که تشکیل «کشورهای متحده اروپایی باختصار» را (بدون روسیه) به منظور عملیات «مشترک»... علیه سیاه پوستان آفریقا، علیه «جنبش بزرک اس می» و نیز به منظور تهیه یک «ارتاش و ناوگان دریائی نیرومند» علیه «ائتلاف ژاپن و چین»<sup>113</sup> و غیره تبلیغ می‌نماید.

توضیحی که شولتسه گورنیتس از «امپریالیسم بریتانیا» می‌نماید همان خصوصیات طفیلی گری را به مانشان می‌دهد. درآمد ملی انگلستان از سال 1865 تا 1898 تقریباً دو برابر شد و حال آن که درآمد حاصله «از خارجه» طی همان مدت 9 بار افزایش یافت. اگر «خدمت» امپریالیسم «تربیت سیاه پوستان برای کار» باشد (بدون جبر که کار از پیش نمی‌رود...) در عوض «خطر» امپریالیسم هم این خواهد بود که «اروپا کار جسمانی را - ابتدا کار کشاورزی و معدنی و سپس کار خشن تر صنعتی را - به گردن بشر سیاه پوست تحمیل کند و خود با خاطری آسوده به تنزیل گرفتن مشغول گردد و بدین وسیله شاید هم موجبات رهائی اقتصادی و سپس سیاسی نژادهای سرخ پوست و سیاه پوست را فراهم سازد».

.386 - 112 Hobson - 144، 205، 335، 103، صفحه

Gerhard Hildebrand: „Die Erschütterung der Industrieherrschaft - und des Industriesozialismus“ - 113 (گر هارد هیلدبراند: «تزلزل سیاست صنایع و سوسیالیسم صنعتی»- مترجم) سال 1910، ص-229 و صفحات بعدی.

در انگلستان روز به روز قسمت بیشتری از زمینها را از کشاورزی منترو نموده و به ورزش و تفریح و تفرج اغایا اختصاص می‌دهند. در مورد اسکاتلند که اشرافی ترین منطقه‌ی شکار و ورزش است-می گویند که «این سرزمین به برکت گذشته‌ی تاریخی خود و از دولت سر مستر کارنه جی زندگی می‌کند» (کارنه جی یک میلیارد آمریکائیست). در انگلستان تنها برای اسب دوانی و شکار روباه سالیانه چهارده میلیون پوند استرلينگ (قریب 130 میلیون روبل) خرج می‌شود. تعداد تنزیل بگیران انگلستان تقریباً به یک میلیون نفر می‌رسید. تعداد نسبی افرادی که به کارهای تولیدی مشغولند دائماً در تنزل است:

سال	سكنه یانگلستان (به میلیون)	عمده‌ی صنایع (به میلیون)	تعداد کارکر در رشته‌های	تعداد کارگران نسبت به تمام سکنه
1851	17,9	4,1	رشته‌های	درصد 23
1901	32,5	4,9	صنایع	درصد 15

محقق بورژوای «امپریالیسم بریتانیا در آغاز قرن بیستم» وقتی از طبقه‌ی کارگر انگلیس سخن می‌راند، مجبور است همواره بین «قشر فوکانی» کارگران و «قشر پائین صرفًا پرولتاریائی» فرق قائل شود. قشر فوکانی شامل گروهی از اعضای کوپراتیوها و اتحادیه‌های حرفه‌ای و انجمنهای ورزشی و مجامع کثیر مذهبی است. قانون انتخابات که در انگلستان «هنوز هم به حد کافی محدود هست برای آن که بتواند قشر پائین صرفًا پرولتاریائی را از حق انتخابات محروم نماید» با سطح این قشر وفق داده شده است!! برای این که وضع طبقه‌ی کارگر انگلیس را رنگ و روغن بزنند معمولاً فقط از قشر بائی که اقلیتی از پرولتاریا را تشکیل می‌دهد، دم می‌زنند. مثلاً «موضوع بیکاری اکثرًا مسأله ایست مربوط به لندن و قشر پائین پرولتاریا که سیاستمداران کمتر آن را به حساب می‌آورند»<sup>114</sup> ... باید گفته می‌شد: که سیاست بافان بورژوا و اپورتونیست‌های «سوسیالیست» کمتر آن را به حساب می‌آورند.

از جمله‌ی خصوصیات امپریالیسم که با پدیده‌های مورد بحث مرتبط است یکی هم تقلیل مهاجرت از کشورهای امپریالیستی و افزایش مهاجرت (ورود کارگران و تغییر محل سکونت) به کشورهای نام برده از کشورهای عقب مانده تریست که سطح دستمزد در آن‌ها پائین‌تر است. به طوری که هوبسن متذکر می‌گردد مهاجرت از انگلستان از سال 1884 رو به کاهش می‌رود: عدمی مهاجرین در سال مذبور 242 هزار و در سال 1900، 169 هزار نفر بود. عدمی مهاجرین از آلمان در جریان ده سال 1881-1890 به حد اعی خود یعنی به 1453 هزار رسید و طی دو ده ساله‌ی بعدی به 341 و 544 هزار تنزل نمود. در عوض بر تعداد کارگرانی که از اطریش، ایتالیا، روسیه و کشورهای دیگر به آلمان می‌آمدند افزوده شده. طبق سرشماری سال 1907 تعداد خارجیان در آلمان 1.342.294 نفر بود که از آن‌ها 44.800 نفر کارگر صنعتی 257.329 نفر کارگر کشاورزی بودند.<sup>115</sup> در فرانسه «قسمت مهمی» از کارگران صنایع معدنی را خارجیان تشکیل می‌دهند: لهستانی‌ها، ایتالیانی‌ها و اسپانیانی‌ها.<sup>116</sup>

Schulze-Gaevernitz. Br. Imp., p.301 -114

Statistik des Deutschen Reichs, Bd.221 -115 («آمار دولت آلمان»، مترجم)

هنگر: „Die Kapitalsanlage der Franzosen, St., 1913 -116 (متوجه)

در ایالات متحده مهاجرین اروپای شرقی و جنوبی کم مزدترین کارها را دارند و حال آن که تعداد کارگران آمریکائی که به سمت سرکارگر کار کرده و پرمزدترین کارها را دارند از لحاظ نسبی بیش از همه است.<sup>117</sup> امپریالیسم دارای این تمایل هم هست که در بین کارگران قشرهای ممتازی را تمایز نماید و آن‌ها را از توده‌ی وسیع پرولتاریا مجزا سازد.

ذکر این نکته لازم است که در انگلستان تمایل امپریالیسم مبنی بر این که بین کارگران شکاف ایجاد کند و اپورتونیسم را در بین آن‌ها تقویت نماید و جنبش کارگری را موقت<sup>۱</sup> ادچار فساد سازد مدت‌ها قبل از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم متظاهر گردیده بود. زیرا دو صفت مشخصه‌ی مهم امپریالیسم یعنی مستملکات عظیم مستعمراتی و موقعیت انحصاری در بازار جهانی از نیمه‌ی قرن نوزدهم در انگلستان وجود داشت. مارکس و انگل‌سالهای متمادی این رابط اپورتونیسم در جنبش کارگری را با خصوصیات امپریالیستی سرمایه‌داری انگلستان به طور منظمی بررسی مینمودند. مثلاً انگل‌س در ۷ اکتبر سال ۱۸۵۸ به مارکس نوشت: «پرولتاریای انگلستان عملأ به طور روزافزونی جنبه‌ی بورژوازی به خود می‌گیرد و به نظر می‌رسد این ملت که از هر ملت دیگری بیشتر بورژواست می‌خواهد سرانجام کار را به جائی برساند که در ردیف بورژوازی یک اشرافیت بورژوازی و یک پرولتاریای بورژوازی داشته باشد. بدیهیست این امر از طرف ملتی که تمام جهان را استثمار می‌نماید تا حدود معینی طبق قاعده‌ی به نظر می‌رسد». تقریباً پس از یک ربع قرن، انگل‌س در نامه مورخه ۱۱ اوت ۱۸۸۱ از «بدترین تردونیونهای انگلیسی» صحبت می‌کند «که اجازه می‌دهند افرادی بر آن‌ها رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست کم جیره بگیر وی هستند». و اما انگل‌س در نامه دیگر خود به کائوتسکی در تاریخ ۱۲ سپتامبر سال ۱۸۸۲ چنین می‌نویسد: «از من می‌پرسید کارگران انگلیسی درباره‌ی سیاست استعماری چه فکر می‌کنند؟ همان فکری که درباره‌ی سیاست به طور کلی می‌کنند. این جا حزب کارگری موجود نیست، فقط رادیکالهای محافظه کار و لیبرال وجود دارند و کارگران با خاطری آسوده به اتفاق آنان از انحصار مستعمراتی انگلستان و انحصار وی در بازار جهانی استفاده می‌نمایند».<sup>118</sup> (عین همین مطلب را هم انگل‌س در سال ۱۸۹۲ در پیش گفتار چاپ دوم کتاب خود موسوم به «وضع طبقه‌ی کارگر در انگلستان» تشریح نموده است.)

در این جا علت و معلوم به طور واضح ذکر گردیده است. علت: ۱) استثمار تمام جهان از طرف این کشور؛ ۲) موقعیت انحصاری آن در بانک جهانی؛ ۳) انحصار مستعمراتی آن. معلوم: ۱) بورژواشدن بخشی از پرولتاری انگلستان؛ ۲) قسمتی از آن اجازه می‌دهد افرادی بر وی رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست کم جیره بگیر آن هستند. امپریالیسم آغاز قرن بیست تقسیم جهان را بین مشتی از دول به پایان رسانده و هر یک از این دول اکنون آن چنان قسمتی از «تمام جهان» را استعمار می‌کند (به منظور تحصیل مافوق سود) که اندکی از آن چه انگلستان در سال ۱۸۵۸ استثمار می‌کرد کمتر است؛ هر یک کارتلها از این دول در سایه‌ی تراستها، کارتلهای سرمایه‌ی مالی و داشتن مناسبات وامده با وامدار- در بازار جهانی دارای موقعیت انحصاریست و هر یک از آن‌ها تا درجه‌ی معینی از انحصار مستعمراتی برخوردار است (دیدیم که از ۷۵ میلیون کیلومتر مربع مجموع مستعمرات جهان ۶۵ میلیون یعنی ۸۶ درصد در دست شش دولت مرکز است؛ ۶۱ میلیون یعنی ۸۱

117-118 نیوبورک. مترجم) Hourvich: „Immigration and Laboür, N. Y., 1913“  
متوجه (Briefwechsel von Marx und Engels Bd. II, S. 290; IV, 453-118  
متوجه (K. Kautsky: „Sozialismus und Kolonialpolitik, Brl. 1903“  
متوجه (برلن. - مترجم). این رساله در آن عهدی نوشته شده بود که کائوتسکی هنوز مارکسیست بود.

در صد در دست سه دولت مرکز است).

وجهی تمایز موقعیت کنونی وجود آن چنان شرایط اقتصادی و سیاسی است که نمی‌توانست بر شدت آشتی ناپذیری اپورتونیسم با منافع عمومی و اساسی جنبش کارگری نیفزاید: امپریالیسم از حالت جنینی خود خارج شده و به یک سیستم مسلط مبدل گردیده است؛ انحصارهای سرمایه‌داری در اقتصاد ملی و سیاست جای اول را اشغال می‌نمایند؛ تقسیم جهان به پایان رسیده است؛ و اما از طرف دیگر به جای انحصار بدون شریک انگلستان، اکنون می‌بینیم عده‌ی قلیلی از دول امپریالیستی برای شرکت در این انحصار با یکدیگر به مبارزه‌ای مشغولند که صفت مشخصه‌ی تمام آغاز قرن بیست را تشکیل می‌دهد. اپورتونیسم اکنون دیگر نمی‌تواند در جنبش کارگری یک کشور، آن طور که در نیمه دوم قرن نوزدهم در انگلستان مشاهده می‌شد. برای مدتی مديدة یعنی ده‌ها سال پی در پی پیروزی مطلق داشته باشد. اپورتونیسم در یک سلسله از کشورها به نضج خود رسیده، از حد نضج گذشته و گذیده شده و به عنوان سوسيال شوينيسم<sup>119</sup> کاملاً با سیاست بورژوازی در آمیخته است.

## ۹- انتقاد از امپریالیسم

انتقاد از امپریالیسم به معنای وسیع این کلمه از نظر ما عبارت از روشهای است که طبقات گوناگون جامعه، بر حسب ایدئولوژی عمومی خود، نسبت به سیاست امپریالیسم دارند.

میزان عظیم سرمایه‌ی مالی که در دست عده‌ی معدودی مرکز شده و شبکه‌ی انبیوه‌ی از مناسبات و ارتباطات به وجود آورده و دامنه‌ی این شبکه با چنان وسعت غیرقابل تصوری گسترش یافته که نه تنها توده‌ی سرمایه‌داران و صاحبکاران متوسط و کوچک بلکه خرده پاترین آن‌ها را نیز تابع سرمایه‌ی مالی نموده است، از یک طرف و مبارزه‌ی حاد با سایر گروه‌های ملی و دولتی فیناسیستها بر سر تقسیم جهان و سیاست بر کشورهای دیگر از طرف دیگر. موجب شده است که تمام طبقات دارا یک جا به سوی امپریالیسم روآور شوند. مجذوبیت «همگانی» به دورنماهای امپریالیسم، دفاع دیوانه وار از آن و رنگ آمیزی آن به تمام وسائل ممکن‌ه. چنین است صفت مشخصه‌ی دوران حاضر. ایدئولوژی امپریالیستی در طبقه‌ی کارگر نیز نفوذ می‌نماید. دیوار چین این طبقه را از طبقات دیگر جدا نکرده است. اگر پیشوایان حزب کنونی به اصطلاح «سوسيال دموکرات» آلمان به حق و به جا به «سوسيال امپریالیست» یعنی سوسيالیست در گفتار و امپریالیست در کردار ملقب شده‌اند. باید دانست در سال 1902 هم هویتن و جود «امپریالیستهای فابین» را در انگلستان که به سازمان اپورتونیستی «جمعیت فابین» تعلق داشتند خاطر نشان نموده است.

دانشمندان و پولیسیستهای بورژوازی معمولاً به شکل نسبت<sup>۱۱۹</sup> پوشیده ای از امپریالیسم دفاع می‌کنند، بدین طریق که سیاست مطلق امپریالیسم و ریشه‌های عمیق آن را پرده پوشی می‌نمایند، می‌کوشند جزئیات و فرعیات را در درجه‌ی اول اهمیت قرار دهند و تشن می‌کنند با طرحهای به کلی بی‌اهمیت «رفرم» از قبیل برقراری نظارت پلیسی بر تراستها یا بانکها و غیره توجه را از آن چه که دارای

119- سوسيال شوينيسم روسی حضرات پوتروفها، چنکلهای، ماسلفها و غیره نیز، خواه به صورت آشکار و خواه به صورت پنهانی خود (آقایان چخیزه، اسکوبیل، آکسلرد، مارتوف و غیره) از یکی از اشکال روسی اپورتونیسم یعنی از انج ل طلبی پدیده آمده است.

اهمیت اساسی است منحرف سازند. امپریالیستهای وقیح و بی‌پرده‌ای که جسارت دارند اندیشه‌ی مربوط به اصلاح خصوصیات اساسی امپریالیسم را اندیشه‌ای نابخردانه اعلام دارند کمتر به سخن بر می‌خیزند.

اینک مثالی ذکر می‌نماییم. امپریالیستهای آلمانی در نشریه‌ی موسوم به «بایگانی اقتصاد جهانی» سعی دارند جریان جنبش آزادی بخش ملی را در مستعمرات و البته به خصوص در مستعمرات غیرآلمانی تعقیب نمایند. آن‌ها تک جوشها و اعتراضاتی را که در هندوستان می‌شود و جنبشی را که در ناتال (جنوب آفریقا) و در هند، هلند و غیره وجود دارد ذکر می‌کنند. یکی از آن‌ها در خصوص یک نشریه‌ی انگلیسی حاوی گزارش مربوط به کفرانسی از ملت‌ها و نژادهای تابع که از 28 تا 30 ژوئن سال 1910 از طرف نمایندگان مختلف ملی از آسیا و آفریقا و اروپا که تحت سیاست بیگانگان قرار دارند تشکیل شده بود. مقاله‌ای نوشته و ضمن آن نطقه‌ای ایراد شده در این کفرانس را چنین ارزیابی می‌نماید: «به ما می‌گویند با امپریالیسم باید مبارزه کرد؛ دولتهای فرمانروا باید حق ملّ تابعه را به استقلال به رسمیت بشناسند؛ دادگاه بین المللی باید بر اجرای قراردادهای معصومانه گامی فراتر نمی‌نهد. ما اثری از درک این حقیقت نمی‌بینیم که امپریالیسم در شکل کنونی خود با سرمایه‌داری ارتباط ناگستینی دارد و بدین جهت (!! ) مبارزه مستقیم با امپریالیسم امریست بی نتیجه مگر این که به اقداماتی علیه برخی از زیاده روی‌ها به ویژه نفرت انگیز آن اکتفا شود». <sup>120</sup> چون اصلاح رفرمیستی ارکان امپریالیسم چیزی نیست جز فریب و «خواهش‌های معصومانه» و چون نمایندگان بورژوازی ملّ ستمکش به سوی جلو «فراتر» از این گامی نمی‌نهند، بدین جهت نمایندگی بورژوازی ملت ستمگر گامی «فراتر» از این به سوی عقب بر می‌دارد یعنی در برابر امپریالیسم جبهه به زمین می‌ساید و آن را در لفاظی ادعای «علمی بودن» مستور می‌گرداند. این هم نوعی از «منطق» است!

مسائل حاکی از این که آیا تغییرات رفرمیستی ارکان امپریالیسم امکان پذیر است و آیا باید به جلو رفت و تضادهای را که زائیده امپریالیسم است بیش از پیش حدت داد و آن‌ها را عمیق‌تر ساخت یا این که باید به عقب رفت. و این تضادها را تخفیف داد. از مسائل اساسی انتقاد از امپریالیسم است. چون خصوصیات سیاسی امپریالیسم عبارت است از بسط ارتفاع در تمام جهات و تشدید ستمگری ملی ناشی از ستمگری الیگارشی مالی و نیز بر افتادن رقابت آزاد، لذا امپریالیسم در آغاز قرن بیستم تقریباً در تمام کشورهای امپریالیستی با اپوزیسیونی از خرد بورژواهای دموکرات مواجه می‌شود. علت قطع علاقه با مارکسیسم از طرف کائوتسکی و جریان وسیع بین المللی کائوتسکیسم این است که کائوتسکی نه فقط نکوشید و نتوانست خود را در صف مقابل این اپوزیسیون خرد بورژوازی و رفرمیستی که پایه‌ی اقتصادی آن ارتجاعیست. قرار دهد، بلکه بر عکس در عمل با آن درآمیخت.

جنگ امپریالیستی سال 1898 علیه اسپانیا در ایالات متحده موجب پیدایش اپوزیسیونی از «ضدامپریالیستها» گردید. اینها آخرین موهیکانهای <sup>121</sup> دموکراسی بورژوازی بودند که این جنگ را جنگ «تبهکارانه» می‌نامیدند، تصرف اراضی دیگران را نقض قانون مشروطیت می‌دانستند، عملی را که نسبت به آگوینالدو، پیشوای بومیان فیلیپین شد (به وی و عده دادند که کشورش آزاد خواهد بود،

120- Welt wirtschaftliches Archiv, Bd. II («بایگانی اقتصاد جهانی»، جلد 2، صفحه 193. مترجم)

121- موهیکانها - گروهی از طوایف هندوهای آمریکای شمالی هستند که در حال زوال و از بین رفتد. آخرین موهیکانها - نام رمان یکی از نویسندهای آمریکائی به نام فنیمور کوپر است. به طور کلی آخرین نمایندگان جریان‌های اجتماعی در حال زوال را - آخرین موهیکان‌ها می‌نامند. ه. ت.

ولی بعداً سپاهیان آمریکائی را در آن جا پیاده کردند و فیلیپین را به تصرف خود در آوردند) «فریب شوینیستها» می‌خوانند و سخنان لینکلن را نقل قول مینمودند حاکی از این که: «هنگامی که سفیدپوست بر خود حکومت می‌کند، این عمل حکومت بر خویشتن است ولی هنگامی که بر خود و در عین حال بر دیگران حکومت می‌کند. این دیگر حکومت بر خویشتن نبوده بلکه استبداد است». <sup>122</sup> ولی مدامی که این انتقاد کنندگان از اعتراف به ناگستنی بودن ارتباط امپریالیسم با تراستها و بنابر این با ارکان سرمایه‌داری واهمه داشتند و مدامی که از گرویدن به نیروهایی که به توسط سرمایه‌داری بزرگ و در نتیجه‌ی تکامل آن به وجود می‌آیند هراسناک بودند. انتقادشان کماکان جنبه‌ی «خواهش‌های معصومانه» را داشت.

هوبسن نیز در انتقاد از امپریالیسم به طور عمدۀ از همین نظریات پیروی می‌نماید. هوبسن در رد «ناگزیری امپریالیسم» و اعلام ضرورت «ارتفاع قدرت خرید» اهالی (در دوران سرمایه‌داری!)، بر کائوتسکی سبقت جسته است. کسانی که در انتقاد از امپریالیسم و قدرت مطلق بانکها، الیگارشی مالی و غیره از نظریه‌ی خرد بورژوازی پیروی می‌کنند عبارتند از آگاد، آ. لانسپورگ، ل. اشوگه که ما در این رساله به کرات از آن‌ها نقل قول نموده ایم و نیز ویکتور برار، از نویسنده‌ی فرانسوی، مؤلف یک کتاب سطحی به نام «انگلستان و امپریالیسم» منتشره در سال 1900. همه‌ی آن‌ها بدون آن که ذره‌ای ادعای مارکسیست بودن داشته باشند، رقابت آزاد و دموکراسی را در نقطه‌ی مقابل امپریالیسم قرار می‌دهند، طرح احداث راه آهن بغداد را که به تصادمات و جنگ منجر می‌گردد تقبیح می‌کنند و ضمناً همه‌ی «خواهش‌های معصومانه» ای درباره‌ی صلح مطرح می‌نمایند و غیره و غیره. حتی آ. نیمارک متخصص آمار نشر اوراق بهادران بین المللی نیز جزو آن‌هاست. نام برده ضمن محاسبه‌ی صدھا میلیارد فرانک پشتونه‌های «بین المللی» در سال 1912 بانگ برآورد که: «آیا می‌توان تصور کرد صلح برهم خواهد خورد...؟ و با وجود چنین پیکره‌های هنگفتی به ریسک برپا کردن جنگ تن در خواهد داد؟» <sup>123</sup>

یک چنین ساده لوحی از طرف اقتصاددانان بورژوا موجب شگفتی نیست؛ به علاوه این موضوع به سود آن‌ها نیز هست که خود را تا این درجه به ساده لوحی زده و در شرایط امپریالیسم «به طور جدی» از صلح دم بزنند. ولی برای کائوتسکی که در سالهای 1914-1915-1916 به پیروی از همین نظریه بورژوا رفرمیستی پرداخته ادعا می‌کند در مورد صلح «همه توافق نظر دارند» (امپریالیستها، به اصطلاح سوسیالیستها و سوسیال پاسیفیستها). دیگر چه چیزی از مارکسیسم باقی می‌ماند؟ به جای تجزیه و تحلیل و آشکار ساختن تمام عمق تضادهای امپریالیسم مافقط یک چیز می‌بینیم و آن «تمایل معصومانه» رفرمیستی به سهل انگاشتن این تضادها و نفی آن‌هاست.

اینک نمونه‌ی کوچکی از انتقاد اقتصادی کائوتسکی از امپریالیسم. او پیکره‌های صادرات و واردات سالهای 1872-1912 انگلستان را در مورد مصر با یکدیگر مقایسه می‌کند؛ معلوم می‌شود رشد این صادرات و واردات از رشد صادرات و واردات عمومی انگلستان کمتر بوده است. کائوتسکی از این جا چنین نتیجه گیری می‌کند: «هیچ دلیلی برای این فرض در دست نداریم که اگر مصر تحت اشغال نظامی قرار نمی‌گرفت بازارگانی با این کشور با وجود فشار عوامل اقتصادی کمتر رشد می‌کرد.» «تمایل

122- J. Patouillet: „L'impérialisme américain, Dijon (ژ. پاتویه: «امپریالیسم آمریکا»، دیژون، سال 1904، صفحه 272. مترجم)

123- Bulletin de l'Institut International de Statistique, t. XIX, livr. II, p 225 (بولتن پژوهشگاه آمار بین المللی، جلد 19، کتاب 2، صفحه 225. مترجم)

سرمایه به بسط و توسعه» «بهتر از هر چیز به وسیله‌ی دموکراسی مسالمت آمیز ممکن است عملی گردد نه به وسیله‌ی شیوه‌های قهری امپریالیستی»<sup>124</sup>

این استدلال کائوتسکی که آقای اسپکتاتور 10 هودار دو آتشه وی در روسیه (و استمارکنده سوییال شوینیستها در روسیه) آن را به صدها آهنگ زیر و بم تکرار می‌کند، اساس انتقاد کائوتسکیستی را از امپریالیسم تشکیل می‌دهد و از این رو باید با تفصیل بیشتری روی آن مکث نمود. نخست قسمتی از گفته‌های هیلفریدینگ را نقل می‌نماییم که کائوتسکی بارها و منجمله در آوریل سال 1915 اعلام نموده که نتیجه گیری‌های وی را «تمام تئوری‌بین‌های سوییالیست به اتفاق آرای قبول دارند».

هیلفریدینگ می‌نویسد: «کار پرولتاریا این نیست که در مقابل سیاست سرمایه‌داری مترقی تر سیاست عقب مانده ای را قرار دهد که مربوط به عصر بازرگانی آزاد و مناسبات خصوصت آمیز نسبت به دولت است. پاسخی که پرولتاریا در مقابل سیاست اقتصادی سرمایه‌ی مالی و امپریالیسم می‌تواند بدده آزادی بازرگانی نبوده، بلکه فقط سوییالیسم است. هدفی که سیاست پرولتاریائی در حال حاضر می‌تواند تعقیب کند ایدآلی نظیر برقراری مجدد رقابت آزاد - که اکنون دیگر به یک ایدآل ارجاعی مبدل شده- نبوده، بلکه فقط و فقط نابودی کامل رقابت از طریق برچیدن بساط سرمایه‌داریست».<sup>125</sup>

کائوتسکی با دفاع از «ایdealی» که برای دوران سرمایه‌ی مالی، یک «ایdeal ارجاعی» است و با دفاع از «دموکراسی مسالمت آمیز» و «فشار عوامل اقتصادی» پیوند خود را با مارکسیسم قطع نمود؛ زیرا این ایدآل از نظر عینی تاریخ را به عقب می‌کشاند یعنی از سرمایه‌داری انحصاری به سوی سرمایه‌داری غیرانحصاری متوجه می‌گردد و از این رو چیزی نیست جز یک فریب رفرمیستی.

بازرگانی با مصر (یا با مستعمره‌ی دیگر و یا با کشور نیمه مستعمره) اگر این کشور تحت اشغال نظامی قرار نمی‌گرفت یعنی اگر امپریالیسم و سرمایه‌ی مالی وجود نمی‌داشت باشد بیشتری «رشد می‌کرد». و اما معنای این عبارت چیست؟ آیا اینست که اگر رقابت آزاد به وسیله‌ی انحصارها به طور کل و به وسیله‌ی «ارتباط‌ها» یا فشار (یعنی همان انحصار) سرمایه‌ی مالی و به وسیله‌ی تملک انحصاری برخی از کشورها بر مستعمرات محدود نمی‌گشت، آن گاه تکامل سرمایه‌داری سریع تر انجام می‌پذیرفت؟

استدلالات کائوتسکی معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد و این «معنا» هم بی معناست. فرض کنیم که آری یعنی رقابت آزاد در صورت نبودن هیچ گونه انحصاری، سرمایه‌داری و بازرگانی را با سرعت بیشتری تکامل میداد. ولی هر قدر تکامل بازرگانی و سرمایه‌داری سریع تر انجام پذیرد، به همان نسبت تمرکز تولید و سرمایه نیز که به وجود آورنده‌ی انحصار است شدیدتر می‌شود و اما انحصارها هم اکنون به وجود آمده‌اند. و همانا از درون رقابت آزاد هم به وجود آمده‌اند! حتی اگر انحصارها اکنون سیر تکامل را بطوری هم نموده باشند باز این موضوع نمی‌تواند دلیلی به نفع آزادی رقابت باشد، که پس از به وجود آوردن انحصارها دیگر بقایش امکان پذیر نیست.

هر قدر هم استدلالهای کائوتسکی را زیر و رو کنید باز جز ارجاع و رفرمیسم بورژوازی چیزی در

124- Kautsky: „Nationalstaat, imperialistischer Staat und Staatenbund, Nürnberg 1915“ (کائوتسکی). «دولت ملی، دولت امپریالیستی و اتحاد دولت‌ها». نورنبرگ، سال 1915، صفحه 70 و 72. مترجم (125- «سرمایه مالی»، صفحه - 567).

آن نمی‌یابید. اگر هم بخواهیم این استدلالها را اصلاح نمائیم و نظیر اسپکتاتور بگوئیم: بازرگانی مستعمرات انگلستان با انگلستان اکنون بطئی تر از بازرگانی آنان با سایر کشورها توسعه می‌یابد- باز کائوتسکی را نجات نخواهیم داد. زیرا انگلستان را نیز همان انحصار و همان امپریالیسم می‌کوبد، منتهی انحصار و امپریالیسم کشور دیگر (آمریکا، آلمان). می‌دانیم که کارتلها موجب پیدایش تعرفه‌های گمرکی حمایتی نوع جدید و نوظهوری شده‌اند: درست آن مخصوصاتی مورد حمایت قرار می‌گیرند (این موضوع را انگلیس نیز در جلد سوم «کاپیتان» منتظر گردیده است) که به درد صادرات می‌خورند. و نیز می‌دانیم یکی از خصوصیات کارتلها و سرمایه‌ی مالی استفاده از سیستم «صدر کالا» قیمهای نازل تر از مایه» یا به قول انگلیسی‌ها سیستم «بیرون ریختن کالا» است: کارتل مخصوص خود را در داخل کشور به قیمت انحصاری گزارف به فروش می‌رساند، ولی در خارجه قیمت را ۳ بار تنزل می‌دهد تا بدین طریق رقیب خود را زمین بزند و تولید خود را به حداقل توسعه بخشد و قس علیه‌ذا. اگر می‌بینیم آلمان بازرگانی خود را با مستعمرات انگلستان سریع تر از خود انگلستان توسعه می‌دهد - این فقط ثابت می‌کند که امپریالیسم آلمان تازه نفس تر، زورمندتر، مشکل‌تر و در مرحله‌ای بالاتر از امپریالیسم انگلستان است. ولی این موضوع به هیچ وجه «تفوق» بازرگانی آزاد را به ثبوت نمی‌رساند، زیرا این جا سخن بر سر مبارزه‌ی بازرگانی آزاد علیه اصول حمایت گمرکی و وابستگی مستعمراتی نبوده، بلکه بر سر مبارزه‌ی یک امپریالیسم علیه امپریالیسم دیگر، یک انحصار علیه انحصار دیگر و یک سرمایه‌ی مالی علیه سرمایه‌ی مالی دیگر است. تفوق امپریالیسم آلمان بر امپریالیسم انگلستان از دیوار مرزهای مستعمراتی یا از تعرفه‌های گمرکی حمایتی نیرومندتر است: از این موضوع به نفع بازرگانی آزاد و «دموکراسی مسالمت آمیز» اقامه‌ی «دلیل» نمودن، معنایش فرومایگی و فراموشی خصوصیات و صفات اساسی امپریالیسم و جاذب رفرمیسم خرد بورژوازی به عوض مارکسیسم است.

شایان توجه است که حتی آ. لانسبورگ، اقتصاددان بورژوا، با آن که همانند کائوتسکی به شیوه‌ای خرد بورژوازی از امپریالیسم انتقاد می‌نماید، معهذا مدارک مربوط به آمار بازرگانی را به طرزی علمی تر مورد بررسی قرار می‌دهد. او تنها یک کشور تصادفی و فقط مستعمرات را با کشورهای دیگر مقایسه ننموده، بلکه صادرات یک کشور امپریالیستی را (۱) به کشورهایی که از لحاظ مالی به آن وابسته هستند و از آن وام می‌گیرند و (۲) به کشورهایی که از لحاظ مالی به آن وابسته نیستند. مورد مقایسه قرار می‌دهد و چنین نتیجه می‌گیرد: (رجوع شود پیکره ۲۳). - مترجم)

صادرات آلمان (به میلیون مارک)				
نسبت افزایش (درصد)	1908	1908	نام کشورها	
+47 درصد	70,8	48,2	رومانی	به کشورهایی که از لحاظ مالی به آلمان وابسته هستند:
+73 درصد	32,8	19,0	پرتغال	
+143 درصد	147,0	60,7	آرژانتین	
+73 درصد	84,5	48,7	برزیل	
+85 درصد	52,2	28,3	شیلی	
+114 درصد	64,0	29,9	ترکیه	
+92 درصد	451,5	234,8	جمع	

+53 درصد	997,4	651,8	بریتانیای کبیر	به کشورهایی که از لحاظ مالی به آلمان وابسته نیستند:
+108 درصد	437,9	210,2	فرانسه	
+135 درصد	322,8	137,2	بلژیک	
+127 درصد	401,1	177,4	سوئیس	
+205 درصد	64,5	21,2	استرالیا	
+363 درصد	40,7	1889	هند هنلند	
+87 درصد	2264,4	1206,6	جمع	
پیکره 23				

لانسبورگ از این پیکره‌ها نتیجه گیری نکرده است و بدین جهت به طرز عجیبی به این نکته پی نبرده است که اگر این پیکره‌ها دلیلی برای اثبات موضوعی هم باشد، آن دلیل فقط بر ضد وی گواهی می‌دهد، زیرا سیر رشد صادرات به کشورهایی که از لحاظ مالی وابسته هستند ولو به مقدار کمی هم باشد باز به هر حال سریع‌تر از صادرات به کشورهایی بوده است که از لحاظ مالی وابسته نیستند (ما روی کلمه‌ی «اگر» تکیه کردیم زیرا آماری که لانسبورگ تهیه کرده است، به هیچ وجه کامل نیست).

لانسبورگ ضمن بررسی ارتباط صادرات با وامها چنین می‌نویسد:

«در سال 1890-1891 با میانجی گری بانکهای آلمان قرارداد وامی با رومانی منعقد گشت. این بانکها در سالهای پیشین نیز قرضه‌هایی به حساب این وام داده بودند. این وام به طور عمده برای خرید مصالح و لوازم راه آهن که از آلمان دریافت می‌گردید به مصرف می‌رسید. صادرات آلمان به رومانی در سال 1891 بالغ بر 55 میلیون مارک بود. در سال بعد این رقم تا 39,4 میلیون تنزل یافت و سپس با فوایدی چند باز هم پائین آمد و در سال 1900 به 25,4 میلیون رسید. فقط در همین سالهای اخیر در نتیجه‌ی دو وام تازه مجدداً به سطح سال 1891 ارتقای یافت.

الصادرات آلمان در پرتوان در نتیجه‌ی وامهای سال 1888-1889 به 21,1 میلیون مارک (1890) رسید؛ سپس در دو سال بعد به ترتیب تا 16,2 و 7,4 میلیون تنزل یافت و فقط در سال 1903 به سطح سابق خود رسید.

پیکره‌های مربوط به بازارگانی آلمان و آرژانتین از این هم مشخص‌تر است. در نتیجه‌ی وامهای سالهای 1888 و 1890 صادرات آلمان به آرژانتین در سال 1889 به 60,7 میلیون رسید. پس از دو سال این صادرات روی هم رفته به 18,6 میلیون یعنی کمتر از یک سوم مقدار سابق رسید. فقط در سال 1901 بود که به سطح سال 1889 رسید و از آن تجاوز نمود و این امر نتیجه‌ی وامهای جدید دولتی و شهری و تأثیه‌ی وجه برای ساختمان کارخانه‌های برق و معاملات اعتباری دیگر بود.

الصادرات به شیلی در نتیجه‌ی وام سال 1889 تا 45,2 میلیون (1892) ارتقای یافت و یک سال بعد تا 22,5 میلیون تنزل نمود. پس از وام جدیدی که قرارداد آن با میانجی گری بانکهای آلمان در سال 1906 منعقد شده بود، میزان صادرات به 84,7 میلیون (1907) ترقی نمود و در سال 1908 باز تنزل

کرد و به ۵۲,۴ میلیون رسید».<sup>126</sup>

لانسبورگ از این واقعیات یک نتیجه‌ی اخ قی خرد بورژوازی مضحکی می‌گیرد و آن این که تا چه اندازه صادراتی که به وام وابسته است نااستوار و ناموزون است، چقدر بد است به جای توسعه‌ی «طبیعی» و «هم‌آهنگ» صنایع میهنی سرمایه‌ها به خارج کشور صادر شود و چقدر بخشش‌های چندین میلیونی کروپ که در مورد وامهای خارجی انجام می‌گیرد برای وی «گران» تمام می‌شود و غیره. ولی واقعیات با وضوح تمام گواهی می‌دهند که: افزایش صادرات درست با کلاهبرداری‌های شیادانه سرمایه‌ی مالی ارتباط دارد و این سرمایه به هیچ وجه در بند اخ قیات بورژوازی نبوده تمام همش مصروف آنست که از هر گاو دو پوست بکند: او لاً سود حاصله از وام، ثانیاً سود دیگری از همان وام وقتی که این وام به مصرف خرید مصنوعات کروپ یا مصالح راه آهن سندیکای فولاد و غیره می‌رسد.

باز تکرار می‌کنیم که ما به هیچ وجه آماری را که لانسبورگ تهیه کرده است کامل نمی‌دانیم ولی ذکر آن حتمی بود، زیرا این آمار از آماری که کائوتسکی و اسپکتاتور تهیه کرده اند علمی‌تر است و لانسبورگ در مورد این مسئله برداشت صحیحی می‌نماید. برای این که بتوان درباره‌ی اهمیت سرمایه‌ی مالی در امر صادرات و غیره قضایا نمود، باید توانست ارتباطی را که صادرات مخصوصاً و منحصراً با کلاهبرداری‌های فینانسیستها و با بازار فروش فرآورده‌های کارتلهای و غیره دارد مشخص نمود. ولی مقایسه‌ی ساده مستعمرات به طور کلی- با کشورهای غیره مستعمره، مقایسه‌ی یک امپریالیسم با امپریالیسم دیگر، مقایسه‌ی یک کشور نیمه مستعمره یا مستعمره (مصر) با سایر کشورها به معنای آن است که درستدر مورد ماهیت قضیه سکوت اختیار شود و این نکته پرده پوشی گردد.

علت این که انتقاد تئوریک کائوتسکی از امپریالیسم هیچ گونه وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد و فقط به درد مو عظه درباره‌ی صلح و حدت با اپورتونیست‌ها و سوسیال شوینیست‌ها می‌خورد همانا این است که این انتقاد درست در مورد عمیق ترین و ریشه‌ای ترین تضادهای امپریالیسم سکوت اختیار نموده و آن‌ها را پرده پوشی می‌نماید: تضاد بین انحصارها و رقابت آزاد که به موazات آن وجود دارد، تضاد بین «معاملات» عظیم (و سودهای عظیم) سرمایه‌ی مالی و بازارگانی «شرافتمندانه» در بازار آزاد، تضاد بین کارتلهای و تراست‌ها از یک طرف و صنایع کارتلیزه نشده از طرف دیگر و قس علیه‌ذا.

تئوری کذائی «اولترا- امپریالیسم» نیز که ساخته‌ی کائوتسکی است دارای همین جنبه‌ی ارتجاعیست. استدلال سال ۱۹۱۵ او را در این باره با استدلال سال ۱۹۰۲ هویتن مقایسه کنید:

کائوتسکی: «... آیا سیاست امپریالیستی کنونی ممکن نیست به وسیله‌ی سیاستی جدید، سیاست اولترا- امپریالیستی که استثمار مشترک جهان را از طریق یک سرمایه‌ی مالی که در مقیاس بین المللی متحد شده جایگزین مبارزه بین سرمایه‌های مالی می‌نماید- از صحنه بدر شود؟ فرارسیدن یک چنین فاز نوینی در سرمایه‌داری به هر حال امکان پذیر است. برای حل این مسئله که آیا این فاز عملی است یا خیر، هنوز مقدمات کافی در دست نیست»<sup>127</sup>

هویتن: «مسیحیت که در عده‌ی قلیلی از امپراطوریهای فدراتیو بزرگ که هر کدام یک سلسله‌ی

Die Bank -126 ، سال ۱۹۰۹ ، شماره ۲ ، صفحه‌ی ۸۱۹ و صفحات بعدی.  
"Die Zeit" سوم آوریل ۱۹۱۵ ، صفحه - ۱۴۴.

مستعمرات غیرمتمدن و کشورهای وابسته را در اختیار خود دارند. استوار گردیده، به نظر بسیاری قانونی ترین تکامل تمایلات کنونی و آن هم آن چنان تکاملی است که می‌تواند بیش از هر چیز در مورد نیل به صلحی دائمی که بر پایه‌ی استوار انتر- امپریالیسم مبتنی باشد مایه امیدواری باشد».

کائوتسکی آن چیزی را اولترا- امپریالیسم یا مافوق امپریالیسم نامیده است که هوبسن ۱۳ سال قبل از وی انتر- امپریالیسم یا بین امپریالیسم نامیده بود. پیشرفتی که کائوتسکی در رشته‌ی اندیشه‌ی «علمی» نموده به جز اختراع کم حکیمانه نوینی که در آن به جای یک پیشوند تینی پیشوند دیگری می‌گذارد فقط شامل این است که آن چه را هوبسن در ماهیت امر به عنوان سالوسی کشیشهای انگلیسی توصیف می‌کند، او به عوض مارکسیسم جا می‌زند. پس از جنگ انگلیس و بوئر امری کاملاً طبیعی بود که این زمرة عالیشأن مساعی عمدی خود را صرف تسکین خرد بورژواها و آن کارگران انگلیسی نماید که عده‌ی کثیری از آن‌ها در نبردهای جنوب آفریقا به هلاکت رسیده بودند و برای تأمین سودهای هنگفت تر فینانسیستهای انگلیسی مبالغی به عنوان افزایش مالیات می‌پرداختند. واقعاً هم چه تسکینی بهتر از این که گفته شود امپریالیسم چندان هم چیز بدی نیست و با انتر- (یا اولترا-) امپریالیسم که قادر به تأمین صلح دائمی است قرابت دارد؟ حسن نیت کشیشهای انگلیسی و یا کائوتسکی چرب زبان هر چه باشد، باز مفهوم اجتماعی عینی یعنی واقعی «تئوری» وی یک چیز و فقط یک چیز است: ارجاعی ترین تسکین توده‌ها از طریق امیدوار ساختن آن‌ها به امکان صلح دائمی در شرایط سرمایه‌داری و انحراف توجه آنان از تضادهای حاد و مسائل حاد دوران کنونی و معطوف داشتن توجه‌شان به دورنماهای کاذب یک نوع «اولترا- امپریالیسم» آینده به اصطلاح جدید. در تئوری «مارکسیستی» کائوتسکی هیچ چیزی جز فربیب توده‌ها یافت نمی‌شود.

در حقیقت هم کافیست واقعیات مسلمی که مورد قبول همکان است به طور واضحی با یکدیگر مقایسه شود تا به این موضوع یقین حاصل گردد که: دورنماهائی که کائوتسکی می‌کوشد به کارگران آلمانی (و به کارگران تمام کشورها) تلقین کند چقدر کاذبانه است. هندوستان و هندوچین و چین را در نظر گیریم. می‌دانیم که این سه کشور مستعمره و نیمه مستعمره که جمعیت آن‌ها به شش صد تا هفت صد میلیون بالغ می‌گردد در معرض استثمار سرمایه‌ی مالی چند دولت امپریالیستی یعنی انگلستان، فرانسه، ژاپن، ایالات متحده و غیره قرار دارند. فرض کنیم این کشورهای امپریالیستی برای دفاع یا توسعه‌ی متصروفات و منافع و «منطقه‌ی نفوذ» خود در کشورهای نام برده‌ی آسیا بر ضد یکدیگر عقد اتحاد به بنند؛ این اتحادهای «انتر- امپریالیستی» یا «اولترا- امپریالیستی» خواهند بود. فرض کنیم که تمام دول امپریالیستی برای تقسیم «مسالمت آمیز» کشورهای آسیائی نام برده با یکدیگر عقد اتحاد به بنند. این عبارت خواهد بود از «سرمایه‌ی مالی که در مقیاس بین المللی متعدد است». نمونه‌های واقعی یک چنین اتحادی در تاریخ قرن بیست مثلاً در مناسبات دول با چین وجود دارد. حال این سؤال پیش می‌آید: آیا در شرایط وجود سرمایه‌داری (کائوتسکی عیناً همین شرایط را در نظر دارد) این فرض «قابل تصور» است که یک چنین اتحادهایی کوتاه مدت نباشند؟ و یک چنین اتحادهایی اصطکاکها و تصادمهای و مبارزات را با تمام اشکال گوناگون ممکنی آن منطقی سازند؟

کافیست این سؤال به طور واضح مطرح گردد تا ب فاصله معلوم شود که به آن تنها یک پاسخ می‌توان داد و آن هم پاسخ منفی است. زیرا در شرایط سرمایه‌داری برای تقسیم مناطق نفوذ و منافع و مستعمرات و غیره مبنای دیگری جز حساب نیروی شرکت کنندگان در این تقسیم یعنی نیروی اقتصادی و مالی و نظامی و غیره قابل تصور نیست. و اما نیروی شرکت کنندگان در این تقسیم به طور مختلفی

تغییر می نماید، زیرا در شرایط سرمایه‌داری تکامل موزون بنگاه‌های مختلف، تراستها، رشته‌های صنایع و کشورهای گوناگون امکان پذیر نیست. نیم قرن پیش نیروی سرمایه‌داری آلمان در مقایسه با نیروی انگلستان آن موقع بسیار ناچیز و بی مقدار بود؛ همین وضع را هم ژاپن در مقایسه با روسیه داشت. با این وصف آیا این فرض «قابل تصور» است که با گذشت ده سال دیگر تناسب قوای دول امپریالیستی بدون تغییر بماند؟ مطلاً غیرقابل تصور است.

بدین جهت اتحادهای «انتر- امپریالیستی» یا «اولترا- امپریالیستی» در شرایط سرمایه‌داری (ولی نه در تخیلات مبتذل خرد بورژوائی کشیشهای انگلیسی یا کائوتسکی «مارکسیست» آلمانی) اعم از این که به هر شکلی منعقد شده باشند، خواه به شکل یک ائتلاف امپریالیستی بر ضد ائتلاف امپریالیستی دیگر و خواه به شکل اتحاد همگانی تمام دول امپریالیستی با یکدیگر- ناگزیر چیزی جز «تنفسهای» بین جنگ نخواهد بود. اتحادهای زمان صلح مقامات جنگ را فراهم می آورند و خود نیز زایده‌ی جنگ هستند، و چون یکی معلول دیگریست لذا بر زمینه‌ی واحد ارتباط‌ها و مناسبات متقابل امپریالیستی اقتصاد جهانی و سیاست جهانی موجب پیدایش تغییراتی در شکلهای مبارزه‌ی مسالمت آمیز و غیرمسالمت آمیز می گردند. و اما کائوتسکی اعقل عقی برای آسودگی خاطر کارگران و آشتی دادن آنان با سویا شوینیستهای که به جانب بورژوازی گرویده اند حلقه‌ای از زنجیر واحد را از حلقه‌ی دیگر آن جدا می نماید بدین معنی که اتحاد صلح آمیز امروزی (و اتحاد اولترا- امپریالیستی و حتی اولترا- اولترا- امپریالیستی) تمام دول را که هدف آن «آرامش» چین است (سرکوبی قیام بوکسرها را به یاد بیاورید) از تصادم غیرمسالمت آمیز فردا جدا می نماید، تصادمی که پس فردا مجددًا موجبات یک اتحاد «مسالمت آمیز» همگانی را برای تقسیم مثلاً ترکیه و غیره و فراهم می سازد. کائوتسکی به جای نشان دادن ارتباط‌زنده‌ی دوره‌های صلح امپریالیستی با دوره‌های جنگهای امپریالیستی تجرید بی روحی را به کارگران تقديم می دارد تا بدین وسیله آن‌ها را با پیشوایان بی روح خود آشتب دهد.

هیل آمریکائی، در پیش گفتار کتاب خود تحت عنوان «تاریخ دیپلوماسی در تکامل بین المللی اروپا»، تاریخ نوین دیپلوماسی را به دوره‌های زیرین تقسیم می نماید: 1) عصر انقلاب؛ 2) جنبش مشروطیت؛ 3) عصر «امپریالیسم بازرگانی»<sup>128</sup> کنونی. نویسنده‌ی دیگری تاریخ «سیاست جهانی» بریتانیای کبیر را از سال 1870 به چهار دوره تقسیم می‌کند: 1) نخستین دوره‌ی آسیا (مبارزه‌ی علیه پیشرفت روسیه در آسیای میانه در سمت هند؛ 2) دوره‌ی آفریقا (در حدود سالهای 1885-1902)- مبارزه با فرانسه بر سر تقسیم آفریقا (حادثه «فاشودا» در سال 1898 که در آن، جنگ با فرانسه به مؤئی بسته بود)؛ 3) دومین دوره‌ی آسیا (قرارداد با ژاپن بر ضد روسیه) و 4) دوره‌ی «اروپا»- به طور عمده علیه آلمان. ریس «رجل» بانکی حتی در سال 1905 ضمن اشاره به این نکته که چگونه سرمایه‌ی مالی فرانسه که در ایتالیا جریان داشت موجبات اتحاد سیاسی این دو کشور را فراهم می ساخت و چگونه مبارزه‌ی بین آلمان و انگلستان بر سر ایران و مبارزه‌ی تمام سرمایه‌های اروپائی بر سر وامهای چین و غیره بسط می یافت- می نویسد: «زد و خوردهای سیاسی دسته‌های جلوه دار بر زمینه‌ی مالی روی می دهد. «اینست واقعیت زنده‌ی اتحادیه‌های مسالمت آمیز «اولترا- امپریالیستی» در ارتباط ناگسستنی آن‌ها با تصادمات ساده‌ی- امپریالیستی.

پرده پوشی ژرف ترین تضادهای امپریالیسم از طرف کائوتسکی که ناگزیر به آرایش و زینت

David Jayne Hill: „A History of the Diplomacy in the international Development of Europe, vol. -128 (دواید جین هیل: «تاریخ دیپلوماسی در تکامل بین المللی اروپا»، جلد 1، صفحه ۱۰ - مترجم) I, p 10

امپریالیسم مبدل می‌گردد در انتقادی هم که این نویسنده از خصوصیات سیاسی امپریالیسم می‌نماید اثر خود را باقی می‌گذارد. امپریالیسم عبارتست از عصر سرمایه‌ی مالی و انحصارهایی که در همه جا با کوشش‌های توأم است که هدف آن آزادی نبود، بلکه احراز سیادت می‌باشد. نتیجه این تمایلات در اینجا هم عبارتست از بسط ارتفاع در همه‌ی جهات علی‌رغم وجود هرگونه نظام سیاسی و نیز منتهای حدت تضادها. ستمگری ملی و کوشش برای الحق اراضی دیگران یعنی کوشش برای نقض استقلال ملی دیگران (زیرا الحق اراضی دیگران چیزی نیست جز نقض حق ملل در تعیین سرنوشت خویش) نیز شدت خاصی می‌یابد. هیلفردنگ به طرز صحیحی ارتباط بین امپریالیسم و تشدید ستمگری ملی را خاطر نشان ساخته می‌نویسد: «و اما در مورد کشورهای تازه کشف شده باید گفت که سرمایه وارد شده در آن جا بر شدت تضادها می‌افزاید و موجب مقاومت روزافزون توده‌های می‌گردد که افکار ملی آنان به ضد واردین

بیگانه برانگیخته شده است؛ این مقاومت به سهولت ممکنست به اقدامات خطرناکی علیه سرمایه‌ی خارجی مبدل شود. مناسبات اجتماعی کهن از ریشه منقلب گردیده، انزواهی ارضی هزاران ساله‌ی «ملتهای برون از جریان تاریخ» از بین می‌رود و این ملتها به گرداب سرمایه‌داری کشانده می‌شوند. خود سرمایه‌داری رفته وسائل و شیوه‌های راهی را در اختیار مسخر شدگان می‌گذارد. و آن‌ها هدفی را مطرح می‌نمایند که زمانی در نظر ملل اروپائی عالی ترین هدفها بود و آن عبارتست از تشکیل دولت ملی واحد به مثابه‌ی حربه آزادی اقتصادی و فرهنگی. این جنبش استقلال طلبانه سرمایه‌ی اروپائی را در پرارزش ترین مناطق استثمار که درخشن ترین دورنماها را نوید می‌دهد، تهدید می‌نماید و سرمایه‌ی اروپائی دیگر نمی‌تواند سیادت خود را حفظ کند مگر از طریق افزایش دائمی نیروهای نظامی خویش»<sup>129</sup>

به این موضوع این نکته را نیز باید اضافه کرد که امپریالیسم نه تنها در کشورهای تازه کشف شده بلکه در کشورهای قدیمی نیز کار را به الحق اراضی دیگران و تشدید ستمگری ملی و بالنتیجه به تشدید مقاومت می‌کشاند. کائوتسکی ضمن اعتراض به اقدام امپریالیسم مبنی بر تشدید ارتفاع سیاسی، مسئله مربوط به عدم امکان وحدت با اپورتونیستها در دوران امپریالیسم را که جنبه‌ی بس مبرمی به خود گرفته است مسکوت می‌گذارد. اعتراض او به الحق طلبی طوریست که برای اپورتونیستها نهایت درجه‌ی زیان بوده و سهل‌تر از هر چیز برایشان قابل قبول است. او مستقیمً مستمعین آلمانی را مخاطب قرار می‌دهد ولی با این وصف درست همان چیزی را که از همه مهمتر و از مسائل روز است مثلاً این موضوع را که آلمان-لورن سرزمینی است که آلمان به خود ملحق ساخته، پرده‌پوشی می‌کند. برای ارزیابی این «انحراف فکری» کائوتسکی مثالی می‌آوریم. فرض کنیم یک ژاپنی الحق فیلیپین از طرف آمریکائی‌ها را مورد تقبیح قرار می‌دهد. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا خیلی‌ها ممکن است به این موضوع باور نمایند که علت این تقبیح خصومت نسبت به هر نوع الحق طلبی است نه این که تمایل شخصی خود او به الحق فیلیپین؟ و آیا نباید تصدیق کرد که فقط هنگامی می‌توان «مبازه» آن ژاپنی را علیه الحق طلبی صادقانه و از نظر سیاسی شرافتمدانه دانست که نام برده علیه الحق کره به ژاپن نیز قیام کند و آزادی جدائی کرده از ژاپن را نیز طلب نماید؟

هم تجزیه و تحلیل تئوریک کائوتسکی درباره‌ی امپریالیسم و هم انتقاد اقتصادی و سیاسی وی از امپریالیسم هر دو سرآپا آغشته به روحی است که به کلی با مارکسیسم منافات دارد، زیرا در آن‌ها

کوشش می‌شود ریشه ای ترین تضادها پرده‌پوشی و ماستمالی گردد و به هر قیمتی شده از وحدت با اپورتونیسم در جنبش کارگری اروپا یعنی همان وحدتی که شیرازه آن در حال از هم پاشیدن است دفاع شود.

## ۱ - مقام تاریخی امپریالیسم

ما دیدیم که امپریالیسم از لحاظ ماهیت اقتصادی خود، سرمایه‌داری انحصاریست. تنها همین موضوع مقام تاریخی امپریالیسم را معین می‌کند، زیرا انحصار که بر زمینه‌ی رقابت آزاد به وجود آمده و همانا زائیده‌ی رقابت آزاد است یک دوران انتقالی از نظام سرمایه‌داری به نظام اقتصادی- اجتماعی عالی تریست. باید به ویژه چهار نوع عمدی انحصار یا چهار پدیده‌ی عمدی سرمایه‌داری انحصاری را که برای دوران مورد بحث سرمایه‌داری جنبه‌ی شاخص دارد در اینجا ذکر نمود.

اولاً، انحصار زائیده‌ی تمرکز تولید در مدارج بسیار عالی تکامل آن و عبارتست از اتحادیه‌های انحصاری سرمایه‌داران یعنی کارتلهای، سندیکاهای و تراستها. ما دیدیم که این اتحادها در زندگی اقتصادی کنونی چه نقش عظیمی بازی می‌کنند. مقارن شروع قرن بیستم این اتحادها در کشورهای پیشرو تفوق کامل حاصل نمودند. و گرچه نخستین گامها را در راه ایجاد کارتلهای قبلاً از همه کشورهایی برداشتند که به وسیله تعرفه‌های گزاف گمرکی از صنایع خود حمایت می‌کردند (آلمان، آمریکا) ولی در انگلستان نیز با وجود بازارگانی آزاد آن فقط اندکی دیرتر، همان واقعیت اساسی یعنی پیدایش انحصارها در نتیجه‌ی تمرکز تولید مشاهده گردید.

ثانیاً، انحصارها موجب تصرف بیش از پیش مهمترین منابع موادخام و به خصوص منابعی گردیدند که صنایع عمدی جامعه‌ی سرمایه‌داری یعنی صنایعی که بیش از همه کارتلیزه بودند نظیر صنایع زغال سنگ و فلزسازی به آن نیاز داشتند. تملک انحصاری بزرگ‌ترین منابع مواد خام به طور دهشتناکی بر اقدار سرمایه‌ی بزرگ افزود و تضاد بین صنایع کارتلیزه و غیرکارتلیزه را شدیدتر ساخت.

ثالثاً، انحصار زائیده‌ی بانکهای است. بانکها از مؤسسات میانجی ساده به انحصارکنندگان سرمایه‌ی مالی مبدل شدند. چهار پنج بانک از بزرگ‌ترین بانکهای هر یک از پیشووند نظری صنایع سرمایه‌داری «اتحادی شخصی» از سرمایه‌ی صنعتی و مالی تشکیل داد، و میلیاردها سرمایه را که شامل قسمت اعظمی از سرمایه‌ها و درآمدهای پولی یک کشور تمام و تمام است، در دست خود متمرکز ساخته‌اند. بارزترین نمودار این انحصار- الیگارشی مالی است که بدون استثنای تمام مؤسسات اقتصادی و سیاسی جامعه‌ی بورژوازی معاصر را به کمک شبکه‌ی انبوی از ارتباطات به خود وابسته نموده است.

رابعاً، انحصار زائیده‌ی سیاست استعماریست. سرمایه‌ی مالی مبارزه برای منابع موادخام، صدور سرمایه، «مناطق نفوذ» - یعنی مناطق معاملات سودمند، امتیازات، سودهای انحصاری و غیره و بالاخره مبارزه برای سرزمینهای اقتصادی به طور کلی را- به انگیزه‌های متعدد سیاست استعماری «سابق» افزود. هنگامی که دول اروپائی مثلاً در سال 1876، یک دهم آفریقا را به عنوان مستعمره‌ی خود تحت اشغال داشتند- سیاست استعماری می‌توانست از طریقی غیر از انحصار و به شکل به اصطلاح «اشغال آزادانه‌ی» اراضی بسط و تکامل یابد. ولی هنگامی که نه دهم آفریقا تحت اشغال در

آمد (مقارن سال 1900) و هنگامی که تقسیم تمام جهان به پایان رسید ناگزیر عصر تملک انحصاری مستعمرات و بنابر این دوران مبارزه‌ی فوق العاده شدید برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان فرا رسید.

این که سرمایه‌ی انحصاری تا چه اندازه بر حدت تمام تضادهای سرمایه‌داری افزوده است. مطلبی است بر همه معلوم. در این مورد کافی است به گرانی فوق العاده‌ی قیمتها و فشار کارتلها اشاره شود. این حدت تضادها پرقدرت ترین نیروی محرک آن دوران انتقالی تاریخی است که از هنگام پیروزی قطعی سرمایه‌ی جهانی مالی آغاز گشته است.

انحصار، الیگارشی، کوشش برای احراز سیاست به جای کوشش برای نیل به آزادی، استثمار تعداد روزافزونی از دول کوچک و ضعیف از طرف عده‌ی قلیلی از غنی‌ترین یا نیرومندترین ملت‌ها. همه اینها موجب پیدایش آن علائم مشخصه‌ی امپریالیسم است که وامی دارد امپریالیسم را به مثابه‌ی سرمایه‌داری طفیلی و پوسیده توصیف نماییم. ایجاد «کشور تنزیل بگیر» یا کشور رباخواری که بورژوازی آن به طور روزافزونی با صدور رمایه و «سفته بازی» گذران می‌کند، بیش از پیش و هر روز به طور بارزتری به مثابه‌ی یکی از تمایلات دیگر امپریالیسم متظاهر می‌گردد. اشتباہ بود اگر تصور می‌شد این تمایل به سوی گندیدگی، رشد سریع سرمایه‌داری را منتفی می‌سازد؛ خیر، رشته‌های گوناگون صنایع، قشرهای کوناگون بورژوازی و کشورهای کوناگون در دوران امپریالیسم با نیروئی کم یا بیش گاه تمایل به سوی گندیدگی و گاه تمایل به سوی رشد سریع را متظاهر می‌سازند. روی هم رفته سرمایه‌داری با سرعتی به مراتب بیش از پیش رشد می‌یابد، ولی این رشد نه تنها به طور اعم ناموزون تر می‌شود، بلکه به طور اخص نیز این ناموزونی به صورت گندیدگی کشورهایی که از لحاظ میزان سرمایه از همه نیرومندترند نمودار می‌گردد (انگلستان).

ریسر، مؤلف یک اثر تحقیقی درباره‌ی بانکهای بزرگ آلمان در خصوص سرعت تکامل اقتصادی آلمان چنین می‌نویسد: «نسبت سرعت ترقیات عصر پیشین (1848-1870) که چندان هم بطي نبوده است به سرعت تکامل اقتصاد آلمان و منجمله بانکهای آن در عصر حاضر (1905-1907) تقریباً مساوی است با نسبت سرعت حرکت کالسکه‌ی پستی قدیم به سرعت اتومبیل کنونی که به قدری سریع السیر است که هم برای پیاده‌ی بی مبات خطرناک است و هم برای کسانی که در آن سوارند». و اما این سرمایه‌ی مالی که با سرعت خارق العاده‌ای رشد یافته است، به علت همین سرعت رشد خود، بی میل نیست با «آرامش خاطر» بیشتری به تصاحب مستعمرات بپردازد و حال آن که همین مستعمرات موضوعی برای برون کشیدن از چنگ دول ثروتمندترند و این عمل هم تنها از طرق مسالمت آمیز انجام نمی‌پذیرد. ولی سرعت تکامل اقتصادی ایالات متحده طی چند ده ساله‌ی اخیر از آلمان هم بیشتر بوده و در نتیجه‌ی همین امر، علائم طفیلی گری سرمایه‌داری نوین آمریکا با وضوح خاصی نمایان گردیده است. از طرف دیگر مقایسه مثلاً بورژوازی جمهوری خواه آمریکا با بورژوازی سلطنت طلب ژاپن یا آلمان نشان می‌دهد که در دوران امپریالیسم حتی بزرگ‌ترین تفاوت سیاسی نیز بی اندازه کاهش می‌پذیرد و علت این امر آن نیست که تفاوت مزبور به طور کلی بی اهمیت است، بلکه آن است که در تمام این موارد سخن بر سر بورژوازی دارای علائم معینی از طفیلی گری است.

سرمایه‌داران یکی از رشته‌های کثیر صنایع در یکی از کشورهای کثیر و غیره در نتیجه‌ی به دست آوردن سودهای انحصاری هنگفت، از لحاظ اقتصادی امکان می‌یابند قشرهای معینی از کارگران و حتی به

طور موقت اقلیت قابل ملاحظه‌ای از آنان را تطمیع نموده به هاداری از بورژوازی رشته‌ی معین علیه ملل دیگر جلب کنند و تصادم خصومت آمیز شدید دول امپریالیستی در مورد تقسیم جهان نیز موجب تشدید این کوشش می‌شود. بدین طریق بین امپریالیسم و اپورتونیسم رابطه‌ای به وجود می‌آید که قبل از همه و نمایان‌تر از همه در انگلستان آشکار گردید، زیرا برخی از علائم امپریالیستی تکامل در این کشور خیلی زودتر از سایر کشورها پدید آمد. بعضی از نویسندهان، مثلاً مارتفل، دوست دارند واقعیت رابطه‌ی امپریالیسم با اپورتونیسم موجوده در جنبش کارگری را که اکنون باشد خاصی جلب نظر می‌نماید. به کمک استدلالات «فرمایشی خوش بینانه‌ای» (طبق روح استدلالات کائوتسکی و هوئیسمانس) نفی کنند. آن‌ها می‌گویند: اگر به خصوص سرمایه‌داری پیشرو کار را به تشدید اپورتونیسم منجر می‌کرد یا اگر به خصوص کارگرانی که بهترین دستمزدهار را دریافت می‌دارند به اپورتونیسم متمایل می‌شند و غیره، آن وقت کار مخالفین سرمایه‌داری زار می‌شد و از این قبیل. در مورد مفهوم این «خوشبینی» نباید دچار خودفریبی گردید: این خوشبینی- خوشبینی درباره اپورتونیسم و وسیله‌ی ایست برای پرده‌پوشی اپورتونیسم. ولی در حقیقت امر سرعت فوق العاده و تکامل اپورتونیسم که جنبه‌ی به خصوص نفرت انگیزی دارد به هیچ وجه ضامن پیروزی استوار آن نبوده و نظری سرعت رشد دمل خطرناک در بدن سالمی است که فقط موجب تسریع سر باز کردن دمل گردیده و بدن را از شر آن رهانی خواهد بخشید. خطرناک ترین افراد در این مورد کسانی هستند که نمی‌خواهند به این نکته‌پی برند که اگر مبارزه‌ی علیه امپریالیسم به طور ینفکی با مبارزه‌ی علیه اپورتونیسم توأم نباشد حز عبارت پردازی پوچ و دروغ چیزی نخواهد بود.

از تمامی مطالی که فوقاً درباره‌ی ماهیت اقتصادی امپریالیسم گفته شد این نتیجه به دست می‌آید که امپریالیسم را باید به مثابه‌ی سرمایه‌داری انقالی یا به عبارت صحیح تر سرمایه‌داری در حال احتضار توصیف نمود. نکته‌ی بسیار آموزونده در این مورد این است که اقتصاددانان بورژوا در توصیف سرمایه‌داری نوین کلمات متداولی نظیر «به هم پیوستگی» و «فقدان ارزوا و پراکندگی» و غیره را استعمال می‌نمایند؛ بانکها «بنگاه‌هایی هستند که از لاحاظ وظائف و سیر تکامل خود جنبه‌ی اقتصادی صرفاً خصوصی نداشته و دامنه‌ی عمل آنها وسعت یافته بیش از پیش از حیطه‌ی تنظیم امور اقتصادی صرفًا خصوصی فراتر می‌روند». همان ریسر که کلمات اخیر از اوست با قیافه‌ای بسیار جدی اظهار می‌دارد «پیشگوئی» مارکسیست‌ها در خصوص «اجتماعی شدن» «جامه عمل به خود نپوشید»!

پس این کلمه «به هم پیوستگی» میین چیست؟ این کلمه فقط میین مشهودترین عمت آن پروسه ایست که در برابر چشم ما انجام می‌یابد. این کلمه نشان می‌دهد که ناظر جریان، جنگل راندیده و از درختهای جدگانه ای دم می‌زند. این کلمه به طور کورکورانه آن چیزی را منعکس می‌کند که جنبه‌ی ظاهری، تصادفی و پرهرج و مردی دارد. این کلمه نشان می‌دهد ناظر شخصی است که در بین مشتی مدارک خام سردرگم شده و به هیچ وجه از مفهوم و معنای آن‌ها سر در نمی‌آورد. سهامداری و مناسبات مالکین خصوصی «به طور تصادفی به هم پیوسته‌اند». ولی آن چه که در زیر این به هم پیوستگی قرار دارد، آن چه که پایه‌ی آن را تشکیل می‌دهد، مناسبات اجتماعی متغیر تولید است. هنگامی که بنگاه بزرگ به بنگاهی هیو مبدل می‌شود و از روی نقشه و به موجب محاسبه‌ی دقیقی که از روی انبوهی مدارک انجام می‌گیرد موجبات تحصیل موادخام اولیه را به میزانی برابر با دوسوم یا سه چهارم تمام احتیاجات دهها میلیون سکنه فراهم می‌سازد؛ هنگامی که امر حمل و نقل این موادخام به مناسب‌ترین مراکز تولید، که گاهی صدها و هزاران ورست از یکدیگر فاصله دارند، منظماً

انجام می‌گیرد؛ هنگامی که اداره‌ی تمام مراحل پیاپی تبدیل موادخام و تهیه‌ی محصول و حتی تولید یک رشته از انواع گوناگون محصولات حاضر از یک مرکز واحد انجام می‌گیرد؛ هنگامی که توزیع این محصولات بین دهها و صدها میلیون مصرف کننده طبق نقشه‌ی واحدی انجام می‌پذیرد (نفت چه در آمریکا و چه در آلمان به توسط «تراست نفت» آمریکائی به فروش می‌رسد) آن گاه واضح می‌شود که آن چه ما با آن رو به رو هستیم به هیچ وجه یک «به هم پیوستگی» ساده نبوده بلکه اجتماعی شدن تولید است و مناسبات اقتصادی خصوصی و مناسبات مالکیت خصوصی پوسته ایست که دیگر با هستمی خود مطابقت نداشته و اگر دفع آن مصنوعاً به تأخیر انداخته شود، ناگزیر خواهد گندید. این پوسته ممکن است (در بدترین حالت و در صورتی که معالجه‌ی دمل اپورتوئیستی به طول انجامد) مدت نسبتاً مديدة در حال گندیدگی باقی ماند، ولی با تمام احوال به طور حتم دفع خواهد گردید.

شولتسه گورنیتس، ستایشگر پرشور امپریالیسم آلمان اعلام می‌دارد:

«اگر هم رهبری بانکهای آلمان، سرانجام، در دست عده‌ی قلیلی از افراد باشد، در عوض فعالیت آنان از نقطه‌ی نظر خیر و صلاح مردم مهمتر از فعالیت اکثریت وزرای دولت است» (این جا صلاح در این بوده است که موضوع «به هم پیوستگی» رهبران بانکی و وزرای و کارخانه داران و تنزیل بگیران فراموش شود...) «اگر در کنه مسأله مربوط به بسط و تکامل آن تمایلاتی که ما دیدیم تعمق شود این نتیجه به دست می‌آید: سرمایه‌ی پولی ملت در بانکها جمع شده است؛ بانکها از طریق کارتل با یکدیگر وابسته اند؛ سرمایه‌ی ملت که برای به کار افتدان در جستجوی محلی است. به شکل اوراق بهادر درآمده است. این جاست که سخنان داهیانه‌ی سن سیمون جامه‌ی عمل به خود می‌پوشد: «هرچ و مرج کنونی تولید که مطابق است با این واقعیت که مناسبات اقتصادی بدون عمل تنظیمی متحددالشکلی بسط و گسترش می‌یابد، باید جای خود را به سازمان مشکل تولید و اگذار کند. اداره‌ی تولید دیگر در دست کارفرمایان منفردی نخواهد بود که با یکدیگر ارتباطی نداشته و از نیازمندی‌های اقتصادی مردم بی‌خبرند؛ این عمل را مؤسسه‌ی اجتماعی معینی انجام خواهد داد. کمیته‌ی مرکزی اداره‌ای که امکان دارد بر حیطه‌ی وسیع اقتصاد اجتماعی از دیده گاه مرتفع تری نظاره نماید، آن را طوری منظم خواهد کرد که برای تمام جامعه مفید باشد. این کمیته وسائل تولید را به کسانی خواهد سپرد که برای این کار مناسب باشند و به خصوص هم خود را مصروف بر این خواهد داشت که بین تولید و مصرف هماهنگی دائمی برقرار باشد. مؤسساتی وجود دارند که قسمت معینی از کار مشکل ساختن امور اقتصادی را در دائره وظایف خود وارد کرده اند: اینها بانکها هستند. «هنوز خیلی مانده است این سخنان سن سیمون جامه‌ی عمل به خود پوشد ولی ما هم اکنون در راه عملی ساختن این سخنان گام برمی‌داریم: این مارکسیسمی است غیر از آن چه که مارکس پیش خود تصور می‌کرد ولی فقط از لحاظ شکل غیر از آن است.»<sup>130</sup>

جای حرف باقی نیست: سخنان مارکس خیلی خوب «رد» شده و در آن از تجزیه و تحلیل علمی دقیق مارکس، گامی به عقب یعنی به سوی حدسیات سن سیمون برداشته شده است. این حدسیات گرچه داهیانه است ولی مع الوصف چیزی نیست جز همان حدسیات.